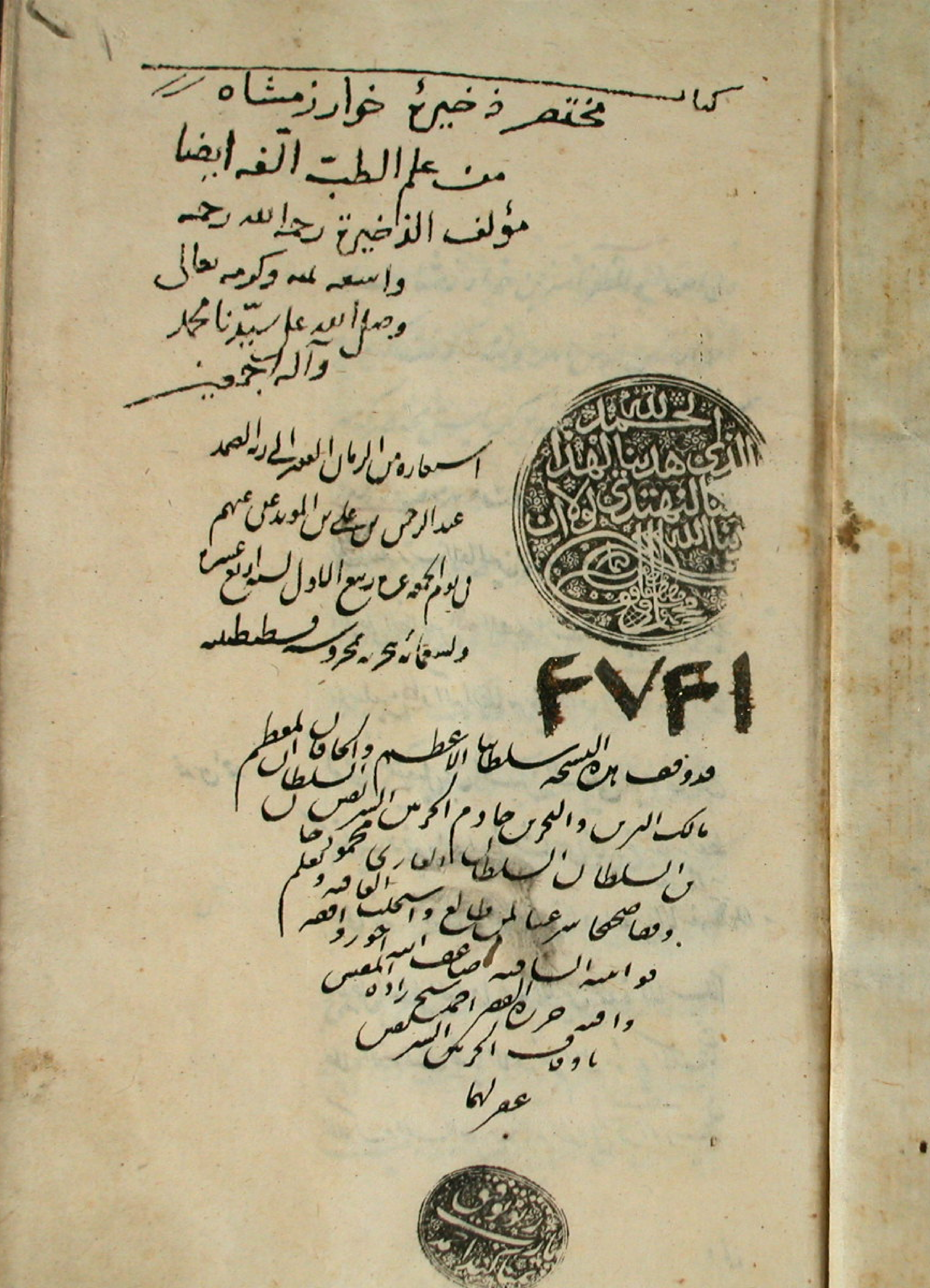
منتخب حسن

کتاب مختصر ذخیره خوارزمشاهی

قطعه ۱۳

گر پی هنر بمال کند فخر بر حکیم
کون خرش شمارم اگر گاو عنبر است

۲۷۷۲۱



كتاب مختصر ذخيرة خوارزمشاه
من علم الطب الفه ايضا
مؤلف الذخيرة رحمه الله رحمة
واسعة بمنه وكرمه تعالى
وصلى الله على سيدنا محمد
وآله اجمعين

استعاره من الزمان العبد الفقير الى ربه الصمد
عبد الرحمن بن علي بن المويد عفي عنهم
في يوم الجمعة ... ربيع الاول لسنة اربع عشر
وتسعمائة هجرية بمحروسة قسطنطينية

قد وقف هذه النسخة سلطاننا الاعظم والخاقان المعظم
مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان
ابن السلطان السلطان الغازي محمود خان
وقفا صحيحا شرعيا لمن طالع واستكتب العاقبة وتعلم
...
حرره الفقير احمد شيخ زاده المفتش
باوقاف الحرمين الشريفين
غفر لهما

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین ولا عدوان
الا علی الظالمین والصلوات والسلام علی سید
المرسلین وآله الطاهرین چون خادم دعا
گوی اسمعیل بن الحسن الحسینی الجرجانی از جمع
کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی فارغ شد بلفظ
اسفهسالار
عالی خداوندی و خداوندزاده الامیر الاسفهسالار
الاجل العالم العادل بها الدین عمدة الاسلام
علاء الدولة ضیا الامة نجم الملة مؤید الملک تاج
الملوک والسلاطین نظام المعالی قزل ارسلان

محمد بن احمد

ولی العهد ابو المظفر اتسز بن خوارزمشاه حسام
امیر المؤمنین حرس الله دولته گفت که ذخیره
کتابی بزرگست کتاب دیگر بایستی مختصر که همه
وقت بر دست توان گرفت و هر مقصودی زود
مطالعه توان کرد و در سفر و حضر با خود توان داشت
بحکم فرمان و مبارکی لفظ عالی زید علوه این
مختصر را آغاز کرده شد چنانک همه بابهاء او
با مختصری مشتمل است بر نکتها و فوایدی که بیشتر
کتابهاء بزرگ از آن خالی است و اهل فضل
و اهل صنعت را مقصود نکتها باشند و از بهر
آنک علم طب دو بخش است علمی و عملی و
بخش علمی را فروغ بسیارست اما آنچ از
یاد کردن آن درین مختصر چاره نیست

آن

دو نوع است بابا یکی تدبیر حفظ الصحة است
یعنی نگاه داشتن تن درستی بابا و دیگر تقدمة
المعرفة یعنی شناختن احوالی که در بیماری
پدید آید و بدان احوال درازی و کوتاهی
بیماری و امیدواری و نومیدی از بیمار
معلوم گردد بدین سبب کتاب دو بخش
کرده آمد علمی و عملی و بخش علمی از این کتاب
دو مقاله نهاده آمد یکی اندر تدبیر حفظ صحة
و دوم اندر تقدمة المعرفة و بخش عملی هفت
مقاله نهاده آمد یکی اندر وصیتها که طبیب را
در علاج از آن غافل نشاید بود و گوش
بدان باز باید داشت و دوم اندر علاج
بیماریها و اندامها از سر تا پای و سیم اندر

علاج تب و حصبه و آبله و مانند آن و چهارم
اندر علاج آماسها و ریشها و جراحتها پنجم
اندر علاج شکستگی استخوان و از جای اندن [آمدن بندها] [بیرون]
ششم اندر پاک داشتن بشره و ظاهر تن
وانرا زینه گویند هفتم اندر علاج زهرها و
و این مختصر در دو مجلد نهاده آمد به قطع مطاول
تا پیوسته اندر موزه توان داشت بدین سبب
این مختصر را خفی علائی نام کرده آمد و از ایزد
تعالی توفیق تمام کردن این مقصود خواسته آمد [تمام]
انه ولی ذلک والمعین فیهم والقادر علیه

مطالب بخش نخستین و مقاله نخستین [از بخش]

اندر تدبیر حفظ صحة است و این شانزده باب است [مقاله]
باب نخستین اندر تدبیر هوا بباید دانست که اسباب

تن درستی و بیماری شش نوع است و
از اسباب سته خوانند و آن هواست
و حرکت و سکون و خواب و بیداری
و طعام و شراب و استفراغ و احتباس
و اعراض نفسانی و اندر حفظ الصحة
تدبیر این سببها واجبست از بهر آنکه هر گاه
که این سببها چنان باشند که باید و چندان که باید
و آن وقت که باید سبب تن درستی باشد
و هر گاه که بر خلاف آن باشند سبب بیماری
گردد و از سببها هیچ سببی نیست بهر دم نزدیکتر
و با او ملازم تر و تن او تا بن محتاج تر از هوا
از بهر آنک قوام همه تن به سه قوت است
طبیعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها

کار خود نتوانند کرد مگر بمیانجی روح و مادهٔ روح
هواست که و دم از تنفس می گیرد و بدین
سبب از همه چیزها که بیرون تن حیوان است
هوا است که باندرون و بیرون او رسنده تر است
و اگر چه هوا گرم و تر است این هوا که نزدیکتر
ما است بقیاس با مزاج روح و حرارت غریزی
سرد است و این هوا که بدم زدن ما بحرارت
غریزی رسد و با روح بیامیزد گرم شود و بسوزد
اگر بدم زدن دیگر از روح جدا نشود مزاج
روح از اعتدال بگردد و هر گاه که بدم زدن
دیگر از روح جدا شود و هوای تازه اندر
آید مدد روح گردد و راحتی از آن هوای تازه
بروح رسد بدین سبب روح را از هوای تازه

منفعت عظیم است و دلیل بران که این هوا که
نزدیک ماست بقیاس با مزاج روح سرد است
اینست که هرگاه اندر گرماگرم هوا را بجنبانیم
خنکی هوا را بیابیم از بهر آنک آن هوای گرم پیش
پوست ماست و ساکن است اندرین مدت
سکون از پوست ما حرارتی یافته است و کیفیت
آن همچون کیفیت پوست ما گشته و حس
لمس را از آن چیزی که مانند آن باشد خبر نباشد
و هرگاه که هوا را بجنبانند آن هوا که مماس
پوست ماست دور شود و هوای تازه مماس
گردد و پوست ما از کیفیت آن هوای تازه خبر
یابد اگرچه هوا گرم و تر است این هوا که گرد ما
درآمده بقیاس با روح و حرارت غریزی

سخت سرد است و بباید دانست که آن هوا که
نزدیک ماست هوای محض نیست لکن با بخارها
و دودها و غبارها آمیخته است با ما و از هر چیزی
اثری بدو پذیرفته با ما و همچنین هر فصلی
از فصلهای سال بگردد از طبع خویش و
طبع آن فصل گیرد و بهتر آن باشد که هر
فصلی بطبع خاصهٔ خود باشد و هرگاه که فصلهای
سال از طبع خاصهٔ خود بگردد سبب بیماریها گردد
و بهترین هوا هوایی باشد که از بخار دریا و
آبها و بخار مرغذارها و بخار بیشهها و نباتها و
درختان بد چون بید انجیر و انجیر و گوز و
چون بخار جالیز و پالیز تره که در وی کرنب
و باقلی و سیر و جز آن باشد و از بوی آهک

وکج وگلخن وعفونتها دور باشد ودرمیان
درختان انبوه ودیوارهای بلند نباشند واز
جانب شمال گشاده باشد واندر تابستان
غبارناک واندر زمستان نمناک نباشند وحرکاتش
معتدل باشد وهوای گرم تن را لاغر کند و
روی زرد کند وتشنگی آرد ودل را گرم وقوتها را
ضعیف کند واندر رطوبتها افزونی عفونت
پدید آرد ومردم سردمزاج وخداوند بیماریهای
سرد را سود دارد ورطوبتها را تحلیل کند
ومسام بگشاید وهوای سرد اندر بیشتر حالها مردم
تن درست را سود دارد وماده‌ها را غلیظ کند وفرو
آرامد وبدین سبب اماسها وخراجها کمتر بود
ولیکن زکام ونزله بسیار افتد ومسام بسته

شود

شود وسینه درشت شود وهوای تر مردم لاغر را
سود دارد وپوست را نرم کند وهوای خشک
بضد آن باشد وهوای غلیظ هوایی باشد که در وی
ستارگان خرد اندر شبها پدید نه آیند ودم زدن
در وی بس خوش نباشد وهوای نمناک زیان
کارتر از هوای غلیظ باشد وهوای خانه گران
تر از هوای صحرا باشد وهرگاه که هوا بد شود
وبخارهای بد با وی بیامیزد آنگاه هوای خانه
بهتر از هوای صحرا شود وهرگاه که هوا بد شود
و وبا تولد کند بخار عود وعنبر وکندر و
مصطکی وصندل وسعد ولادن وقسط وچوب سرو
وچوب کند وبادام تلخ سود دارد واصلاح
هوا باشد وهرگه اندر خانه وحوالی خانه پیدا

کردن سود دارد خاصه اگر اندکی انگبین در
وی حل کرده باشند **باب دوم اندر تدبیر**
فصلهای سال اما اندر فصل بهار مادتها که
اندر زمستان اندر تن گرد آمده باشد و فسرده
پیش از آنک بحرارت تابستان گداخته
و منبسط گردد کم باید کرد و بدو وجه یکی آنک
طعام کمتر و لطیف‌تر خورد و معده را از طعام
لطیف نیز پر نکند و بامداد پیش از طعام اندکی
ریاضت باید کرد و از طعامهای گندم و تر چون
رشته و تتماج و گوشت بسیار و شراب و از طعامهای
چرب و شیرین [و شور و تیز] پرهیز باید کرد **وجه دوم**
آنک استفراغی کنند تا ماده کمتر شود و اولی
تر استفراغی اندر فصل بهار استفراغ

سوده بیامیزند
و باب سرد بخورند
صح

خون باشند و اندر فصل تابستان ریاضت
و طعام و شراب و جماع کمتر باید و آسودگی باید
گزید و شربت و غذا باید که میل بخنکی دارد
و کسانی را که قی توانند کرد قی کنند چند بار
و مسهل قوی نشاید خورد و آب میوها و آب
لبلاب و خیارشنبر و شراب گل و شراب
بنفشه و سفوف بنفشه کفایت بود **صفت**
سفوف بنفشه بگیرند بنفشه کبود خشک
بدست بمالند تا ورق او بریزد و ذنبال و
چوبش از وی دور کنند پس آن ورق بباید
و برابر آن شکر فانیذ بر نهند و نیز مقدار
هفت درمسنگ بنفشه ده درمسنگ با ده درمسنگ
شکر بکوبند و [illegible] ببیزند و باب سرد

بخورند و فصل تابستان پیران را و
خداوند مزاج سرد را و بیماریهای سرد سود
دارد و اندر فصل خزان از گوشت قدید
وصید و از جماع و از هرچه خشکی فزاید
دور باید بود و شبها به امتلاء معده نشاید
خفت و جایگاه خنک نشاید خفت و از گرما
نیم روز و سردی بامداد خود را نگاه باید داشت
و اندر آب سرد نشاید نشست و اندر آخر فصل
تابستان استفراغ کردن بمسهل صواب باشد [بداروی]
وقتی نباید کردن و شراب کهن را ممزوج باید
خورد و اندر فصل زمستان ریاضت
بسیار تر و غذا تمامتر باید و اگر زمستان طبع [بیشتر]
زمستانی ندارد غذا باندازه باید و ریاضت

بیشتر

بیشتر علی الجمله اندر زمستان اسفیدبا با قلیه
خشک و کباب و مانند آن باید خورد و همه با
دارچینی و کرویا و زعفران و غیر آن و شراب
صرف باید خورد و هر که اندر زمستان بیمار شود
زود تدبیر استفراغ باید کرد و از بهر آنک
تا سبب قوی نباشد اندر زمستان عارضی
پدید نیاید و استفراغ اندر زمستان باسهال
صواب تر از آنکه بقی [باشد]

باب سیم

اندر تدبیر شهر و مسکن هر مسکنی که افراشته
تر هوا و نسیم آن خنک تر و خوشتر و دم زدن
در هوای آن آسان تر و هر مسکنی که نشیب
تر هوای آن گرمتر و گرفته تر و بخارها آن
بدتر و دم زدن در وی ناخوش تر و هر مسکنی که

از جانب آن کوه باشد و دیگر جانب دریا
هوای آن تر باشد و باران بسیار آید پس
اگر زمین آن صلب باشد و خشک و کوه آن
سنگ باشد مضرت کمتر باشد واگر کوه از گل باشد
و زمین رخو باشد تری آن زیان کارتر باشد
واگر مزاج ولایت گرم باشد عفونتها و بیماریهای
عفونی بسیار افتد خاصه اگر مسکن در
نشیب باشد واگر با این حالها جانب شمال
بسته باشد و دریا از جانب جنوب باشد و باد
بیماریها اندر آن شهر بسیار باشد و مسکنی که
اندر میان شوره زار و معدن گوگرد و
نفط و مانند آن باشد هوا همه از اعتدال دور باشد
و مسکنها بر بیابانی درست و خشک باشد

و مسکن دریایی تر باشد و مسکن کوهی خاصه
اگر کوه برابر مشرق باشد هوای آن درست باشد
و مردم قوی و دراز عمر باشند و درست سخن
و مسکنی که زمین آن گل پاکیزه باشد و کوه و دریا
از وی دور باشد هوای آن خوش و معتدل
باشد و مسکنی که اندر میان بطیح و در میان
بیشه باشد بد باشد خاصه اگر حشرات آبی و غیر
آن بسیار تولد کنند و مسکنی که در ساحل
دریا باشد هوای آن درست تر باشد از بهر
آنک دریا عفونت نپذیرد و اگر نهرها و شهر
بدان نزدیک باشد و کسی که خواهد که مسکن خود را
بر نهرها و نیک تواند نهادن آن جایی باشد که خانه
بلند کنند و همه خانها که در وی باشد روی سوی

مشرق کند و کذر شمال بروی کشاده کند و چنان
سازد که شعاع آفتاب اندر بیشترین خانها در
افتد و سقف خانه بلند کند و چنان سازد که
دریچهایش فراخ باشد تا هوا در وی راه یابد

باب چهارم اندر تدبیر جامه پوشیدن

اندر پوشیدن هر جامه که مردم پوشد نخست
جامه از تن مردم گرم شود پس مردم را گرم
کند و جامه گرم جامه را گویند که مردم را گرمی
بیشتر از آن دهد کی از تن وی گرم شود پذیرد
چون جامه پشمین و پوستین و جامه خنک
جامه کتان و جامه پنبه میان این و آن باشد
و ابریشم از کتان گرم تر باشد و از پنبه خنک
تر و جامه نرم خاصه آنک خز و نرمی دارد

تن را گرم کند جامه زمستان باشد و انچ بتن
باز نکیرد چون کتان و آنچ سقلاطون کازر دارد *قصارت*
جامه تابستان بود و جامه درشت تن را لاغر
کند و پوست سخت کند و جامه نرم ضد آن باشد
و سمور و روباه و موی بز پشت را گرم کند و
پوست بره نیز گرم باشد و حرارت سنجاب
کمتر باشد از حرارت بره و روباه باشد و
قاقم بسنجاب نزدیک است و حواصل کمتر
از هر دو باشد و هر سه جامه خزانی و بهاری است

باب پنجم اندر تدبیر غذا

غذاء نیک چیزی را گویند که در وی هیچ
معنی داروی نباشد چون تره و میوه و هرچ از این
نوع باشد اعنی از نوع تره و میوه انرا غذا

دوامی گویند و این نوع خبزها بر سبیل علاج باید
خورد و از بد آنک هرچه لطف کننده است خون
را بسوزاند و صفرا را زیاده کند و هرچه
غلیظتر باشد تری و بلغم را افزاید لیکن
غذای نیک نان پاکیزه باشد از گندم خوب
نارسیده المساکین و گوشت بخته‌ی تن درست
آسوده و شیرینها که در خورد مزاج آن شخص باشد
و بهتر و مانند و تر و انجیر که
تمام رسیده باشد اما آنک نارسیدگی باید چیدن روز
آونگ کرده باشند و آنچ ما را عادت است همه ما
رطب باید و هرگاه که از غذای نیکترین
فضله پدید آید زود استفراغ باید کرد بطریقی
که سهلتر باشد و عادت دارد و هرگاه از

میوه بعد از انگور نیک است

غذا و دوایی چیزی خورده آید بر عقب آن
چیزی که ضد آن باشد بخورد تا مضرت آن باز
دارد چنانک اگر خیار خورد و کوک و کدو
و مانند آن و از مضرت آن بترسد مقداری
سیر و گندنا و نعنع در عقب آن بخورد و
اگر سیر و پیاز و مانند آن خورده شود بر عقب
برگ خرفه و کوک و کدو و خیار خورد
و اگر طعامی غلیظ خورده شود که از آن سده
تولد کند چون هریسه و پاچه و نان فطیر
و حلوا نشاسته بر عقب آن چیزی خورد
که سده بگشاید و لطیف کننده بود چون آب
کامه و کبر سرکه و پیاز سرکه و ترب سرکه
و چغندر پخته بسرکه و بجز دل خوش کرده

و دیگر روز سکنگبین خورد و طعام اندک خورد
و اگر چیزها تیز و شور خورده باشد بر عقب آن
چیز تر و تفه بخورد چون خیار و مانند آن و تفه
چیزی را گویند که طعم قوی ندارد و در زمستان
گوشت یخنی و بوارد و مانند آن بباید خورد
و اندر تابستان بوارد و لی تر و طعام همیشه
بر شهوت صادق [باید خورد] و هرگاه که شهوت صادق
پدید آید در طعام خوردن تأخیر نباید کرد و
چنان باید که دست چون از طعام باز گیرد [هنوز]
شهوت داشته باشد و پس ازان که طعام
تمام خورده باشد طعام دیگر خوردن و
معده را پر کردن سخت بد باشد و اگر روزی
چنین اتفاق افتد روز دیگر بسیار نباید

خورد و بباید خفت و ریاضت بسیار کردن با
هستگی پس ازان که از خواب برخیزد لختی
گوارش معتدل باید خوردن موافق مزاج
باندکی شراب صرف و اندر طعام خوردن
ترتیب نگاه باید داشت چنانک هرچه نازک
تر و لطیف تر باشد و آشامدنی باشد نخست باید
خورد مثلا نخست شوربا خورد و پس ترید
پس گوشت وازپس ریاضت و رنج
چیزهای نازک چون شیر و ماهی تازه و مانند
آن نباید خورد از بهر آنک معده گرم شده
باشد و چیز نازک زود در معده گرم تباه شود
و اخلاط را تباه کند و کسی را که غذا های بد
می گوارد بر ان اعتماد نشاید کرد و از بهر

انک در روزکار خلطهای بد تولد کند و بسیار
شود و غذاها باشد که اندران نوع مضرت باشد
و کروهی بدان خو کرده باشند آن کروه را
آن غذا بهتر از غذاهای باشد که در ایشان
هیچ مضرت نباشد و با آن خو کرده نباشند
و بسیار کسان باشند که غذا اکر چه نیک
باشد ایشان را زیان دارد و ایشان را از آن
پرهیز باید کرد و چند کونه طعام مخالف اندر
یک روز و یک نوبت خوردن سخت
بد باشد از بهر انک لقمهٔ نخستین هضم پذیرد
و لقمهٔ بازپسین از آن دور افتد و
ناهموار شود و بهترین ترتیبها اندر طعام
سه بار خوردن آنست که در دو روز

و مضرت دراز اندر یک نوبت طعام خوردن
بد باشد صح

طعام

طعام سه بار خورند یک روز بامداد و شبان
گاه و دیکر روز نماز پیشین و نه که اندر
یک روز دو بار طعام خوردن عادت
دارد اگر بیک بار باز آید ضعیف شود
و اگر یک بار عادت دارد پس دو بار خوردن
آغاز کند ضعف و کسلانی آرد و کسی را
که معده کرم باشد بهتر آن باشد که بامداد
چند لقمهٔ نان با شراب غوره یا شراب انار
یا شراب لیمو بخورد پس بریاضت مشغول
شود و طعام باید که پراکنده خورد و اندک
اندک و چنین مردم را چون کرسنه شود
صفرا اندر معده بسیار کرد و چون
طعام خورد اندر معدهٔ او تباه شود

و امتلا تولد کند

هر گاه که حس تباه شدن طعام (در معده) بباید زود
طبع نرم باید کرد و معده را از ان پاک
باید کرد با آب گرم یا شراب آلو یا مانند
آن و هر که از پس طعام بخواهد خفت
لختی بباید تا آهستگی با طعام از فم معده فرو
رود و پس بخسبد و هر که اندر طعام خوردن او
گرم شود چندان (ویرا) طعام که کفارت او باشد
و بیک بار نشاید خورد بتفاریق باید خورد
و هر که ریاضت کمتر کند و مردم پیر را قوت
هاضمه کمتر باشد و ضعیف تر باشد طعام
کمتر و لطیف تر باید خورد و از جرم گوشت
دست کوته باید داشت و قناعت باید کرد و خداوندان
آن صفرا را غذا سرد و تر مقدم باید خورد چون

کشک جو و قلیه کدو و قلیه خیار و ماش
مقشر با کدو و کوک و آبهای ترش چون
غوره با و آلوبا و زیربا و غذاهای خداوند
سودا باید که بتری میل دارد و مایه گرم (اندک) باشد
چون رشته و سپیدبا با خاصه بگوشت بره
فربه و خایه مرغ خانگی نیمبرشت و مرغ
فربه و تمبرود و مرطوب را غذاهای
لطیف و گرم باید خورد چون نخود آب
و سپیدباها خاصه بگوشت گنجشک و تذرو
و کبک و گوشت آهو و بط فربه و توابل
از دارصینی و زیره و کرویا و سعتر و
مرطوب را خاصه قلیه (انگاه) تشبعه و اندکی سیر
و کوزمغز و قلیه خشک از سرخی گوشت

که سپیدی او جدا کرده باشند و بروغن گوز یا بروغن بریا کرده
زیت بهمان کرده یا مغز زرد آلو تلخ روغن
کشیده و بدان بهمان کرده بریان کرده
و قولنج را شوربای خروس پیر و روغن
کالبان بر چکانیده با جلنت و تخم او در وی
بخته و شور کردن فروتن از آنکه عادت است
و هرچه او خورد بروغن بادام تلخ باید و روغن
شیر بخت چرب کرده اگر با قولنج از باد
رنج بود اندر شوربا هیر کند و اندر سکبا هیر
و انجیر و کبر و غذاهای لطیف تن درستی
به نگاه دارد و فضول از آن کمتر آید و
غذاهای غلیظ قوت بیش دهد و هر که
غذا غلیظ از بهر قوت خورد بر گرسنگی

صادق باید خورد و کمتر باید خورد تا نیک
هضم پذیرد و قوت فزاید و غذاهای خشک
چون گاورس و عدس و گوشت بتنگ سود
شهوت طعام ببرد و گونه و بشره تباه کند
و طبع خشک کند و غذای چرب کسلانی
آرد و شهوت ببرد و غذاهای سه دستی
و کسلانی آرد و تشنگیها اعراض ببری
پدید آرد و غذاهای شور و تیز چشم را زیان
دارد و مضرت ناگواریدن نان بیش از
مضرت ناگواریدن گوشت باشد یعنی [illegible] توقع سلامت
از ناگواریدن نان کمتر باشد که از ناگواریدن
گوشت و بسیار غذا است که اندر یک روز
و یک نوبت بهم نشاید خورد چون غوره باو

دوغبا وهیچ دوازپس انار ترش وازپس
آلو وشفتالو وزردآلو نشاید خورد وکرنج
با چیزی که از سه که سازند نشاید خورد وسکبا
وغوربا وماهی شور ونمکسوده بهم نشاید خورد
وکبوتربچه وسیر وپانیر ونشاید گوشت مرغ کرد نشاید
خورد وپیاز وخردل باهم نشاید خورد و
گوشت نمکسود باسه که وشیر نشاید پخت وازپس
هیچ میوه تر آب یخ نباید خورد وانگبین و
خربزه ازپس یک دیگر نشاید خورد وسیر و
پیاز بیک جای نشاید خورد وگوشت بریان
که از تنور برآرند نباید پوشید واگر پوشیده باشد
وازبسیار خوردن پیاز کلف وسرگشتن تولد
کنند شیر وشراب اندر یک روز خوردن نقرس

ازپس هیچ ماهی کرنشاید خورد

وشیر وجوزات وماهی تازه والحم اندر یک جایی واندر یکروز نباید خورد که پیسی وبرص

آرد ازپس فصد وحجامت چیزهای شور خوردن
کند ونهق تازه سه که اندر جایی که مس وارزیز باشد
نشاید داشت وروغن وشیر اندر جایی که
مس وروی باشد نشاید داشت ماهی تازه
وشیر وپنیر وجغرات وخایه مرغ بیک جا
نشاید خورد وباقلی وجوزات بیکجای نشاید خورد

باب ششم اندر تدبیر آب

آب خالص وستوده دو است وباشد که بسبب
نزدیکی آتش یا بسبب گرمی هوا گرمی عرضی بذیرد
بی آنک باوی چیزی بیامیزد وهمچنین بسبب گرمی
سردی هوا سردی اندر وی پدید آید بی آنک
چیزی سرد باو بیامیزد وسه گز آب خنکی پذیرد
مگر آن وقت که بفسرد وسه گز گوهر آب تری

عرضی

افزونی نپذیرد از بهر آنک ممکن نیست که آب تر
تر گردد و فعل خاصیت آب تری کردنست و اگر گرمی
یا خشکی کند بسبب چیزی کند زمینی که با وی بیامیزد
یا بسبب کیفیتی که از هوا چیزی دیگر پذیرفته باشد
و آب باران تری فزونتر از دیگر آبها کند
و باران زمستانی خالص‌تر از باران تابستانی
باشد از بهر آنک حرارت افتاب اندر زمستان
ضعیف باشد و بخارهای غلیظ نتواند کشید و
بخارهای سوخته و غبارها نیز نباشد و پاکیزه باشد
و باران تابستان برضد آن باشد و باران
بهاری میان این و آن باشد و آب باران
اگر چه سخت نیک باشد زود عفن شود از بهر آنک
لطیف است و لطیف اثر زود پذیرد و اگر بجوشانند

دیر عفن شود از بهر آنک لطیف است و یخ که از آب
نیک فسرده باشد و برف که بر زمین پاک آمده
باشد فرقی نیست میان آنکه او را در آب افکنند و میان
آنک آب را از برون آن سرد کنند و آب سرد
خداوند درد عصبها و بندها را زیان دارد و
آب دریا و آب شور مردم را لاغر کند و خداوند بیماریهای
سرد و تر را و خداوند نقرس و رعشه را و استسقا را
و فالج را سود دارد و خداوندان ریشها و دملها را
سود دارد و اگر آب خوش را با نمک بجوشانند
همچو آب دریا باشد و منفعت ان بدهد و آب
شور خوردن خون را تباه کند و خارش آرد
و نخست اسهال کند پس طبع قبض کند و خشک
کند و آب تلخ همیشه اسهال کند و آب تیره ستبره

پدید آرد و سنگ در گرده و مثانه تولد کند و
وآب گرم طعام را بر سر معده آرد و تشنه را
خرسندی ندهد وآب سرد باعتدال همه تن درستان
را سود دارد و معدهٔ گرم را همچون گوارش باشد
و دل گرم را بجای هوای خنک باشد و بخارها
از دماغ باز دارد و عفونتها دفع کند و نگذارد که
خون تباه شود ولکن انرا که باید که ماده پخته شود
زیان دارد وآب گرم منش گشتن آرد و اگر
سخت گرم باشد بادها بشکند و قولنج را سود دارد
و تشنگی کاذب را زایل کند و معده را بشوید و
خداوند نزله و مالیخولیا را و درد چشم را سود
دارد و ادرار کند و حیض فرو دارد و
آب چاه و کاریز بقیاس آب جوی بد باشد

و دیگر اخلاط

وآب جوی وآب چاه بهم نباید آمیخت وآب
ایستاده که اندر میان درختان و بیشه و نیستانها
باشد سخت بد باشد و سپرز را بزرگ کند و همه
احشا را زیان دارد و بود که باستسقا ادا کند
و خصلتهای بد بسیار دارد و آبها بد را بصلاح
توان آورد بتدبیرهای بسیار و آسان تر و بهتر
تدبیر آنست که آنرا با خاک پاکیزه بیامیزند و بجنبانند
که بنشیند و بنشانند وآب غلیظ را با شراب
باید خورد یا با شیر وآب شور را با سرکه و سکنگبین
و اگر چیزی قابض چون خرنوب و حب الآس و
زعرور در وی افکنند یک شبانه روز مضرت
آن باز دارد وآب زاک با شراب خورند
یا بچیزی که طبع را نرم کند وآب تلخ با چیزی چرب

خاصه

خاصه خاک بهر خود [illegible]
و بنشانند و اگر [illegible]

باشور نباید خورد و آب تیره با سیر باید خورد و
سیر کاین همه مخالف را تریاق همه آبهای مخالف است
تعلیق
خاصه سرکه پرورده و با آب ایستاده هیچ چیزی گرم
نشاید خوردن چیزهای خنک باید خورد و آنجا که
آب اندک بود و روزگار گرم بود آب را با سرکه
بیامیزد تشنگی کمتر آرد و اگر تخم خرفه بکوبند و با سرکه
بیامیزند و بان اندکی آب سرد و بر سر طعام آب
در وی زنند تا بحاجت کمتر افتد
بسیار نباید خورد و اگر کسی را صبر نبود بمزد و بهر
اندکی آب سرد
چند جرعه بهتر تشنگی بنشاند و صبر کردن در تشنگی معدهٔ
بهتر
مرطوب را سود دارد و محرور را زیان دارد و آب
خوردن ناشتا و از پس حمام سخت زیان دارد
و اگر کسی را از آب خوردن ناشتا و از پس گرمابه
صبر نباشد آب با شراب ممزوج کنند زیان کمتر

دارد

دارد و اندر زمستان این آب که با شراب ممزوج
کنند و نباشد تا خورند گرم اولیتر و تابستان سرد و
آب خوردن بشب که از خواب بیدار شود زیان دارد
خاصه اگر حاجت صادق نباشد لکن محرور و مخمور را
زیان کمتر دارد و اگر چاره نباشد آب لختی در دهن
نگه دارد پس فرو برد و اگر تشنگی کاذب غلبه
کند صبر باید کرد و بباید خفت تا طبیعت آن ماده
که تشنگی می آرد بپزاند و تحلیل کند اندر خواب
و اگر بر تشنگی کاذب آب خورده شود تشنگی زیادت کند
از بهر آنک مادت مدد یابد قوی‌تر گردد و تخم بادیان
و آب بادیان آن تشنگی را زایل کند

باب هفتم اندر تدبیر شراب

اگرچه اندر اسلام شراب حرامست لکن در ملتهای

دیگر مباح بود و طبیبان سود و زیان آن در کتابها
آورده اند و بعضی مردمان لذة و منفعت آن طلب
میکنند ازانجا که طریق طلب است واجب دیده اند
منفعت و مضرت آن باز نمودن اما منافع شراب
آنست که مزاج و حرارت او مناسب حرارت
غریزی است که تن مردم بدان زنده است بدین
سبب حرارت غریزی بیفزاید و طعام را نیکو هضم
کند و خلطهای خام را بپزاند و بعضی باسهال و بعضی
بقی و بعضی بادرار و بعضی بعرق دفع کند بدین
سبب است که هرکه شراب خوردن عادت کرده
گاه که دست از شراب کوتاه کند هضم او تباه گردد
و حرارت غریزی وی ضعیف شود و همه قوتهای اندام
وی ضعیف گردد و ناقص و خلطهائی که باسهال و ادرار

بگوارد

19

وقتی دفع شدی اندر تن او بماند و بسیار گردد و بیماریها
گوناگون تولد کنند و منافع دیگر آنست که رنگ روی
برافروزد و قوت روح و قوت اندامها را فراخ
کند و غذا بهمه تن برساند و بدین سبب ناقه را فربه
کنند و خواب خوش آرد و پادزهر زهرهای سرد است
چون افیون و شوکران و مانند آن و گژدم زده
را شراب نیک بود اما قوی کم کرده و این منافع
آن وقت بود که بوقت و اندازه خورد و هرگاه که از
اندازه بگذرد همه مضرت گردد و از بهر آنکه منفعت
بزرگ اندر شراب آنست که حرارت غریزی را مدد
کند و هرگاه که بسیار خورند حرارت غریزی را ضعیف
کند از بهر آنکه شراب حرارت غریزی را غذا است
و غذا پدید نه آنگاه قوی باشد که غذا باندازه

که قوت او باشند چون غذا افزون شود قوت هاضمه
وغاذیه از تصرف کردن اندر ان عاجز آید چون این
دو قوت عاجز آیند ناچار غذا پذیرنده ضعیف گردد
وحال حرارت غریزی با شراب بسیار همچون حال
آتش اندک بود که هیزم بسیار بر وی نهند همچنانک
آتش اندک از فرو نشاندن هیزم عاجز آید و فرو
میرد حرارت غریزی همچنان از هضم شراب بسیار
عاجز آید وضعیف گردد و بدین سبب است که هرگاه که
افراط کنند بیم باشد که بمفاجات اندر میان شراب بمیرند
از بهر آنکه شراب زود با خون بیامیزد و هرگاه که بسیار
گردد همه رگهای اندامها چون جگر و ریه و دل پر
شود و هوا را که مدد روح است نگذارد که بیاید در حال بمیرد
و مضرتها دیگر وسواس است و مالیخولیا و غفلت

وکند فهمی و رای ناصواب و خیرگی چشم و تباه شدن
حاسها و ترسیدن در خواب و بیداری بی سببی و سکته
و خناق و رعشه و نقرس و فالج و سرسام و هذیان
و تبهای محرقه و دیوانگی و استسقا و چگونگی
تولد این علتها اندر کتاب ذخیره یاد کرده آمده است
و بعضی مردمان باشند که هرگاه که قدحهای بزرگ
خورند دیر مست شوند و قدحهای کوچک زود مست شوند از بهر آنک معده و جگر ایشان
گرم نباشد از قدح بزرگ بخار نتوانند انگیخت
و چون بخار شراب بر دماغ نشود دیر مست شود
از قدح خوردتر بخار زودتر توانند انگیخت بدین
سبب دماغ زود از بخار شراب پر شود و ممتلی گردد
و مست گردد و بباید دانست که مخمور را شراب
سپید رقیق موافق تر باشد و اگر شراب قوی را

بکمک کوفته بچکانند رقیق شود و بجای آب باشد
خاصه که ممزوج کنند و شراب زرد قویتر باشد و هر
رنگین تر قویتر و پیران و مرطوبان را شاید و
شراب سیاه غذا بیش دهد لکن حرارت او کمتر
از حرارت شراب زرد باشد خاصه شرابی که برنگ
آتش باشد و شرابی که طعم و بوی ضعیف دارد
محروران را شاید و لکن از معده دیر بیرون شود
و شراب خوش بوی را ریحانی گویند غذا و خفقان
و غشی را موافق بود و شراب ناخوش بوی دماغ را
زیان دارد و اخلاط بد فزاید و شراب شیرین
فربه کند و او از صافی کند لکن سده کند و دیر گوارد
و جگر و سپرز را زیان دارد و شراب رقیق زود
برکها بگذرد و بدماغ رسد و زود مست کند و ادرار بول

بیشتر کند و شراب تلخ زود گوارد و سده بگشاید
و خلط بلغمی را لطیف کند و شراب غلیظ ضد این
باشد و شراب خام را مستی و هشیاری زود باشد
و نشاط زیادت کند و خون را صافی کند و لیکن بوی
دهن از مداومت آن ناخوش گردد و دماغ را تری
فزاید و شراب جوشیده آنچه تلخ باشد گوارنده تر
باشد و هشیاری از وی دیرتر باشد و خمارش قوی تر
بود و نشاط آن چون نشاط شراب خام بود یعنی
ناجوشیده و شراب جوشیده شیرین سنگ و ریگ
اندر گرده و مثانه پدید آرد و باشد که باستسقا ادا کند
و شراب مویزی را حرارت و رطوبت کم از انگوری باشد
و غذا کمتر دهد و نفخ کند و کسانی را که مزاج ایشان
سرد و خشک بود نشاید و زیان دارد و انواع

شرابها که از گندم و گاورس و غیر آن کنند از جمله
شراب نشمرند و فعل و منفعت شراب از آن نیاید
جز آنکه دماغ را ممتلی کند و شراب کهن را حکم
حکم دارو باشد و شراب تمام نارسیده جگر را زیان
دارد و باشد که اسهال کند و هر که از گرمی شراب ترسد
غذا غوره با و ریباس با و زیره با و مانند آن باید ساخت
و نقل از انار و آبی و ترشی ترنج باید و هر که را شراب
صداع آرد نقل انار و آبی باید کرد و اندر میان
هر چند شرابی آب سرد باید خورد تا قوت شراب
از دماغ باز دارد و هر که را معده گرم و ضعیف
باشد نقل حب الآس و آبی بریان کند و اگر معده سرد
باشد نقل کمونی و سعد و قرنفل و پوست ترنج کند و
اگر کسی را سردی غالب بود و دل ضعیف اندر

خم

خم شراب پیش از آنکه بجوشیدن در آید زرنباد و
سعد و کوزبوا و سنبل و مصطکی و قرنفل و دارصینی
کوفته اندر صره کند و ببندد و اندر خم آویزد چنانکه
در میان شراب آویخته باشد و این چنان باشد که
سنگی با داروها در صره نهد تا در زیر گران دارد
و هر گاه که سر خم باز کند آن صره را اندر شراب
بمالد و هر گاه که سر خم سخت کند آن صره در وی کند
و بگذارد تا آن روز که بگشاید و اگر کسی را اتفاق
نیفتاده باشد و بوی چاچیند بود همچون اخلاط
کوفته و بیخته اندر صره بندد و اندر قرابه افکند
و بعضی داروها اندر شراب بجوشانند و بمالند
تا قوت آن دارو گیرد و اگر کسی را سودا
غالب بود لسان الثور و تخم بادرنجبویه و افتیمون

با این دارو ناهار کنند و اگر کسی را در میان شراب
قی و منش گشتن رنجه دارد زیره و نمک و پوست
پسته که بر طعام نهاده باشند اندر دهن نگاه دارد
وی مزد و شراب ناشتا دماغ و عصبها را زیان
و تشنج آرد و خرد زایل شود و مستی متواتر مزاج
جگر و دماغ تباه کند و بیماری عصبها آرد و بیم
سکته و مفاجاة مردن باشد و کودک نارسیده را
شراب زیان دارد و قوت حرارت غریزی را
تحلیل کند   و اگر کسی خواهد که از مستی زود هشیار
شود سرکه با آب بیامیزد مقدار سه پیاله بخورد
و دوغ ترش و برف گداخته خورد و کافور و صندل
می بوید و روغن گل با سرکه بر سر می نهد و اگر کسی را
خواهند که مست کنند تا اندامی را از وی جدا

کنند

بزرالبنج و فستو و سیر و ح اندر آب بپزند تا آب
سرخ شود با شراب بیامیزند و بدهند و هر که خواهد که
شراب بسیار خورد و دیر مست شود اگر محرور باشد
آب تاک رز را که انگور او سپید باشد و آب انار
ترش از هر یکی ده درم با پنج درم سرکه بیامیزند و
بدهند و اگر مبرود باشد سداب خشک و زیره
و نمک همه برابر بکوبند و آب بر چکاند و بسرشند و
اقراص کنند و خشک کنند و هر ساعت دهن بدان
خوش میکنند مقصود حاصل شود

یک وقیه

باب هشتم اندر تدبیر خواب و بیداری

بهترین وقت خواب آن وقتست که طعام از قعر معده
فرو گذشته باشد و در قعر معده افتاده و قوت
هاضمه معده اندران تصرف تمام کرده   و معده

خالی خفتن زیان دارد و حرارت غریزی را ضعیف
کند و تن را لاغر کند **و خواب** بروز بیماریهای
رطوبتی و نزله آرد خاصه اندر زمستان و رنگ روی
را تباه کند و تن را سست کند و کسلانی آرد
و سقوط شهوت آرد **و زیانکارترین** چیزی
خداوندان مزاج سرد را بسیار خفتن است
و کسانی که بروز خفتن عادت دارند بتدریج از آن
عادت باز باید گشت و خواب روز بجای خواب
شب نه ایستد و روی را زرد کند و وقت خفتن
نخست بر پهلوی راست باید خفت یک زمان
پس بپهلوی چپ باز گشتن و شکم گرم باید داشت
و چیزی گرم چون سمور و مانند آن بر شکم باید پوشید
و اگر بر شکم خسپد صواب باشد تا حرارت جمع شود

و طعام را نیک هضم کند و بپشت باز خفتن زیان
دارد از بهر آنکه فضلهای دماغی که منفذ آن سوی
پیش است چون بینی و کام بسوی پس نقل کند و
بسینه و عضلها فرود آید و نزله و فالج و درد پشت
تولد کند و آنچه در دماغ بماند کابوس و صرع و سکته
تولد کند و بی خوابی و به پشت خفتن گوهر دماغ
کم کند و طعام و شراب خام و ناگوارنده بماند و قوت
ساقط کند **و خواب** بامداد زیان دارد
بحکم آنکه غذا اندر شب هضم یافته باشد و معده
خالی گشته همچنان باشد که کسی بر گرسنگی بخسپد
و آوازهای پیوسته و هموار که معتدل باشد
چون آواز آب آسیا که سخت نزدیک نباشد خواب
آرد و شراب ممزوج خواب آرد و گرانی از

و ماندگی و رنج [illegible]

که از بی خوابی رنج باشند بگذارند تا تکیه کنند و از
اندک مایه غنودنی که باشند باز دارند تا مانده شود
و پیش او جماعتی بنشینند و سمرها گویند و کتاب
خوانند تا ملول گردد و پس آنگاه از پیش او بر
خیزند و چراغ بردارند در حال بخسبید

باب نهم اندر تدبیر ریاضت

بباید دانست که از بهر آنک حرارت غریزی از
سببهای اندرونی و بیرونی یعنی حرکت و سکون
اثرها پذیرد و اندک اندک تحلیل خرج می شود
حاجت آید بدان که عوض آن باز آرند و آنرا
مدد دهند هم از گوهران و هم حرارتی که از بیرون
باندرون تن مردم رسد همه غریب است و از گوهر تن
نیست و حرارتی که مدد آنرا شاید و از گوهر او نیست

حرارت که از حرکت اندامها خیزد نیست از آنکه
چون مردم حرکت کنند اندامها گرم شود و حرارت
غریزی برافروزد و مدد یابد هم از گوهر خویش و
این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگست اندر
تدبیر حفظ الصحه از بهر آنک ریاضت حرارت
غریزی را برافروزد و فضله که در تن بماند بتحلیل
دفع کند و بهترین وقتی ریاضت را آن وقت باشد
که طعام هضم شده باشد و طبع اجابت کرده و روده
از فضلهٔ طعام خالی گشته و نخست که تدبیر ریاضت
خواهند کرد بفرمایند تا او را بمالند مالیدنی نرم و
بتدریج نخست نرم مالند تا باخر سخت بمالند پس
بریاضت مشغول شوند چون از ریاضت فارغ گردند
دیگر باره بمالند مالیدنی نرم و در میان این مالیدن

دوم چند بار اندامها خویشتن بکشد و عضلها دراز کند
و نفس باز گیرد چندانک تواند تا فضلها که بریاضت
دفع نشده است بدین طریق دفع شود و مدت ریاضت
چندان باید که رنگ روی بر می فروزد و حرکت
بنشاط می تواند کرد و هرگاه ماندگی پدید خواهد آمد
و عرق آمدن گیرد از ریاضت باز ایستد و ریاضت
بر گرسنگی زیان دارد و انواع ماندگیها که از
ریاضت و غیر آن پدید آید سه نوع است
قروحی و ورمی و تمددی و گفته اند که نوعی
دیگر هست که آنرا تشنغی می گویند اما قروحی
ماندگی باشد که دست بروی نهند المی یابد چنانکه
اندر قروح باشد و سبب آن فضلهٔ بود رقیق و
بسیار و حرارتی قوی که اندامها گرم کند و گوشت

و پیه را بگدازد و اندر نواحی پوست رها آگنده کند و اگر این فضله بیشتر باشد لرزه
و تب تولد کند علاج آن اندر آبزن نشستن
بود و مالیدن نرم بروغنها محلل چون روغن بابونه
و شبت و روغن بیخ خطمی و گرمابهٔ فاتر و طعام چیزی
لطیف باید چون فروج که باب غوره و بلک چغندر
و کشک جو پزند و چون قلیه کدو و اسفاناخ و ماش
مقشّر اما ماندگی تمددی چنان باشد که مردم
پندارد که اندامهای او کشیده است و امتلا
و حرارت همی یابد اندر رگها و بندها و حرکت
دشوار تواند کرد و سبب آن فضلهٔ باشد که اندر
عضلها مانده باشد یا بادی علاج آن گرمابه باشد
و آبزن و روغنها که اندر علاج قروحی یاد کرده
آمد و اگر این ماندگی از ریاضت پدید آید از استفراغ

چاره نباشد اما ماندگی ورمی نوعی است که تن
گرم باشد و رگها و عضلها ممتلی و اگر دست برنهد
المی یابد چنانکه گوی چنانک عضوی اماسیده بود باشد
و سبب آن همچون سبب تمددی باشد علاج
آن بسه چیز تمام شود امتلا را باستفراغ و کم خوردن
زایل کند و حرارت را بشربتهای خنک تسکین دهند
و امتلاء عضلها را بگرمابه و آبزن و بروغن مالیدن
و آسایش کردن و ماندگی قشفی چنان باشد
که مردم پندارد که اندر اندامهای او خشکی است
و سبب آن رنجی باشد که عرق بسیار کند یا در هوای
سخت گرم سفر کند و رنج و روزه و کم خوردن اتفاق
افتاده باشد علاج آن گرمابه و آبزن و بروغنها
مالیدن و شربت کشکاب و روغن بادام و شکر

ولعاب اسبغول و شکر و طعام یا بچه اندر کشکاب
بجنه و غذا فروج و مانند آن باب
دهم اندر تدبیر استفراغ بداروی مسهل
بباید دانستن که مردم تن درست و بیمار و کودک را
و مردم خشک اندام لاغر را که گوشت عضلهای
تنکم او اندک بود و کسی را که قوت او ضعیف
باشد و کسی را که معده یا دل ضعیف بود و آنکس را که
عضله زبان سست باشد و آنرا که اندر سخن بجای
حرف سین حرف تا گوید و کسی را که اندر تن او خون
بسیارتر از دیگر خلطها باشد این چند گروه را که یاد
کرده آمد داروی مسهل نشاید خورد و نیز اندر
فصل گرما و فصل سرما نشاید خاصه اندر گرمای
بیست روز پیش از برآمدن شعری یمانی و پس از برآ

او بیست روز هیچ کس را داروی مسهل نشاید خورد
و نه فصد و حجامت شاید کرد الا ضرورتی سخت
باشد فصد کنند و شرطهاء احتیاط بجای آرد و مباشرت
نیز نشاید کرد خاصه اندر ایام باحور و اول ایام
باحور نوزدهم تموز است تا بیست و ششم **وکسی را**
که شادی بزرگ یا غم بزرگ یا مهمی و اندیشهٔ بزرگ
پیش آید دارو نشاید خورد و بسیار خوردن داروی
مسهل ناپسندیده است تن ضعیف کند **آنکس که**
داروی مسهل خوردن آزموده نباشد طبیب را نشاید
که وی را دارو دهد و صواب آن باشد که بغذا لطیف
و اندک تدبیر او کند و اگر چاره نباشد داروی لطیف دهد
و مردم خشک مزاج را داروی نرم و لعوقها دهند بشبیه
از آن کنند که تیز و دارو خوردن را باید تن را مستعد

لیکن د

اسهال ۵

داروی ۵

دارو خوردن کند تا مقصود حاصل شود بی مضرت و آنچنان
باشد که روز چیزی که احشا را ضعیف کند نخورد و معده را
مراعات کند و گذرهای دارو گشاده کند و طبع را نرم کند
و خلطها را بپزاند پس مسهل خورد آن ساعت که
مسهل خورد طعام باید که هضم شده باشد و هنوز
شهوت طعام پدید نیامده باشد و دارو سخت
شیرین نباید تا معده آنرا بعوض غذا قبول نکند
و بهضم آن مشغول نباشد و خفتن پس از آنکه دارو
خورده باشد اگر دارو قوی باشد و پیش از آنک درکار
آید نشاید اگر بخسپد دارو کار بهتر کند و چون در
کار آید اگر بخسپد فعل دارو باطل شود و اگر دارو
نرم و لطیف باشد و پیش از آن که دارو درکار آید
بخسپد دارو کار نکند و یا کمتر کند و آب گرم

چند ۵

خوردن پیش از داروی مطبوخ قوت دارو ضعیف
کند و پس از حبهای قوی اگر در کار تقصیر باشد
آب گرم و شوربا ازو دفع کند و اگر یک درم مصطکی سوده
باشکر بخورد او را یاری تمام دهد و زود دفع کند
و تا دارو کار تمام نکند طعام و شراب نخورد
واگر معده صفرایی باشد و صبر کردن احتمال نکند
پیش از دارو بزمانی اندک چند لقمه نان اندر
شراب ترشی کرده بدهند یا شربتی سکنگبین با آب
انار ربه واگر کسی را بفصد و اسهال حاجت آید
نخست نگاه باید کرد اگر اخلاط گرم باشد نخست
نخست فصد باید کرد وکثرت اخلاط بلغمی را واگر اخلاط
بلغمی است نخست مسهل باید داد واگر کسی را دارو
کار نکند و تاسه وی آرامی و تمدد اعضا پدید آید

شیافه و یا حقنه بکار باید داشت یا دو مثقال مصطکی
سوده با شکر اندر آب گرم بباید داد تا دارو را دفع
کند واگر رگها ممتلی گردد و چشمها بیرون خیزد رگ
باید زد و بسیار باشد که آبی و سبب غشیانی که از دارو
باشد زایل گشتند و دارو در کار آرد **واگر این اعراض**
بد تولد نکند چون اجابت نیفتد هم فصد باید اگر چه پیش
از دو روز یا سه روز باشد و هرگاه که دارو تمام
کار نکند و تن از آن ماده که مقصود باشد پاک
نشود دگر ماده بکار باید داشت تعجیل چند روز تا ماده که
بجانب روده ها میل کرده است و بجانب پوست
میل داشته است بعرق دفع شود و نباید آزمود
اگر از کرماده لذت می یابد نشان آنست که
ماده دفع می شود و اگر لذت نیابد و تاسه در وی

پدید آید در حال بیرون باید آمد و شربت و غذای
موافق تدبیر باید کرد و چون از دارو فارغ شود
از همه چیزی که حال مردم بگرداند چون شادی بزرگ
و غمی بزرگ و خشم عظیم و جماع و خصومت و تعب
و مانند آن خویشتن را دور باید داشت و طعام اندک
و لطیف باید خورد و پیش از طعام مهرو دو مرطوب
راحت الکشا اندر جلاب باید خورد و محرور را
و صفرایی را جلاب از اسبغول و معتدل مزاج را
از تخم تباهسپرم و اگر کسی سخت محرور باشد
اسبغول به روغن گل چرب کنند و بجلاب اندر کنند
و بخورد و اگر سخت مبرود باشد حب الکشا دهد و روغن
زیت چرب کنند و شراب خوردن از پس دارو
اسهال بیم باشد که تب آرد و اضطراری پدید آرد

و اگر داروی اسهال فزون از اندازه کار کند شیر
تازه دهند تا قوت و تیزی دارو از امعا باز دارد
و اگر تخم لسان الحمل در شیر بجوشانند و بدهند در حال باز
دارد و اگر تب آمده باشد اسبغول و گل ارمنی
و صمغ اعرابی به روغن گل چرب کنند و با شراب آبی
یا با شراب مورد دانه بدهند و تریاق فاروق
و فلونیای رومی اسهال باز دارد و هر گاه که اسهال
چندان شود که فواق پدید آید اسبغول را به روغن
گل چرب کنند و با آب سرد بدهند و اطراف ببندند
و عطسه آرند و فلونیا دهند و اما اهل تنعم و ملوک
و کسانی را که دارو دشوار خورند تدبیرهای
لطیف باید ساخت اما خداوند معدهٔ ضعیف و
گرم را اگر باستفراغ حاجت آید بکیبه دسقمونیا

یک شربت و اندر جلاب خام حل کنند و آبی و سیب (سرشی شیرین)
پاره کنند و بسکارد بیازنند و اندر جلاب نهند
یک شب تا از ان جلاب لختی اندر و خورد
پس آبی از جلاب بردارند و بدهند و آن جلاب
بگذارند تا مضرت سقمونیا نباشد و مزه دارو
ندهند فاما اگر مقدار سقمونیا زیادت کنند از یک
شربت تا آنج آبی بستانند مقدار یک شربت
باشد صواب باشد فاما اگر باستفراغ صفرا و
رطوبت حاجت آید تربد سپید نیم کوفته با یک د
یک درم [illegible] نیم بحسب قوت و طبع دارو خوار
و اندر صد درم آب بجوشانند تا بنیمه باز آید
بپالایند و بمقدار حاجت سقمونیا بدان آب حل
کنند و مقداری شکر شود و بدو افکنند و پس

کنند

تراشیده

ابی

آبی با سیب پاره کنند و اندر افکنند و یک شب بنهند و
بامداد آبی با سیب بدهند مقصود بحاصل آید مطبوخی
که خداوند تب را سود دارد بگیرند بنفشه خشک پنج درم
پنج سوس مقشر نیم کوفته ده درم اندر نمن آب بجوشند
تا بنیمه باز آید بیست درم شیرخشت با ترنگبین
در وی افکنند و حل کنند و بپالایند و این یک شربت
باشد صفت حب لطیف بگیرد بنفشه خشک
دو درم رب السوس یک درم عسل خیار چنبر
چند دانگ بهرد و بدان بسرشند و حب کنند و تناول
کنند باب یازدهم اندر تدبیر فربهی کردن
کسی را که سینه تنگ و از گوشت برهنه باشند و گردن
دراز و حجره ظاهر و بیرون آمده باشد و کسانی را که
در سینه بیماریها باشد تی نشاید کردن و کسانی که

اعضاء سر و دماغ ضعیف باشد و کسانی که سخت فربه
باشند دارو ی مسهل اولیتر از قی کردن باشند اما منفعت
قی آنست که بیماریها و دردها را که فرو سوی ناف
باشد سود دارد و معده را پاک کند و آرزوهاء
بد ببرد چون آرزوی گل خوردن و مانندان و
آرزوی طعام بدید آرد و خداوند یرقان و رعشه
و فالج و نقرس و مالیخولیا و قوبا و خداوند جذام را
سود دارد و کسانی را که بد رنگ و زرد روی
باشند و ربو و ضیق النفس را سود دارد و کسی را
که دارو ی مسهل خورد قی و غثیان ۲ نباشد و مضرتهاء
قی آنست که معده را زبون کند تا اخلاط روی
بدو آرد و دندانها و بیماریها چشم و سینه را زیان
دارد پس اگر قی باندازه بوقت حاجت کنند

یکدو روز پیش از دو روز سه روز قی کنند
یا چون دو روز روز قی و غثیان ۲

گرانی سر و گوش زایل کند و چشم را روشن کند
و از بهر قی کردن چند گونه طعامهاء مختلف باید خورد
و چند گونه شراب مختلف تا مقصود حاصل شود آید و
چون طعام و شراب خورده باشد یک زمان صبر کنند
تا اخلاط که مقصود است با طعام بیامیزد و کسانی
را که قی دشوار آید سه روز پیش از آنکه قی کردن
هر روز یک اوقیه روغن شیرخست با یک
اوقیه شراب صرف بیامیزد و بخورد و هر روز اندر
گرماوه شود و روغن اندر مالد و شورباهاء چرب
خورد و طعامهاء گوناگون خورد و اگر هوا سرد
باشد خانه گرم کنند یا در گرمابه قی کنند و بوقت
قی کردن رفاده بر پشت چشم نهند و ببندند و درست
نشیند و چون فارغ شود چشم و روی بآب سرد

بشویید و دهان با آب گرم بشویید و چند بار غرغره کنند
بسکنگبین یا با بکافه و بهترین روزگار قی تابستان است
و مرطوب قی پس از ریاضت کنند و پیش از طعام و
بعد [illegible] محرور و پس از طعام و بشراب کنند و کسی که خواهد
معده او زبون نشود پس از آنکه دهان شسته باشد
و غرغره کرده مقدار یک مثقال مصطکی سوده با اندکی
شکر یا نی شکر با آب سیب بخورد تا دسهای که روی
بمعده دارد باز دارد و باقی فضله که در معده باشد
بجانب امعا دفع کند و کلاب شکر و اطریفل کوچک
همچنین سود دارد و اگر از داروی قی سوزش
اندر معده تولد کند شوربا و [illegible] زایل کنند
خاصه شوربا و مرغ فربه و اگر فواق پدید آید جرعه جرعه
آب گرم خورد و عطسه آرد و اگر در سینه و پهلوها

دردی

دردی و تمددی تولد کند به روغن بنفشه یا به روغن
بابونج بمالد و آب گرم تکمید کنند و تکمید چنان باشد
که مثانه گاو و یا چیزی مانند وی پاک کرده و شسته
پر آب گرم کنند و بران موضع می نهند و از داروهای
قی آنچه بی خطر است اینست بگیرد تخم ترب دو
درم تخم شبت یک درم بوره نان چهار دانگ
همه بکوبد و با سکنگبین بسرشند و پیش از طعام بخورد و این یک شربت
باشد و ترب درم درم کنند و اندر عصاره می
نهند تو تو و بهر توی اندکی نمک بر می پراکنند
پس مقداری سکنگبین عسلی بر بران کنند و یک شب
بنهند و دیگر روز پیش از طعام آن ترب و آن
سکنگبین بخورند پس طعام خورند و قی کنند و [illegible]
نرگس دو سه عدد در میان طعام بخورند و یا ماهی

تازه خورند قی آرد و فقاع گندم با آب شبت و ماء العسل
قی آرد **باب دوازدهم اندر تدبیر فصد و حجامت**
فصد و حجامت استفراغی باشد کلی از بهر آنک مرکب
همه اخلاط کلی خونست بدین سبب گویند و فضیلت
هرگاه که خون گرفته شود از هر خلطی چیزی کم شود
فصد را استفراغ کلی بدین سبب گویند و فضیلت
فصد آنست که چون رگ گشاده شود رنگ و قوام خون
و قوت بیرون آمدن می‌توان دید و چندانک مصلحت
باشد بیرون توان کرد اندک یا بسیار و داروی مسهل
و داروی قی اگر تقصیری کنند تدارک تقصیر آن بداروی دیگر
خطرناک باشد و اگر افراطی کنند باز داشتن دشوار
باشد بدین سبب فضیلت هیچ استفراغ بفضیلت
فصد نرسد و منافع خون در تن بسیارست آنچه
ازان

ازان چاره نباشد یاد کرده آید و **آن آنست که جگر**
گرم است و معدن قوت طبیعی است و تولد خون
اندر جگر باشد بدین سبب اندر خون حرارتی طبیعی است که
و همه تن ازان بهره یابد و بدان پرورده شود و مرکب
حرارت غریزی هم خونست و خون آنرا بهمه تن
می‌رساند و بدین سبب آنست که هرگاه که لختی بیشتر
بیرون کنند ضعف و غشی تولد کند و منفعت بزرگتر
آنست که رگی بزرگ از جگر بدل پیوسته است و نصیب
تمام از خون جگر بدل می‌رسد و آن خون مرکب قوت
اندر دل
حیوانی گردد و اندر همه شریانها برود و قوت
حیوانی بهمه تن رساند و بدین سبب است که هرگاه که خون
از شریانها بیرون شود قوت حیوانی باطل گردد
و مردم هلاک شوند و کمترین منافع خون آنست

که پوست روی رنگین کنند و پاکیزه و با رونق دارد
و از بهر منافع بعضی از متقدمان خون بیرون کردن
روا نداشته اند و آن رای خطاست از بهر آنک
منافع خون آنگاه باشد که مقدار خون اندر تن آن
مقدار باشد که باید و بدان مزاج که باید و چنانک
باید و هرگاه که مقدارش بیش شود یا مزاج ناطبیعی
گردد سبب بیماری گردد و زایل کردن حالتی ناطبیعی واجب
است و عذری خواسته اند و گفته که هرگاه که غذا از
بیماری باز گرفته آید و چیزی نافع و اندک داده شود
هم مقدار خون و هم مزاج خون با اعتدال باز آید
و خون بیرون کردن حاجت نیاید **جواب**
آن گوییم که اگر چه آن تدبیر صوابست مهلتی و مدتی باید
تا آن غرض حاصل شود و آنجا که ایمن نتوان بود

بتوانا بود که آفت صعب پیش دستی کند مهلت نبود پس
بضرورت خون کم باید کرد و صواب آنست که اندر
چنین حال هر سه تدبیر کرده شود غذاء نافع و اندک
دادن و مقدار خون کم کردن غرض بحاصل آید و در
حال بیرون کردن خون اعتماد بر قوت و بر حال
دل باید کرد و این از نبض توان دانست و اولیتر
آنست که در حال فصد طبیب دست بر نبض دارد
تا هرگاه که تغییری و ضعفی پدید آید در حال ببندد
و هرگاه که سبب فصد تباهی خون باشد تا رنگ و
قوام نگردد نباید بست مگر اثر ضعف پدید آید
و هرگاه که سبب فصد بسیاری خون باشد تا قوت
بیرون آمدن کم نشود نباید بست مگر اثر ضعف پدید
آید و هرگاه که سبب فصد اماسی باشد تا رنگ خون نگردد

بقراط بدین سبب می گوید که اندر شوصه رگ
باسلیق باید زد و تا رنگ خون نگردد نباید بست
نگرید و سبب یکی آنک ضعف و دوم آنک اماس
قوی باشد و رنگ خون دیر گردد و بیم باشد که ضعف
پدید آید از بهر آنک اماسها گرم و بزرگ گذرهای
خون بسته باشد و خون را اندر آن موضع باز داشته
بدشواری بیرون آید محرور و مردم لاغر را که در
معده صفرا تولد کنند و کسی را که مسام گشاده باشد
و کسی را که حس فم معده قوی باشد از غشی نگاه باید
داشت و طبیب باید که دست بر نبض نهاده دارد
تا چون اثر تغیر پدید آید در حال ببندد و در حال
آمدن خون غشی که افتد بیشتر پس از آن افتد که
رگ بسته باشد و قی کردن پیش از فصد غشی باز

پدید آید

و کسی را که فم معده ضعیف باشد

دارد

دارد خاصه کسی را که در معده او صفرا تولد کنند و فم
معده ضعیف باشد و اگر اندر حال غشی قی کند غشی
زایل شود و قوت باز آید و تدبیر نگاه داشتن از غشی
آنست که پیش از فصد بزمانی اندک شراب انار دهند
یا شراب سیب ترش یا شراب آبی ترش یا شراب
غوره یا مانند آن چیزی و مهرودان را پیش از فصد
شراب بوده ندهند یا میبه یا جلاب که افاویه در وی
بخته باشند و مقصود را بدیشان باز خفته فصد کنند
و همه بران شکل باشند تا خون چندانکه باید بیرون کنند
یا کمتر از قدر حاجت و هیچ حال اسراف نکنند و از پس
فصد ماء اللحم دهند و فصاد باید که نافهٔ مشک و آلتی که
بدان قی توان افکند چون پر مرغ و مانند آن حاضر دارند
و دوالمشک نیز حاضر دارند تا ~~اگر غشی افتد و~~ حال

چون م

تا اگر غشی افتد در حال بر روی فرو کنند و قی افکنند
و مشک ببویانند و دوا المسک اندر جلاب یا اندر
آب انار حل کنند و بحلق اندر چکانند و کسی را که تب
آید در میان تب و روز نوبت تب رگ نشاید زد
و کسی را که درد صعب باشد رگ نشاید زد نخست
درد ساکن باید کرد پس رگ زدن از بهر آنک
درد اخلاط را سوی خویش کشد و رگ زدن
خلط را بسوی بیرون کشد منازعت میان آن
دو کشیدن پدید آید و شوریدگی و ضعف تولد
کند و اندر تابستان رگ روزی باید زد که هوا
خوش بود و اندر ساعت نخستین اندر روز
خاصه مردم محرور را و اندر زمستان اندر روز بدار
مسهل یاد کرده آمده که کدام روزگار در فصل

کدام

کدام مسهل نشاید خورد و نه فصد نشاید کرد و این معنی
نیز درین باب نگاه باید داشت و آن روز که رگ
زنند و دیگر روز طعام اندک کمتر و لطیفتر باید خورد
و چیزی صفرا نشان باید خورد خاصه محرور را و
از پس قی و از پس اسهال و از پس جماع و از بی خوابی
و رنج و از پس ناگواریدن طعام و از پس هیضه
و از پس هیچ کاری که تن گرم کند یا بسبب آن تحلیل
بسیار افتد و مسام گشاده شود رگ نشاید زد
و در جمله طعامی قوت بسیار دهد چون کباب و قلیه
خشک و مانند آن نباید خورد از بهر دو کار یکی آنک مقصود
از فصد باز گرفتن قوت خون باشد و طعام قوی
مقصود باطل کند و دیگر آن روز که فصد
کنند قوتهای معده و دیگر اندامها ضعیف شود و قوتهای

و اگر ضرورت شد میان علاجها میان رگ زدن
سه روز یا دو روز بنهند یکی پس از رگ زدن
و مسهل پس از رگ زدن هم

اضطراب

قوی باید تا طعام قوی را هضم کند چون قوت ضعیف شده باشد
وطعام قوی خورد هضم بد باشد خلط بد تولد کند
و در حال گرانی و کسلانی پدید آید و از پس قی و از
پس جماع و از پس اسهال و از پس بی خوابی و
رنج و از پس ناگواریدن طعام و از پس هیضه و از
پس بی کاری تن را سست کند و گرم کند و تحلیل
بسیار افتد و رگ نشاید زدن الا ضرورت
باشد میان آن حالها و میان رگ زدن سه روز
یا دو روز کم نشاید هم پیش از رگ زدن و هم پس
بعد از رگ زدن آسودن و غلتیدن صواب باشد
لکن نشاید خفت از بهر آنک کسلانی و ضعف
آرد و باشد که احتلام افتد و بر سر رگ رفاده
بر رگ نشاید نهاد و هیچ عطر و لخلخه نشاید بوید

(و احتلام افتد)

و اگر سر رگ گرم شود هر ساعت می باید گشاد و
رفاده را بگلاب تر کردن و سرد کردن و باز بستن
و رطوبت را پیش از رگ زدن ریاضت معتدل
باید کرد تا حرارت برافروزد و رطوبتها بگدازد
و اما رگهای که بیشتر زنند قیفال است و
اکحل و باسلیق و ابطی و صافن و حبل الذراع
و اسلیم و مابض و عرق النسا و هر رگی را منفعت
دیگر است اما فصد قیفال علتهای سر و چشم
و بینی را و کام و لب و زبان و دندان را سود
دارد و فصد اکحل علتهای همه تن را سود دارد
و فصد باسلیق علتهای جگر و سپرز و ذات الجنب
و ضیق النفس و شوصه و دردهای شرین و زانو و ساق
و قدمها را سود و فصد اسلیم دنبال باسلیق است

از دست راست درد جگر را سود دارد و از دست
چپ درد سپرز را سود دارد و خداوند کر و خارش
را سود دارد و فصد حبل الذراع اندر بعضی دستها
با رگ باسلیق است و اندر بعضی با اکحل آمیخته است
و زند الاعلی نهاده است نزدیک خرده دست
و اندر کتاب همی گوید منفوت آن همچون منفعت
قیفال است و قیاس بر خلاف این واجب میکند
و همانا که این خلاف از سهو ناسخان است و فصد
صافن خون را از بهر بالا فرو آرد و حیض بگشاید
و ریش و رشن را و [illegible] و خایه و قضیب را
سود دارد و مابض اندر زیر زانو است بعضی
طبیبان گفته اند مابض شاخهاست و دنبال
رگها که یک رگ شده است و درد اوشار او را
زهدان
فصد آن
پشت

را سود دارد و منفعت فصد آن فزون از ۴۱
منفعت صافن است و حیض بگشاید و درد مقعد
و بواسیر و درد رحم را سود دارد و فصد عرق النسا
درد عرق النسا را زایل کند و منافع دیگر بمنافع
صافن نزدیک است **اما قیفال را** بوی بباید
باید زد یا از پهنا او ربوده باید زد تا نیش از
دیگر روی رگ بیرون نشود و یکبارانه و تر
و عصب و عضله و غشاء آن بر نباید و اندر زیر اکحل
عصبی است احتیاط باید کرد و ربوده باید زد
و از درازا باید زد و یا از پهنا درازا نباید زد
از بهر آنک در زیر او شریانست از موضع خویش
یک سو باید برد و بوریب باید زد یا از پهنا
و از درازا نباید زد و اگر از درازا زنند باز گیرد

بسیار بود که اکحل در میان دو عصب باشد
و باسلیق را [illegible]
از بهر آنکه
صح

و باشد که از هر دو جانب او شریان باشند دست
از آن رگ بباید داشت و رگ دیگر باید جست
و اندر بیشتر وقتها که باسلیق را ببندند باد کند
و نشان وی آن باشد که بر رگ نقطه مانند عدس و یا
نخود ناهموار پدید آید بباید گشاد و باهستگی
بمالیدن تا ناهمواری نیست شود و دیگر باره ببستن و
اگر دیگر باره باد کند هم بباید گشاد و بمالیدن
و ببستن و اگر هزار بار باد کند دست از آن
بباید داشت و ابطی را باید زد و هر رگ دیگر که همچنین
باد کند نباید زد و باسلیق را اولی تر آن باشد که
بپشت نیش زنند چنانکه نیش حجامت تا باسلیق [?]
باشد و باسلیق و ابطی را بسیار باید مالید و آب گرم
بر ریختن بسیار پس ببستن و بند بر رگ باید

کم

بستن نهاده

افکند

افکند و دست مفصود راست باید داشت چنانکه
زاویه بغل قایمه باشد و رگ را بابهام فرو باید
گرفت و نیش از بالاتر رگ فرو باید برد و فصد
اسلیم را ساعد بباید بست و بوریب باید زد
یا از دراز او دست در آب گرم باید نهاد تا
خون چندان که باید برود و فصد رگ صافن را از
بالای اشتالنگ بباید بست و گامی چند بروند و
گروهی از پنبه در زیر پای نهند و پای بروی
باف زنند تا رگ پدید آید و از اصل رگ دو شاخ
بر داشته است از دو جانب او و اصل میان
هر دو است اصل را باید زد و فصد مابض را ساق
بباید بست و ران نیز بباید بست و چند گام باید
و چند بار فرو باید نشست و بر خاست تا رگ

رفت

پدید آید و عرق النسا را دستار دراز بکیرند
و یک سر بر میان مقصود ببندند باقی بدران و
ساق او می پیچید و می بندند سخت تا نزدیک
اشتالنک و چند بار فرو نشیند و برخیزد و پای بر
خشتی نهد و فصاد بر پشت پای میان خنصر و بنصر
رک بجوید اگر یافت از همه خطا ایمن شود
و اگر نیابد از پس اشتالنک از جانب وحشی بجوید
و نشان عرق النسا آنست که بر وی کره باشد
و از دراز باید زد از بهر آنک از دو جانب او
عصب است و هر گاه که فصاد در خطا افتد
و سر نیش بعضی عصبی آید اگر دست باشد و اگر
اماس کیرد و کزان تولد کند همه تن بروغن
بنفشه یا بروغن بادام چرب باید کرد و آب

کشنیز

کشنیز تر و صندل سرخ و سپید و شیاف مامیثا بر اماس
ضماد می باید کرد اگر قوت بر جای بود از دست
دیکر باید زد یا رک صافن باید زد و اگر آن خطا بر پای
افتد از دست رک باید زد هم از آن جانب
و اگر جراحت ریم کند جراحت فراخ باید کرد و
رفادهای برمی باید نهادن چنانک ریم دفع می شود
و اگر خطا از آن کونه افتد که رک تنک کشاده شود
و خون اندر زیر پوست جمع شود و جایکاه رک کبود
شود تا اثر آن زایل نشود بدان دست هیچ کار
ضرب نشاید کرد و هر گاه که کبودی کمتر می شود
نشان سلامت باشد و اگر کبودی زیادت شود
یا سیاه شود از دست دیکر رک باید زد یا رک
صافن باید زد و آن ضماد که پیش ازین یاد

گرد آمده است بر نهادن و هرگاه که نیش شریان
باز آید در حال سر رگ بباید گرفت و بازوی که
انزروت لازوق گویند بر نهادن و بر زبر آن رفادهٔ
بر نهادن و ببستن محکم دست را بر بالش نرم بر
نهادن و بازوی دست دیگر و پای که برابر این
دست مجروح باشد ببستن تا خون بدین دست
مجروح میل نکند و اگر از بستن رنج رسد بباید گشاد

و باز بستن

صفت لازوق بگیرند دم الاخوین و انزروت
و شب یمانی و قلقطار و اقاقیا و جلنار و صبر و کندر
از هر یکی یک درم صمغ عربی دو درم همه بکوبند و
ببیزند و بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند و انرا با موی
خرگوش یا با قند پخته یا لکا یا خانهٔ عنکبوت یا کیزه بر
جراحت و کرد اگر در بنهند و ببندند و پس از ده

روز

روز سر رگ بگشاید اگر خون ساکن شده باشد
باز ببندد و هر چند روزی می گشایند و باز می بندند
تا معلوم گردد که جراحت ببسته و محکم شد و اندرین
میان طبع مفصد نگاه دارند تا لازم شود و باعتدال
باشند و نشان رسیدن جراحت بستن شریان آنست
که حرکت بیرون آمدن خون حرکت با نظام باشد
همچون حرکت نبض و در حال نبض ضعیف شدن
گیرد و خون شریان رقیق باشد و اشقر باشد و اگر
گوشت بجراحت نزدیک باشد او از خون الف
توان شنود و اما حجامت کودکان و پیران را
بجای فصد باشد و بر هر عضوی که حجامت کنند آن
عضو را پاک کنند و تا خون حجامت از گوهر روح
چیزی خرج نشود و با خون فصد بسیار خرج شود

وکودکان را تا از شیر باز نکنندی ضرورتی سخت
حجامت نشاید کرد و از پس همه تا ضرورتی نباشد
نشاید کرد از بهر آنک ضعیف شوند و بران ضعف
بمانند و بدرکانرا پس از شصت سال حجامت
نشاید کرد از بهر آنک خشکی بر پوست ایشان
غلبه کرده باشد و اولی تران باشد که روز چهاردهم
و پانزدهم ماه فصد نکنند و حجامت نیز و توقف
کنند تا نور ماه نقصان گیرد و این روز شانزدهم
و هفدهم باشد از بهر آنکه ماه روز چهاردهم
ممتلی باشد از نور و اخلاط اندر تن حرکت کرده
باشند و میل جانب ظاهر کرده و رگها و رگهای باریک
باشند و شاخهای رگها همه پر شده و اندران وقت
خون تنک و صافی بیشتر آید و خلط بد کمتر

که هنوز ماه نقصان پدید آید خون صافی باز گردد و
اخلاط [illegible] که با خون با خون حرکت کرده باشد
بسبب آنک غلیظ تر باشد باز ستد ماند و
بدان زودی که خون صافی نمود باز گردد
باز نتواند گشت بدین سبب با خون حجامت
اندر نقصان نور ماه خلط بد بیشتر آید

باب سیزدهم اندر استفراغهاء دیگر

استفراغهاء دیگر هفت نوع است ادرار بول
و عرق و مخاط که از بینی آید و لعاب که از
دهان و بن دندان آید و جماع و استفراغ
بشیاف و استفراغ بحقنه فاما ادرار بول
بباید دانست که هر طعامی خورده می شود اندرا
سه هضم است هضم نخست اندر معده است و هضم

دوم اندر جگر است و هضم سیم اندر اندامهای
دیگر و از هر هضمی چیزی بماند که قوت مغیره اندام
تمام هضم کرده نباشد و اندر تدبیر حفظ
الصحة تدبیر دفع آن واجبست و هر فضلهٔ را طریقی
است که بدان طریق دفع شود دفع فضلهٔ نخستین
بقی بود یا باسهال و تدبیر آن یاد کرده آمد
و دفع فضلهٔ دوم بادرار بول باشد از بهر آنک
آن فضله اندر عروق باشد و هرگاه که آن اندک
باشد بداروی ادرار کننده دفع کنند و اگر بسیار باشد
بداروهای که آن فضله را اندر عروق از خون جدا
کند و باسهال دفع کنند و تدبیر اسهال کننده آنست
و تدبیر ادرار بداروهای ادرار کننده اندر بخش
عملی اندر باب علاج عسر البول یاد کرده آید

اما منفعت ادرار بول که باندازهٔ حاجت
باشد بزرگست درد بندها را و درد پشت و گرانی
و کسلانی و استسقا و بسیار بیماریها را که از تری
باشد زایل کند و افراط کردن اندر آن بیم باشد
که مثانه را ریش کند و تشنگی و علت دیابیطس و دق
تولد کند تدبیر ادرار عرق بباید دانست
که ادرار عرق قسم است و طریق دفع عظم آن
گذرهای باریک است و بباید که آنرا مسام گویند
بعضی از آن فضله بخار است که از همه تن بتحلیل
دفع شود و آنرا نتوان دید و بعضی شوخست
که بروی پوست نماید و اندر گرمابه پاک کنند و
بعضی عرقست که هم بطریق مسام بیرون آید و اندر
تدبیر حفظ صحت و اندر علاج بعضی بیماریها تدبیر

و گدازش تن
که عرق فضلهٔ هضم سوم است

عرق آوردن باید کرد و بدین سبب است که هرگاه
که بیمار عرق کند راحت یابد و هوای گرم چون
هوای گرمابه رفتن و ریاضت اندر هوای تابستان
عرق آرد
تن را گرم کند آن هوا از بهر آنک ریاضت از اندرون
تن را گرم کند و فضله بگدازد و هوای گرم آن
فضله را بیرون آرد و داروهای لطیف کننده نیز
تن را گرم کنند و عرق آرد لکن اندر تدبیر
حفظ صحة عرق آوردن بداروها زیان دارد
و حرکت و ریاضت کرده بود
از بهر آنک داروها تب آرد و عرق بسیار آرد
ایمن باشد بود که
و خشک و لاغر کند و پوست را درشت کند و رطوبتهای
اصلی را بگدازد و تحلیل کند و دق و ذبول تولد
کند **تدبیر** مخاط بباید دانست که مخاط رطوبت
غلیظ را گویند که از سر براه بینی فرو آید و از

آمدن آن د

ان دماغ پاک شود و بیماریهای دماغی که از اخلاط
غلیظ خیزد زایل گردد چون صرع و سکته و مانند
آن و از بهر حفظ صحة مرطوب را و کسانی را که
اندر دماغ ایشان رطوبتها باشد تدبیر فرود
آمدن آن باید کرد **و تدبیر** آن غرغره است
و عطسه و سر بر بخار سرکه و شراب که بر سنگهای
گرم چکانند و مانند آن و بخار طبیخ بابونه و فودنه
داشتن
کوهی سودمند است و خربق و عنبر و سنبل و پلپل و
عرطنیثا نرم بکوبید و ببوید عطسه و مخاط فرود
آید و این تدبیر پس از استفراغ بداروهای مسهل باید
کنند
که دماغ را و تن را لختی پاک کرده باشند تا باقی
بدین طریق دفع کرده شود **تدبیر لعاب**
بباید دانست که لعاب آب غلیظ است که

از کام و بن زبان فرود آید و آمدن آن قوت
حاجت دماغ و چشم و گوش و حلق و فم معده را
سود دارد و از بهر تدبیر حفظ صحت گاه گاه قی
رفتن باید کرد خاصه اندر زمستان و خاصه مر طوبی را
از بهر آنک اندر زمستان بیشتر گرد آید **تدبیر**
بعاقرقرحا و مویزج کوهی و مانندان باشد که
لختی بخایند و بغرغره کردن به که زبیبی یا بابونج
فنوا و آب کامه با سعتر و خردل و غرغره کردن
در گرمابه یا اندر خانهٔ گرم باید کرد **تدبیر**
استفراغ شیاف بباید دانست که فعل شیاف
اندر استفراغ ضعیف است و جز مادّه را که بدو نزدیک
باشند نتواند آورد اگر چه ترکیب آن از داروهای
قوی باشند و منفعت آن در درد پشت و کمرگاه

و سقمونیا

و حوالی آن باشند از بهر آنک بهر شخص خردی و
و بزرگی شیاف درخور او باشند و از بهر مقصودی
بداروها باید ساخت که مقصود را لایق باشند مثلا از
بهر کسی که تب آید و محرور است از شکر و بنفشه
و سقمونیا باید ساخت و از بهر مرطوب و دردمند
بلغمی سکبینج و جاوشیر و مقل و اشق و نمک
هندی و شحم حنظل و زنجبیل و سورنجان و
تخم کرفس و جند بیدستر و قسط و زرنباد
و عنزروت و برگ سداب و ماهی زهره باید
ساخت **تدبیر حقنه** فعل حقنه قوی تر از فعل
شیاف باشد از بهر آنک بمقدار بیشتر باشند و نیز باشد
و گرم باشد و کسی را که مانعی باشد که او را بدان
سبب داروی مسهل داد نتوان چون ضعیفی معده

وتولد غثیان بسبب دارو خوردن خاصه اگر
امعا ثفل را دفع نکند چنانک باید و مقصود او
از داروی مسهل تمام حاصل نشود چنین اشخاص
را هیچ علاجی چون حقنه نیست و کسی را که بر سر
زخمی افتاده باشد یا به اندر دماغ اماسی و آفتی باشد
حقنه سخت نافع باشد ماده را از دماغ فرود آرد
و بخار بر سر نفرستد چون دارو و مسهل و داروی
حقنه گاه باشد که تا معده بر آید و بیشتر تا روده ها
باریک بر آید بدین سبب بهیچ حال بر ریق حقنه
نباید کرد مگر شربتی که معده را قوت دهد بباید داد
تا دارو از معده باز دارد و نگاه باید کرد اگر
حقنه از بهر درد کرده و کمرگاه کنند بیمار بقفا باز
خسپد و سر بر بالش نهد چنانک سینه او افراشته

باشد

و سرین او نیز بر بالش افراشته باشد و میان پشت
بر زمین باشد و اگر از بهر درد ناف می کنند بیمار
بر زانو خسپد چنانک شکم او آویخته باشد و سر
و سینه بر بالشی افراشته باشد و بسیار خویشتن نگاه
دارد تا درین حال سعال نکند و عطسه ندهد و
فواقی نیفتد و بباید دانست که اگر داروی حقنه
اندک باشد بموضع غشی آید و اسهال خون آرند
نرسد
نرسد و اگر بسیار باشد سستی و نفخ باشد که زحیر آرد
و اگر سخت گرم باشد غشی آرد و اسهال خون آرد
و اگر سخت سرد باشد باد گیرد و طبع اجابت نکند
و اگر سخت غلیظ باشد روده را آلوده کند و مثانه
را زحمت دهد و اگر سخت رقیق باشد پس
فعلی نکند اندرین همه صفتها معتدل باید و مقدار

و بسواری بود و حو

تمام

معتدل پنجاه مثقال باشد و سبوس آب پخته و نطرون
روده را از ثفل پاک کند و طبیخ حقنه زیاده روغن
زیت هم این فعل کند و اندر حقنه خداوند درد
معده و درد اندامها و خداوند سپرز و خداوند
سده و قولنج صعب را از قنطوریون دقیق یعنی
باریک چاره نیست و حلبه و زیره و بهارسیلد
و تخم سداب سخت نافع باشد و اندر حقنها بعضی از
آنگاه چاره نباشد و بسیار باشد که سکبینج و کبوتر
و فرفیون و جندبیدستر مقدار دو درمسنگ در
افکنند و از بهر درد بهر و لیثرغس و مالیخولیا و
درد چشم و درد گوش از شحم حنظل چاره نیست
و اندر حقنها خداوندان تب نمک و بوره نان
نشاید کرد لکن از لعاب اسبغول و آب شکر

و آب

و آب طبیخ بنفشه و کشکاب باید کرد و از بهر تب
محرقه روغن گل با آب نیم گرم بیامیزند و حقنه کنند
و از بهر سوزش روده‌ها و ریش روده از طبیخ
کشکاب و روغن گل کنند و اندر هیچ حقنه افیون
و آب کشنیز نشاید کرد و صبر در هیچ حقنه و
شیاف نشاید کرد **صفت** طلی که بر شکم مالند
طبع را نرم کند بگیرند روغن بید انجیر و موم زرد
و دردی روغن زیت و موم روغن سازند و شوخ
خانه مگس انگبین و قدری عصاره قثاء الحمار
یا شیرم یا سقمونیا یا شحم الحنظل یا زهره گاو
یکی از این همه یاد و یا همه موم روغن بسرشند و بر
شکم طلی کنند استفراغ تمام کنند و خداوند تب
را که طبع خشک باشد یا درد درون شکم آماس

خشخاش صح

باین

باشد و بدان شکم فرو د نباید و روغن تازه با آب
نیم گرم بر بندند و بسیاری بر شکم و ناف و تهیگاه
و پهلوها می مالند بآهستگی تا طبع نرم شود ان شاء
الله تعالی **تدبیر جماع** بباید دانستن که جماع
نوعیست از استفراغ طبیعی و از جملهٔ سببهای تندرستست
که هرگاه چندان اتفاق افتد که باید و چنان که
باید و ان وقت که باید سبب تن درستی
باشد و هرگاه که بر خلاف این بود سبب بیماری
باشد از بهر آنک هرگاه که اوعیه منی پر شود
طبیعت بدفع آن محتاج گردد اگر ان کار کرده
شود استفراغ طبیعی باشد و مردم سبکی و نشاط یابد
و اندیشهاء بد و وسواس و قوت عشق بدان زایل
شود و اگر این اتفاق نیفتد اندر همه تن گرانی

پدید

پدید آید و باشد که منی اندر جای خود گرم شود
و بخار آن بدل رسد بدل بر آید و بدان سبب
تپها تولد کند و باشد که بخار آن بدماغ بر آید و وسواس
و مالیخولیا و خیرگی چشم و خفقان پدید آرد و بباید
دانستن که تولد منی از خونی است که غذاهاء
اندامهاء اصلی را شاید و آن در بایسته ترین
خونی باشد اندر تن و بدین سبب است که هرگاه که
مردم جماع فزون از عادت کنند تن ایشان همه دو
خشک و ضعیف گردد نه بینی که چون مردم اندر جماع
اسراف کنند جمله منی که از وی جدا گردد پنجاه درم
سنگ تا خون بیرون کنند در وی آن ضعف نباید
که از جماع آید این دلیل است بر آنک منی
در بایسته ترین خونی است اندر تن و سبب

ورگشتن

باشد یا نباشند و اگر فصد کنند و
دویست درم صح

آنک جماع ضعیف کننده‌تر آنست که اوعیه
منی بدو یا سه و یا پنج جماع تهی کرده اگر بشتیه
الحاح کند خون بیرون آید و آن خونی باشد که
غذا هاء اندام اصلی خواهد شد و هر گاه که
آن غذا خرج شود مدتی دراز باید تا عوض آن
بجای باز آید بدین سبب است که اثر جماع
بیشتر است و جماع بر گرسنگی و از پس ریاضت
و از پس قی و اسهال و از پس گرما و به تن را
خشک کند و حرارت غریزی را کم کند و چشم
تاریک و پای ضعیف کند در جمله از پس سهری
بسیار که تحلیل کند چون شادی بافراط و بی خوابی
بافراط و مانند آن سخت زیان دارد و از پس
امتلا از طعام درد بندها و سستی عصبها و سده

تولد

و ضیق نفس و دما و رعشه و استسقا تولد کند
و اگر در حال جماع سرما در پشت آید یا با لذت جماع
رنجی باید یا از اندامهای او بوی نخوش آید نشان
آن باشد که اندر تن او خلطهای بد است
از جماع دور باید بود و تن از خلط بد پاک
باید کرد و بباید دانست که خداوند مزاج گرم
و تر اندر جماع قوی باشد و مضرت بر و کمتر پدید
آید و خداوند مزاج گرم و خشک هم قوی باشد
لکن اثر خشکی در وی پدید آید و لاغر شود و چشم
دور فرو شود و خداوند مزاج سرد و تر و هم سرد
و خشک هر دو ضعیف باشند و مضرت زود اندر
هر دو پدید آید باب چهارم اندر تدبیر اعراض نفسانی
اعراض نفسانی شادی است و غم و لذت

وخشم وایمنی وترس وخجلی واندیشهٔ
کارهای مهم وعملها باریک وامیدی و
نومیدی وهریک را اندرتن مردم اثری است
ظاهر فزون از اثر طعام وشراب وفزون از
اثر خواب وبیداری وحرکت وسکون وغیر آن
از بهر آنک طعام وشراب وداروها که مردم
خورند هیچ قوی تر واثر کننده تر از زهر نیست
وبیشتر زهرها تا اندر تن مردم غذا نگیرد و حرارت
او اندر تن اثر نکنند مضرت وفعل آن پدید نیاید
واعراض نفسانی اندر حال بی مهلت اثر کنند یعنی
که اندیشه که بر دل کسی بگذرد وسخنها وخبرهای
خوش وناخوش که بشنود در حال اثر آن برنگ
روی او پدید آید وحرکات وسکنات او دیگر

گون شود پس معلوم شد که اثرهای اعراض نفسانی
فزون تر از آن دیگر سببها است واز اعراض
نفسانی بعضی تن مردم را گرم کند واخلاط و
ارواح را در حرکت آرد چون خشم وشادی
ولذت وامید واندیشهٔ کارهای مهم وسرد کننده
بعضی
است چون ترس وغم وناامیدی وگرم کردن
خشم قوی تر از گرم کردن شادی است و
دیگر اعراض باشند وسرد کردن ترس قوی تر از سرد
کردن اندوه باشد وخشم که با اندازه باشد خون را
وقوت روح را وحرارت غریزی را اندر تن
بگستراند وخشم عظیم صفرا بجنباند ورنگ روی را
بگرداند وزرد کند ومردم محرور را زیان
دارد ومرطوب ومردم مبرود را سود دارد

وشادی باندازه روح را امدد و حرارت غریزی
را اندر تن بگستراند و رنگ روی بر افروزد
و فربه کند و بدین سبب است که مردم شادکام باشد
پیری کمتر پدید اید و هرگاه که کار شادکننده پیش
اید دل لختی گشاده شود و طبع خواهد که بدان حال
نزدیک باشد و ادراک آن بایسته کند و اگر شادی
از حد بیرون باشد دل تمام گشاده شود و روح
و حرارت غریزی از بهر استقبال و طلب تمامی
آن حال خویشتن را بیرون افکنند و دل همچنان گشاده
بماند و غشی افتد و باشد که بدین سبب بمفاجاة
هلاک شود و اندوه و ترس خون را و حرارت
غریزی را بقعر تن گریزاند از بهر انک طبع خواهد
که از ان حال دور باشد و از بهر انست که خسارهٔ

غمکین

غمگین زرد باشد و اگر اندوه و ترس از حد گذشته
باشد حرارت همه بر اندرون دل باز گردد و دل
فرا هم آید و حرارت اندروی خبه شود و محقق و
بمفاجات بمیرد و مردن بمفاجا بسبب اندوه و ترس
کمتر از ان باشد که بسبب شادی بزرگ از بهر انکه
حرکت روح بسبب شادی بسوی بیرونست و بسبب
اندوه بسوی اندرون و حرکت شادی ناگاه باشد
و بیکبار و حرکت اندوه اهسته تر باشد و خجالت
نیز خون را و حرارت را بگستراند و لکن لختی رطوبت
را فرو گذارد و تحلیل کند و از بهر انست که
درین حال روی سرخ شود و عرق روان
گردد و باخر روی زرد شود از بهر انک حرارت
لختی تحلیل پذیرد و منفعت ایمنی و امیدواری

همچون منفعت شادی معتدل است و مضرت
نومیدی همچون مضرت اندوه و خالی بودن از اندیشه
خاطر را پراکند و همه قوتها و حرارت غریزی را ضعیف
گرداند و رنگ روی بگرداند و بیماریها زیادت
کند. چنانک دلمشغولی و اندیشه کارها مهم از
اندیشهٔ دردها و بیماریها مشغول دارد تا همه دل
در آن بندد و بر ایشان سبک تر شود و بدین سبب
است که سفر کردن و شهرها و کارها عجب دیدن
از بیماریها و غم و از وسوسهٔ عشق برهاند
و اندر علاج عشق هیچ کاری سودمندتر از اندیشهٔ
کارها مهم و از شرم کسی که لختی از وی حشمت
دارد نیست و هیچ زیان کاره تر از بیکاری
و اندوهی نیست اما علاج خشم تنها خنک
کنند

کنند و بعذرها و سخنان خوش و حکایتها خنده ناک
و بازیهای عجب و حاضر کردن دوستان و علاج
اندوه و ترس امیدهای قوی و سماع خوش
با آوازهای بلند و بشراب و بمفرحات گرم و اندر
علاج اعراض نفسانی طریق دیگر هست و انرا
علاج روحانی گویند و آن چنان باشد که مردم
همت بزرگ دارد و در هر چه پیش آید از شادی
و لذت و اندوه و ترس خویشتن داری کند
و اندر آن حادثه بچشم حقارت نگرد و قدر آن
حادثه کمتر از آن نهد که بشغل آید که بدان سبب
تغیری در وی پدید آید و اگر نیز تغیری پدید
آید ظاهر نکند و از دوست و دشمن پوشیده دارد
تا بدین سبب طریق نیک و بد روزگار دیدن

و کشیدن عادت کنند تا حوادث تغیر احوال
در وی اثری ظاهر نکند باب

پانزدهم اندر تدبیر پیران

مزاج پیران
سرد و خشک است و هر کاه که مردم به پیری رسند
همه تدبیرهای ایشان بکرمی و تری باید کرد و میل دی
چون کرمابه و مالیدن باعتدال بروغنهای کرم
و خوش بوی چون روغن سوسن و روغن یاسمن
و عطرها معتدل و شراب صرف بمقدار معتدل
و اندر بستر نرم غلتیدن و ریاضت اندک کردن
و شادکامی و خوش دلی جستن و از هر چ مزاج
پیری دارد چون اندوه و ترس و عطرهای سرد
و چون کافور و نیلوفر و از طعامهای ترش خویشتن را
دور باید داشت و بباید دانستن که هوا

بد

بد و بخارها و بویهاء ناخوش و دود و غبار همه
اندر پیران اثر کنند از انک در دیکران خویشتن را ...... ازین همه
زیادت هم
نکاه باید داشت و غذا بتفاریق و اندک باید
خورد و اکر کسی را معده احتمال کند بیکبار طعام
بخورد روا باشد و طعام پس از انک از کرمابه
بیرون آمد موافق تر باشد و طعام خوردن اندر کرمابه
نشاید رفتن و طعامهاء غلیظ که سودا افزاید
نشاید خورد و چیزها نیز چون آبکامه و غیر آن نشاید
خورد مکر وقتی که در معده رطوبت کرد آمده
باشد به سبیل علاج روا باشد و شیر سود دارد
اکر در معده ترش و باد نکند بدین سبب که هیچ کرنکا
بشیر را با عسل یا با شکر سود دارد و که تشنکی
سخت زیان دارد و اندر معده و امعاء پیران

رطوبت بسیار گرد آید گاه حاجت بنرم
داشتن طبع آید و بعضی مردمانرا که اندر پیری طبع
خشک باشد قلیه کنند با روغن زیت یا با آبگامه
پیش از طعام بخورد طبع نرم کند و اگر پنج درمسنگ
بسفایج با دسته برگ کرنب بپزند و بپالایند و
مقداری تخم معصفر و لب لاب اندر آب و نمک
بپزند و با آبگامه و روغن زیت بکوبند و بخورند حاجت
تمام کنند و دو درمسنگ علک البطم با شکر
کوفته بخورند طبع را نرم کند و احشا پاک کند
چهار درمسنگ افتیمون با چند دانه انجیر
و لختی مغز تخم معصفر بکوبند نرم و بخورند حاجت
تمام کنند و انجیر خشک اندر ماء العسل اغشته
پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و هر وقت

و پنج درمسنگ بسفایج با یکدسته برگ کرنب بپزند و بپالایند و مقداری تخم معصفر پاک کرده و کوفته در وی بجوشانند طبع را نرم کند صح

ازین

ازین ملینات یکی بکار می دارد تا طبع با یک چیز خو
نکند و تا ضرورت نباشد فصد نکنند و طعام پیران
گوشت آبه باشد و شوربای گندم و رشته و مانند آن
با دارچینی اندکی زنجبیل برنهاده و اندر فصل
سرما تریاق بزرگ و مثرودیطوس بکار دارد
نافع بود

باب شانزدهم اندر تدبیر مسافران

هرکه عزم سفر دارد پیش از آنکه بسفر بیرون شود
هرچه داند که اندران سفر خواهد بود چون کم خوابی
و تشنگی و گرما و سرما و گرسنگی و طعامهای مسافران و پیاده
رفتن و مانند آن اندک اندک خو باید گرد مثلا اگر
گرما باشد از عادت تنعم و گرما از خویشتن باز داشتن
دست باید داشت و اگر وقت سرما بود جایگاه
گشاده نشیند تا با هوای صحرا خو کند و ریاضت

وحرکت فزون از عادت کنند ونخست فصد کنند
یا بداروی مسهل تن پاک کنند وچون بسفر بیرون
شود ممتلی بر ستور ننشیند وطعام خوردن بوقت
فرود آمدن بمنزل افکند وتا بوقت برنشستن
معده خالی دارد تا اندر راه آب حاجت نیاید از
بهر آنک آب طعام را اندر معده می جنباند وشکم
بدرد آرد واگر اندر راه تشنه شود سه درم سنگ تخم خرفه
کوفته باسرکه بخورد وآب ممزوج باسرکه که تشنگی زایل
کند وپیوسته سر از آفتاب پوشیده دارد وهنگام
برنشستن شربتی سبیت جو با آب سرد بخورد و
اندر منزل روغن بنفشه بناف وکف پای وعضلها
اندر مالند وبه بینی برکشد واگر باد سموم آید
بینی ودهن پوشیده دارد وبدان رنج صبر کنند

وپیاز

وپیاز پاره کرده اندر دوغ اغشته خورد وآن
دوغ بیاشامد وروغن بنفشه به بینی برکشد اگر کسی را
سموم بزند آب سرد بسیار بر دست وپای او بباید
ریخت وروغن گل وآب بید وگلاب بر سر او وسینه او افکند
واو را در آب سرد نشانیدن وبرگ خرفه وکدو وحماض
وماننده آن آنچه بدست آید مقداری بخورد وباب
مضمضه کند وبریزد واگر چاره نباشد جرعه جرعه
می خورد واگر تب نباشد شیر ودوغ سخت موافق
باشد واگر کسی اندر راه سرما یابد چون بمنزل رسد
زود پیش آتش نباید نشست لیکن بتدریج
خویشتن را بجامه گرم باید کرد ودست وپای
بروغن زیت یا بروغن فربیون یا بروغن
قسط گرم کرده چرب باید کرد واندر طعام سیر و

وروغن گاو بیشتر باید کردن واگر روغن گاو نخورد
سه پیاله شراب صرف باید خورد تا سرما باز دارد
وروز دمه معده خالی نباید داشت اگر بعوض آب
شراب خورد موافق باشد وسرما زده را یک درمسنگ
انگجد خوش اندر نیم شراب یا ماء العسل حل کنند و
بدهند وهنگام برنشستن پیش آتش نباید رفتن البته
وپای را بروغن فربیون یا بروغن بابونه بمالند
یا بسیر یا بقطران یا بپیه بز ولختی موی بز بر انگشتان
پای نهد وبکاغذ اندر پیچد وپای تابه بر پیچد یا جورب
وپموزه فرو کند از سرما سلامت باشد وموزه که پای
اندروی جنباق باشد واگر کسی را پای سرما باید
شلغم بجوشانند یا برگ کرنب یا شبت یا بابونه یا انجیر
خشک وپای اندر آن نهند وبهترین کاری آنست

که پای

که پای اندر برف گیرند تا سرما از وی بیرون آید
وپیش آتش نباید رفت البته واگر پای رنگ
بگرداند نباید آنرا دو پای اندر آب گرم نهادن تا
خون تمام برود پس گل ارمنی اندر سرکه و آب
حل کنند وطلی کنند واگر پای سیاه شود یا سبز شود
نشان پوسیدن وتباه شدن باشد جز آنک جای
جدا کنند چاره تدبیری نباشد لعاب اسبغول با شیر
زنان وسپیده خایه مرغ با کثیرا حل کرده یا صمغ عربی
بروی طلی کردن اثر باد و آفتاب از وی باز
دارد و پیاز سپید که مضرت اینها باز دارد وگوگرد
نیز سود دارد **تدبیر آبهای** مختلف را اندر جایگاه
گفته آمده است روغن شبت و بابونه اندر عضلها
مالند ماندگی ببرد و از ترشیها پرهیز باید کردن

که سود دارد و مسافر دریا نخست که در کشتی شود تا نشد
که قی آید باز نباید بستن تا خود بسیار آید پس اگر بسیار
شود باز باید داشت و شراب فودنه و مانند آن
و آبی و انار و عدس و غوره پخته فم معده را قوی
کند خاصه اگر فودنه خورد تمام شد نصف از کتاب
تدبیر حفظ الصحة مقالت دوم اندر بخش نخستین
تقدمة المعرفه این مقاله مشتملست بر شناختن
بیماری و نضج و بحران و این نوع هفت بابست
و شناختن نشانها سلامت و امید واری و شناختن
علتها که بعلت دیگر زایل شود و شناختن حالها
که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری باشد که
خواهد بود باب نخست در شناختن بیماری
طریق شناختن بیماری آنست که نخست از علم

منطق

منطق جنس و نوع و فصل و خاصه را معلوم کنند و عرض
را نیز و جنس را قسمت کنند و نوعها یی که در زیر آن
باشند یک یک بجویند و فصل هر نوعی یعنی آنچه هر
نوعی بدان جدا از دیگر یک میشود بشناسند و
نوع باز پسین بدست آرند و نگاه کنند تا هیچ نوعی
از میان فرو نگذارند بدین طریق جنس و نوع و خاصه
و عرض بیماری بتوان شناخت و بتحقیق هر
بیماری که بتوان شناخت و بر حقیقت هر بیماری که
باشد واقف توان شد اما جنس بر دو وجه بود
یکی جنس الاجناس که زیر آن جنسها بسیار باشد
چون جسم که در زیر او جماد و نبات و حیوان
در آید آن همه بقیاس با جنس انواع باشند
و این را جنس الاجناس و الاعلی نیز گویند و دوم

جنس

جنس خاص تر است از بهر آنک جماد و نبات و حیوان که
انواع جنس الاجناس گویند نه یک بقیاس با نوع
دیگر که در زیر هر یکی جنسی است چون حیوان که
در زیر آن مردم و اسب و اشتر و دیگر انواع
جانوران در آید این حیوان جنس خاص باشند و
مردم و اسب و دیگر جانوران هر یک نوعی باشند
اندر زیر حیوان پس جنس نامی است که بر چیزها
افتد که بنوع و بمعنی از یک دیگر جدا باشند و نوع
نامیست کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار افتد بعدد
بعدد از یک دیگر جدا باشند چون نام مردم که بر زید
و عمرو افتد و زید و عمرو بنوع یکی اند شخص و عدد
اند از یک دیگر جدا اند و فصل خاصتر نامیست
کلی و ذاتی که بر نوع افتد و هر نوعی بدان از یک

اند

از نوع است

دیگر

دیگر جدا شوند چون ناطق که مردم بدان از دیگر جانوران
بدان جدا شود و خاصه تر از فصلست و نامیست
کلی نه ذاتی لیکن عرضی چون ضاحک و کاتب مردم را
و عرض صفتیست نه ذاتی و اندر بسیار چیزها که بنوع
مخالفند موجود باشد چون سپیدی در برف و پنبه
و مانند آن و مثال باز جستن جنس و نوع و خاصه
و عرض بیماری آنست که مثلا مردی را تب آید
طبیب گوید که تب بیماری است و بیماری جنس
اعلاست و بیماری را علاج باید و تب بیماری گرم
است علاج بچیزی سرد باید کرد و بیماری گرم
جنس خاص تر است از بهر آنک بیماری سرد
باشد و گرم باشد و در زیر بیماری گرم تبها و گرم
اماس گرم و درد سر گرم و غیر آن در آید این

خاص

عام

و فصل

همه انواعی است که در زیر بیماریها کرم که جنس خاص
تب است در آمده است و در زیر هر نوعی از انواع
اندر آیند چنانک در زیر تب کردم تب غب خالصه
وتب مطبقه وتب محرقه وتب یک روزه ودق
وتب دق و در زیر هر نوعی انواع دیگر آید
چنانک در زیر تب کردم غب خالصه و غیر خالصه و شطر
الغب اندر آید و اندر زیر تب دق راستینی
و دق مشایخی اندر آید و هر نوعی را فصلی ذاتی
و خاصیتی است و هر بفصل ذاتی از دیگر انواع جدا
شود چنانک فصل ذاتی غب خالصه آنست که
یک روز تب آید و روز دیگر اثر تب نباشد
و فصل ذاتی غیر خالصه آنکه یک روز تب آید
و روز دیگر اثر تب باشد و فصل ذاتی شطر

الغب

الغب آنست که یک روز تب سخت قوی باشد
و روز دیگر تبی باشد ظاهر لیکن آهسته و خاصه
حالی باشد که یک نوع را باشد و روا باشد که گاهی
باشد و گاهی نباشد لکن هر گاه که باشد جز آن نوع را
نباشد چون تلخی دهان که اندر تب صفراوی باشد
و عرض حالی باشد که بتبع بیماری پدید آید چون
صداع و بی خوابی اندر تب صفراوی بدین طریق
غب خالصه را از همه بیماریها کرم و از همه انواع
تبها کرم جدا توان کرد و بتوان دانست
که این همه بیماری تبی است که سبب عفونت ماده است
است و آن ماده صفرا است **و علاج آن**
استفراغ صفرا است و تسکین حرارت هر گاه که
طبیب جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض

و هر خطرهای که باشد پیش از پدید آمدن نضج باشد و چون اثر
نضج پدید آید بیماری اندر نقصان افتد و از خطر
بگذرد و از بهر آنک پس از نضج اندر بیماری خطر نیست
و نباشد مگر خطایی کرده شود و اگر چه نضج نشان
سلامت است پدید نیامدن نضج نیست نشان هلاک
شدن نیست از بهر آنک بسیار بیماریها باشد که در (از)
گردد و اثر نضج نباشد و بیماری اندک اندک زایل
شود لیکن اعتماد بر قوت باشد اگر قوت بر جای
بود امیدواری بود و اگر قوت ضعیف بود حال بیمار بد
باشد و حال خداوند تب اندر تب همچون عضوی
باشد که اندر وی آماسی باشد که پخته خواهد شد همچنانک
درد آماس این روز قوی‌تر باشد که پخته شود
تبها نیز آن روز که ماده پخته شود گرم‌تر بود چون

بیماری بدین طریق و بدین ترتیب جوید زود
بر بیماری و علاج واقف گردد و اگر از آن طریق
غافل باشد ممکن نیست که بر بیماری واقف شود
و علاج تواند کردن

باب دوم اندر شناختن نضج

پخته شدن مادهٔ بیماری است
و هر گاه که قوت مغیره بر مادهٔ بیماری چیره گردد
و اندر آن اثر کند و شایستهٔ آن گرداند که طبیعت دفع
تواند کرد چنانک اندر ذات الجنب بسرفه
رطوبتی بر آید آمیخته برنگ سپید بقوام معتدل
نزدیکتر آید و بآسانی بر آید و ناخوش بوی
نباشد نشان نضج تمام باشد و اگر بقوام رقیق
یا غلیظ باشد و برنگ سپید یا کبود یا سبز باشد
و بوی ناخوش دهد نشان تباهی و عفونت

نضج

و برنگ سپید

باشد و هر

پخته شد تبها آهسته تر شود بدین سبب است که
غایت قوت بیماری تا پدید آمدن نضج بود از بد
آنک حال تب و حال ماده تب همچون حال اماس است
و تا اندر اماس ریم سپید و هموار تولد نکند اماس
پخته نشود و اندر تبها نیز تا اندر دلیل هم رسوب پخته و
هموار پدید ناید ماده تب اندر رگها پخته نباشد
و از پس نضج ایمنی از خطر بیماری باندازه نضج باشد
و هرگاه که اثر نضج تمام پدید آید بیمار از خطر بیماری
تمام بیرون آید و درازی و کوتاهی بیماری [illegible]
باندازه زودی و دیری نضج باشد و نشان
نضج ناقص و نضج تمام آنست که مثلا اندر بیماری حاد
هر سام و زکام اگر مخاط رقیق بود نضج ناقص است
و اگر قوام آن معتدل شود و رنگ سپید بود زرد [illegible]

در رسوب باید که سپید و هموار بود

رطوبتی تیز و سوزنده با بودن گرد نشان آغاز نضج باشد و اگر [illegible]

گردد

٦٢

گردد نضج تمام باشد و همچنین اندر درد چشم اشک
رقیق و گرم نشان آغاز نضج تمام باشد و اگر معتدل
تر شود نضج ناقص باشد و اگر باندکی باز آید و معتدل
شود و رمص کند نضج تمام باشد و اندر بیماریهای
سینه همچنین و اندر ذات الجنب نفث رقیق
نشان نضج باشد و نفث معتدل و آسان و
زرد نشان نضج تمام باشد و اندر دلیل نضج تمام و
ناقص از سه وجه باید جست اما نشان خامی
آنست که هر چند که سپیدتر و رقیق تر باشد از نضج دور
تر باشد و نشان نضج یکی آنست از پس سپیدی
زرد شود یا پس رقیق غلیظ تر شود و هم بر آن
نماند و رسوب نکند آن نشان آغاز نضج باشد
و دوم آنست که اندر بن قاروره یا بر سر آب

نقصان

نشانه

از

همواره

یا در میان آب رسوبی سپیدی همچون ابری
پدید آید نشان نضج ناقص باشد و سیوم آنست
که رسوب سپید و هموار و پیوسته اندر بن قاروره
پدید آید نشان نضج تمام باشد و هرگاه که نضج ناقص
باشد بحران هم ناقص باشد و بباید دانست که رسوب
ظاهر اندر قاروره بیماری باشد که فربه و تن آبادان
ابادان باشد و طعام خورد و اندر قاروره
بیماران خشک اندام و لاغر و اندک خورش رسوب
اندکی باشد یا خود نباشد و ظاهر نشود نشان
نضج و قوت بیماری از رنگ آب و حالها دیگر
باید جست.

باب سیم اندر شناختن بحران

است

بحران اندر لغت یونانیان لفظی
شکافته از چیره شدن خصمی بر خصمی دیگر از

بدانک همچنانکه دو خصم مدتی می کوشند تا به یک
دیگر چگونه دست یابند و هرگاه که دست یابند
اندر وقت کار بکنند و مهلت ندهند همچنین
ماده بیماری و طبیعت بر همان دو خصم با یک
دیگر می کوشند در آن مدت تا ماده پخته گردد و
طبیعت دست یابد اندر حال نشان قوت پیدا
گردد و بحران نیک پدید آید یا طبیعت عاجز آید
و بیماری مستولی گردد و اندر حال نشان عا
طبیعت ظاهر گردد پس معلوم شد که بحران تغیر
بیماری است بحال بهتر یا بتر و بحران شش
گونه است یکی آنکه طبیعت بیماری را بیکبار دفع کند
و این بحران تمام گویند و نیک گویند و دوم آنک
طبیعت بیکبار عاجز آید و بیمار به یک بار هلاک

طبیعت

جزی

از حالی

شود و این هردو اندر بیماریهای حاده باشد یعنی
حاده زود گذشتنی بود سیم آنک طبیعت اند
اندک ماده را می پزاند و بمدتی تمام بپزاند و دفع
کند آنرا تحلیل گویند کننده چهارم آنک طبیعت بتدریج
ضعیف می شود و ماده خام می ماند تا پس از مدتی
عجز طبیعت ظاهر گردد و بیمار هلاک گردد آنرا ذبول
گویند و کاهش گویند و این سیم و چهارم اندر بیماریها
دراز باشد که طبیبان مزمنه گویند پنجم آنک
بحران مرکب باشد و آخر سلامت یابد و آن چنان
باشد که نخست بحرانی کند سره لیکن ناقص باشد
و باقی اندر مدتی تمام کند از جمله بحرانهای نیک
باشد ششم هم مرکب باشد لیکن نخست بحرانی
کند بد و ناقص و قوت بشود و آن بتدریج اندک

بیماری

حاده مو

ضعیف می شود تا قوت تمام ساقط شود و این بحران
پنجم و ششم اندر بیماریهای باشد ~~نه بلکه حاده~~
و نه از جمله مزمنه و این روز که بحران تمام خواهد
بود اندر بیمار اضطرابی عظیم باشد و هرگاه که
بحران ناقص خواهد بود اضطراب کمتر باشد
و سبب اضطراب قوت کوشیدن طبیعت باشد
با ماده بیماری و هرگاه که طبیعت بیماری را بیکبار دفع
نتواند کرد بسیار باشد که ماده را از اعضای رئیسه
دفع کند و از اعضای دیگر دفع نتواند کرد
این را بحران انتقال گویند و مثال این همچون
پادشاهی باشد که ملک خویش نگاه دارد و نواحی
بدشمن باز گذارد و بحران انتقال بسیار گونه
باشد بعضی نیک باشد و بعضی بد آنچه نیک باشد نیز قاطعیست

وکره وبهق وقوبا وانچ بد باشد اما آن است خراج
ودبیله وطاعون ونار پارسی ونمله وآبله وخراره
وخناق وبرص وغدد وداءالفیل ودوالی ولقوه
وتشنج ودرشت ودرد سر بنوانو واگر بیماری
بدین علتها زایل نشود مدتی درین علتها بماند
وباشد که مزمن گردد وتوقع بحران تمام از قوت
قوی وخلط رقیق باید کرد واگر قوت قوی
نباشد وخلط غلیظ باشد بحران انتقال توقع
باید کرد وبحران ماده رقیق بعرق باشد وبحران
معتدل برعاف یا بادرار بول یا باسهال یا بقی
وبحران بیماریهای سر بمخاط باشد یا بدمعه یا
بصدید که از گوش بپالاید وبحران بیماریهای
التهابی دم زدن بنفث باشد وگشادن خون

بواسیر

بواسیر اندر بسیار بیماریها بحران نیک باشد خاصه
کسی را که عادت بوده باشد وبهترین وتمام‌ترین
بحرانها
بیماریها رعاف است پس اسهال پس ادرار (پس قی)
بول پس عرق وبباید دانست که همه بیماریها را
ابتدا است وزیاده شدن است وآن را تزید (وا وقت تزاید گویند)
گویند وبغایت تمامی رسیدن است وانرا وقت
انتها گویند ونقصان گرفتنست وانرا وقت
انحطاط گویند وبحران تمام جز بوقت انتها نباشد
وگاه بود هم اندر وقت ابتدا وهم اندر وقت
تزاید وهم اندر وقت انتها باشد وهرگز وقت
انحطاط بحران باشد ونه مرگ وهر بحران که اندر
ابتدای بیماری باشد هلاک کننده باشد وآنچ اندر
وقت تزاید باشد اگر نیک باشد ناقص باشد واگر

وگر بد باشد اندران بحران بیمار سخت بدحال
باشد انچه اندر وقت انتها بود تمام باشد یا یکبار
بیمار از خطر بیرون آید یا یکباره بیماری مستولی گردد و
طبیعت عاجز آید و بیمار هلاک شود و بحرانی که اندر
روزهاء بحران باشد امیدوار باشند هرچه پیش از
روزهای بحران باشد نشان ان باشد که مادهٔ
بیماری سخت بد است یا سخت بسیار است و
طبیعت از گران باری و بدی ماده مضطرب
شده است و از بهر اینست که هر وقت گفت نشان
آن باشد که روز چهاردهم بحران خواهد بودن
و پس زودتر از ان بحران کند اگر این روز
که حرکت بحران پدید آید از جملهٔ روزهای بحران
باشد چون روز یازدهم نشان آن باشد که بحران

اگر

ناقص

اگر نیک باشد نقصان باشد از بهر انک سبب
زودی حرکت بحران بی طاقتی و اضطراب طبیعت
باشد و هم بدین سبب است که اندر بیماریهای با
سلامت بحران اندر وقت خویش باشد از بهر
انک طبیعت مضطرب نشود علی الجمله حرکت
بحران پیش از وقت انتها یا بسبب قوت بیماری بود یا
بی طاقتی طبیعت باشد یا بسبب بیرونی که طبیعت را
بی هنگام جنباند چون عرضی از اعراض نفسانی
یا طعامی و شرابی نه بوقت و لایق حال و هرگاه
روز بحران نیک توقع کند علامتی پدید اید سخت
بد باشد و بباید دانست که روزگار بیماری بعضی
روزهای بحران باشد انرا الایام الباحوریه گویند
و بعضی روزگار خبر دهنده باشد که بحران خواهد بودن

بی طاقتی

وکدام روز خواهد بودن انذار الایام الانذار گویند
وبعضی روزها درمیان این روزها باشند که نه روز
بحران باشند و خبر دهنده باشند از بحران انذار الایام
الواقعة فی الوسط گویند و بحرانها را حرکتها قوی
اندر چهاردهم تا روز بیستم شدید بدان نزدیک باشند
پس هر روزی که بیش باشند بتدریج قوت بحران ضعیف‌تر
باشند تا تمام چهل روز محصول این سخن آنست
که بحرانها ضعیف و قوی تا روز بیستم باشند و
آنچه از پس بیستم باشند آهسته‌تر باشند و بتر اطار از
پس چهل روز هیچ روزی را روز بحران نشمرده
است مگر روز شصتم و روز هشتادم و روز صد و
بیستم از آنکه قوت بحرانها بیستگانی تا صد و
وبیست روز باشد لیکن این نادر باشد

وپس

وپس ظاهر شود و بباید دانستن که بعضی بحرانها هر
چهار روزی باشند و بعضی هر هفت روزی و
بعضی هر بیست روزی و قوت بحران چهارگانی
تا بیست روز تمام باشند و از پس بیستم ضعیف‌تر
باشند لیکن ۲ از جمله روزها خبر دهنده باشند و قوت
بحران هفتگانی تا چهل روز باشند و پس ضعیف‌تر
باشند پس قوت بحران بیستگانی باشند تا صد
و بیست روز و از پس صد و بیست روز بحران
یا از پس هفت ماه یا از پس هفت سال یا از پس
چهارده سال یا از پس بیست و یک سال تمام
و بحران همه بیماریها حادّه اندر روزها طاق
باشد بدین سبب است که بحرانها غب‌را روز
یازدهم بیش از آن چشم دارند که چهاردهم

اول بیرون شود که

بیشتر

واندر بیشینه‌ترین روزها همچون عدد روزهاء بحران
باشند مثلا هفت روز غب همچون هفت روز نوبت
محرقه باشند واندر بیماریهاء مزمنه عدد ماه و سال
همچون عدد روزها و بیماری حادّه بود مثلا اندر تب
ربع سوداوی سه ماه و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبت
غب باشند و روزهاء خبر دهنده از بحران بیماریهاء
مزمنه هم برقیاس روزهای خبر دهنده از روزهاء
بیماریهای حادّه باشند واندر بحران بیماریهاء
مزمنه نیز تقدیم و تاخیر افتد همچنانک اندر بحران
بیماریهاء حادّ افتد چنانک یاد کرده آید و روز
بحرانها بی وقت اندر آید الایام الواقعة فی
الوسط گویند واین روز سیم است و پنجم
ونهم و یازدهم و سیزدهم اما بحران روز

چهاردهم

چهاردهم هرگاه که از وقت خود بگردد یا روز سیم
آید یا پنجم و بحران روز نهم که از وقت خود بگردد
روز هفتم آید یا روز یازدهم و از الایام
الواقعة فی الوسط روز نهم قوی‌تر است پس پنجم
پس سیم و روز سیزدهم ضعیف و روز ششم نیز
بحران کنند و هرگاه که اندرین بیماریها حادّه روز
نخست اندر نضج پدید آید بحران روز چهارم
باشند و اگر بیماری سخت گرم و سریع الحرکت باشد
بحران روز سیم باشد و اگر آهسته‌تر بحران روز
پنجم باشد و اگر روز انذار روز چهارم باشد
و بیماری گرم باشد بحران روز هفتم باشد و اگر
آهسته‌تر باشد روز نهم باشد و اگر روز انذار
چهارم باشد و نشانهای بد نماید بحران روز

تر باشد

روز ششم باشد و اگر روز اندر هفتم باشد بحران
اندر یازدهم باشد یا اندر چهاردهم و اگر یازدهم
نوبت زنو دتر بود و تب گرمتر بود و اثر نضج
پدید آید بحران اندر چهاردهم باشد و اگر نشان
نضج اندر چهاردهم پدید آید بحران اندر هفدهم
باشد یا در هژدهم یا بیستم یا بیست و یکم و بیشینه
اندر بیستم باشد و همچنانکه روز چهارم اندر
بروز هفتم کند یازدهم اندر چهاردهم کند
و هفدهم اندر بیستم یا بیست و یکم و هژدهم
اندر بیست و یکم کند و باشد که اثر نضج که اندر
هفدهم پدید آید ضعیف باشد بحران او از بیست
و یکم اندر گذرد بچهل روز رسد و روز بیستم
اندر بروز چهلم کند و اندر الایام الواقعة

في الوسط

في الوسط گویند هر گاه نشانها روز سیم پدید آید بد
باشد بحران ششم کند و روز پنجم روز نهم اندر گیرند
نشانهای بد باشند بحران بروز ششم کند و روز
که در وی بحرانها باشد نیک یا بد تمام یا ناقص
جمله بیست و پنج روز است سیم و چهارم همچنین
بترتیب تا روز هفدهم پس روز نوزدهم و بیستم
و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم
و بیست و هشتم و سیم و سی و یکم و سی و چهارم
و سی و هفتم و چهلم و گروهی روز اول و دوم
اول و روز دوم از جمله روزهای بحران شمرده
اند از آنک حمی یوم روز نخست یا دوم بگذرد
و از پس گذشتن از تغیر خالی باشند اند ابحران
گفته اند و گروهی دیگر گفته اند از پس چهلم

لیکن اگر

که وسی

انکه

روز بحران نباشد اگر بیماری بتحلیل گذرد و
از روز بیستم تا تمامی چهل روز دوازده روز است
که در وی بحران نباشد روز بیست و دوم
و بیست و سیم و بیست و پنجم و بیست و بیست
و نهم و سیم و سی و دوم و سی سیم و سی پنجم و سی
و ششم و سی و هشتم و سی و نهم و از جهت بیان
نعوت پخته شناخته آن روزها مستحب
آمده است و نام روزها که در وی بحران نیک
باشند بسرخی نشان کرده آمده است و نام روزها
که در وی گاهی بحران باشند و گاهی نه بسبزی نوشته
آمده است و روزها که در وی بحران نباشند
بکبودی تا بر خواننده این روز و ظاهر شود
بتوفیق الله عز و جل

و روزهایی که در وی بحران بد باشند یا ناقص بسیاهی

سیاه	سیاه	سبز
روز نخستین	روز دوم	روز سیم
بسیار باشند که بحرانها و تبها که بغایت گرمی باشند در چنین روز بحران کنند		
سرخ	سبز	سیاه
روز چهارم	روز پنجم	روز ششم
روز بحرانست و خبر دهنده است از بحران روز ششم و هفتم یعنی اگر نشانها که روز چهارم باید بد باشند تمامی	اندرین روز بحرانها نیک بسیار افتند	اندرین روز بحران نیک نادر بود و اگر بود تاریخ و خطر باشند
روز هفتم باشد بد و اگر نشانها نیک باشند تمامی آن نیک شود		
روز هفتم باشد	و همه بدترین بحران می باشد و بد	
سرخ روز هفتم	روز هشتم	روز نهم
بهترین بحرانها که اندرین روزها باشد بی رنج و بی خطر باشند و صد روز سیم و هشتم است	روز بحران نیست و اگر باشد بحران تمام نبود نیک نباشند	روز بحرانست و حکم آن همچو سیم و پنجم است و خبر دهنده است از روز یازدهم چنانکه روز چهارم از هفتم

سیاه	سبز	سیاه
روز دهم	روز یازدهم	روز دوازدهم
همچون روز هشتم است	همچون سیم است و پنجم و دهم و وخبر دهنده ایست از چهاردهم	همچون روز هشتم است

سبز	سرخ	سیاه
سیزدهم	چهاردهم	پانزدهم
درجه او میانه است نه از روز بحرانی است که طبیعت آن روز تدفع بحران کند و از جانب روزها سبب که در وی بحران واقع باشند	روز بحرانست و از پس روز هفتم هیچ روز قویتر ازین روز نیست	اندرین روز بحران تمام باشند و اگر باشند نیک باشند

روز شا

سیاه	سبز	سیاه
روز شانزدهم	روز هفدهم	روز هژدهم
همچون روز هشتم است	همچون روز نهم است و خبر دهنده است و از بیست و یکم	اندرین روز بحران تمام باشد و اگر باشند نیک باشند

سیاه	سرخ	سرخ
نوزدهم	بیستم	بیست و یکم
همچون روز پنجم است	روز بحرانست و از چهاردهم گذشت هیچ روز قویتر ازین روز نیست	روز بحرانست لکن اندر بیستم بیش ازان نباید که اندر بیا روز

کبود	کبود	سرخ
بیست و دوم	بیست و سیم	بیست و چهارم
بحران نیست	بحران نیست	روز بحرانست و از پس بیست و چهارم هیچ روز قویتر ازین روز نیست

کبود	کبود	کبود سرخ
بیست و پنجم	بیست و ششم	و بیست و هفتم
بحران نیست	بحران نیست	روز بحران است و از پس بیست و چهارم نتیجه روز قوی‌تر از این روز نیست
کبود	کبود	کبود
بیست و هشتم	بیست و نهم	سیم
روز بحران نیست	روز بحران نیست	روز بحران نیست
سرخ	کبود	کبود
سی و یکم	سی و دوم	سی و سیم
روز بحران است	روز بحران نیست	روز بحران نیست

سرخ	کبود	کبود
سی و چهارم	سی و پنجم	کبود سی و ششم
روز چهارم بحران نیست و از پس روز این علامت باشد ضعیف‌تر باشد	روز بحران نیست	روز بحران نیست
کبود سرخ	کبود	کبود
سی و هفتم	سی و هشتم	سی و هشتم نهم
روز بحران نیست	روز بحران نیست	روز بحران نیست
	چهلم سرخ	
	چهلم	
	روز بحران است و هر بحران که پس از این باشد ضعیف‌تر باشد	

جون یاد کرده آمد که تا مها روزهای بحرانی یکدام

رنکهاست از رنکها ان مسیح قوت روزهای بحران

~~وضعف او معلوم کردد که روزهای بحران~~ وضعف

او بی اندیشه معلوم کردد که روز بحرانها کی یک که

وتمام باشند کدامست و انجهارم است و هفتم و وجندست

جهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست جهارم و

و بیست و هفتم و سی و یکم و سی جهارم و سی

و هفتم و جهلم جمله یازده روزاست و روزها که

دروی کاهی بحران باشند و کاهی نباشند کدا وجندست

و آن روز سیم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم

و هفدهم جمله شش روز باشد و روزهایی که

دروی بحران ناقص باشند کدامست و آن روز

ششم است و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم

باشد باید و بادیع وناقص

و سارد

و بیستم

وشانزدهم و نوزدهم جمله هشت روز باشد و آن

روزها که دروی بحران نباشند کدامست و جندست و آن

روز بیست و دوم و بیست سیم و بیست پنجم و بیست

وششم و بیست هشتم و بیست و نهم و سی ام و سی

دوم و سی و سیم و سی جهارم و سی و پنجم و سی ششم

و سی و هشتم و سی و نهم جمله سیزده روزاست مبلغ

روزها سی و هشت باشد حکم روز اول و دوم تا

تمامت جهل روز پیشتر یاد کرده آمد

باب جهارم اندر شناختن نشان سلامت

هرگاه که بیمار بر پهلو تواند خفت و زود بدشت

باز نیفتد و اندر بستر بنشیب فرو نرود و خود از

پهلو بدیکر پهلو تواند کشت و بدان شکل خسپد که

اندر تن درستی عادت داشته است این همه

نشان قوت طبیعت و امیدواری باشد خاصه که
دم زدن بیمار طبیعی باشد و نبض قوی و اگر بی
پیشیزی کند و بیماری زیادت نشود نشان درست
شدن باشد و از قوت طبیعت امیدواری باشد
و خواب رفتن بشب و بامداد که از خواب بر خیزد
آسوده تر بودن و حاستها درست و نظر همچون
نظر تن درستان نشان سلامت دماغ بود و
عطسه پس سرسام نشان پاک بودن دماغ باشد
و هیئت و رنگ روی بحال خویش بودن نشان
سهلی بیماری باشد خاصه اگر دیگر نشانها نشان
سلامت باشند از بهر آنک معلوم کرده که اندر احشا
اماس نیست و اندر تب مطبقه ناقص برو بحران
و آمدن عرق نشان پاک شدن عرق باشد از عفونت

و همواری حرارت تب اندر همه تن نشان سلامت باشد

واندر

واندر تب صفرایی تیز رعافی که از آن تب خلاص گویند
نشان خیر باشد و اندر تبهای گرم رعاف وقی
و اسهال و ادرار بول و عرق اندر بحران نشان
سلامت باشد و اندر همه بیماریها شهوت طعام بودن
نشان سلامت و قوت معده باشد و [illegible] دیگر احشا

باب پنجم اندر علتهایی که بعلت دیگر زایل شود

هرگاه که خداوند تب گرم را گوش گر شود پس
اسهال صفرایی اتفاق افتد کری زایل شود و
همچنین درد چشم باسهال صفرایی و ممکن بود که
خداوند اسهال صفرایی را گوش گر شود و اسهال
باز ایستد از آنک ماده صفرا روی ببالا نهد و اگر
خداوند استسقا را اسهال بلغمی اتفاق افتد یا رطوبتی
علت بدان زایل شود و اگر خداوند تشنج بلغمی را

روز

زایل شود

آبناک

یا سهله شود

تب آید بحارت تب آن یکدا از دو تشنج زایل شود
و صرع بتب ربع زایل شود و سوء المزاج سرد که اندر معده
و امعا باشد هم بتب زایل شود و اگر خداوند ذات الریه
را ببایی جراحتی بر آید و آنچه بسرفه بر آید نضج
دارد نشان آن بود که ماده انتقال و طبیعت ازرا
باطراف دفع کند و همچنین اگر خداوند ذات
الریه را اندر بن گوشها یا حوالی سینه و سر پهلو ها ریشها
پدید آید نشان بحران انتقال باشد و امید سلامت
لیکن آن ریشها بسبب بدی ماده ناصور گردد و
اگر خداوند مالیخولیا و سرسام را ابو اسیر پدید آید
بحران انتقال باشد و علت بدان زایل شود
و من دیدم که خداوند مالیخولیا را ببایی ریشه
بر آمد و مالیخولیا بدان زایل شد و اگر خداوند

کرده

خناق و دبحه را بسینه اماسی و ریشی پدید آید بحران
انتقال باشد و طبیعت ماده را بظاهر دفع کند و همچنین
اگر بظاهر حلق در دهان و زبان اماس پدید آید نشان
انتقال باشد و اگر خداوند سرفه کهن را در خایه
اماس پدید آید سرفه بدان زایل شود از بهر آنک
اندامها تناسل مشارک است اگر خداوند
داء الثعلب را دوالی پدید آید داء الثعلب زایل
شود از بهر آنک ماده بدان انتقال کرده باشد و
همچنین اگر خداوند درد گرده و درد اندامها و نقرس را
دوالی پدید آید ماده انتقال کرده باشد و علت
زایل شود و اگر خداوند فواق را امتلای عطسه
پدید آید فواق با آن زایل شود بتوفیق الله عز و جل

اندامها دم زدن را

باب ششم اندر علتها که در مردم پدید آید

وآن نشانی بود بر بیماری که خواهد بود هرگاه که
اندر چشم و روی اختلاج بسیار افتد بیم لقوه بود
و هرگاه که در عضوی دیگر بود بیم بود که تشنج افتد
دران عضو و هرگاه که چشم و روی سرخ شود و
آب از چشم بسیار رود و روشنایی آفتاب نخواهد که بیند
و از دیدن آن حالی خیرگی یابد بیم سرسام بود و هم
گشتن پیوسته و کابوس بسیار مقدمه صرع بود
اندوه و ناخوشی دل پیوسته بی سببی مقدمه مالیخولیا
بود دیدن خیال چون پشه مقدمه آب باشد
سستی چشم یا حول دودی
درد شقیقه صعب و درد سر پیوسته بیم کننده بود
بعلت انتشار یا آب و کسلانی و کندی
حاسها و اختلاج همه اندامها که پیوسته بود مقدمه
سکته باشد زکام و نزله بسیار بیم کننده بود بعلت

سل

سل و ذات الریه عرق آمدن بسیار از همه تن یا
نشان امتلا باشد یا نشان رقیق شدن اخلاط
و بیم سقوط قوت باشد عرق ناخوش بوی نشانی
آمدن
باشد بر تباهی اخلاط امتلای مفرط بیم کننده باشد
بدانچه خون از گلو بر آید یا قی ثقل ناخوش بوی
نشان تخمه باشد بول ناخوش بوی بیم کننده باشد
بتبهای عفونی سقوط شهوت و تکسر
و الم و ماندگی نشان امتلا و مقدمه بیماری بود
سقوط قوت با منش گشتن و تولد بادها اندر شکم
مقدمه قولنج باشد شهوت فزون از عادت
طعام
نشان سوء المزاج سرد باشد اندر معده با ماده یا
بی ماده سقوط شهوت و تولد بادها اندر معده
نشان گرمی مزاج معده بود آرزوی ترشیها نشان

غشیان تولد صفرا باشد
اندر معده آرزوی تیزیها
چون خردل و مانند آن نشان

مادهٔ غلیظ باشد اندر معده سرخی چشم و تیرگی رنگ
روی و تنگی نفس و گرفتگی آواز مقدمهٔ جذام باشد
بسیاری دملها نشان خراجی بزرگ باشد بسیاری غدد
مقدمهٔ دبیلهٔ عظیم باشد بهق سپید بسیار و لازم
مقدمهٔ برص باشد خفقان پیوسته مردم را
بیم کننده باشد بمفاجاة و مردن بی وقت گرانی
و تمددی که اندر جگر باشد و میل بسوی پهلو ها باشد
و بیشتر دارد نشان علتی باشد اندر جگر سپید
ثقل و اندکی ادرار نشان سده باشد و مقدمهٔ یرقان بود
آماس پشت چشم و پشت دست و پای
نشان ضعیفی جگر و مقدمهٔ استسقا باشد گرانی
و تمدد و تهی گاه نشان آفتی باشد اندر چشم گرده
اسهال که مقعد بسوزد بیم کننده بسحج امعا باشد

نه درست

حدبه

سوزانیدن آب تاختن بیم کننده باشد بدان که
اندر مثانه ریشی پدید آید خاریدن مقعد آنچه نه
بسبب کرم خرد بود مقدمهٔ بواسیر باشد

باب هفتم اندر شناختن وقت مرگ

اندر [illegible] نوبت بیماریها، حادهٔ صعب
و کشنده آنگاه میرند که اندر بیماریهای سلیم بحران
نیک باشد و اندر بیماریها محرقه و آنچه بدان
ماند بانتها میرند و نشان مرگ آن باشد که عقل
شوریده شود و ناسه صعب خیزد و بیماری [illegible]
گردد با ضعف و غشیان پدید آید پس دردسر
و تاریک شدن چشم گیرد و دل درد خیزد و هلاک شود
و اندر تبها بلغمی اندر اول نوبت تب میرند و
نشان مرگ آن باشد که مدت سرما دراز گردد

وگرم نشود و نبض ضعیف و متفاوت نماید و
کسلانی و سبات پدید آید و درین میان هلاک
شود در جمله مرگ اندران ساعت باشد اندر
روز واندر وقت تب که اعراض تب و بیماری
صعب‌تر باشد و اگر اندر ابتدا آن نوبت باشد
یا اندر تزاید یا اندر انتها و اگر علامتهای بد نه اندرین وقتها
پدید آید که یاد کرده آمد مگر باید که رسید و هر بیماری که
اندر ابتدا و تب یا اندر تزاید بمیرد بیشتر اندر وقت
بیماریها میرد که سبب آن اماسی باشد اندر اندامها
درونی و اندرین وقت ماده اندر حرکت آید
و روی بدان موضع نهد و الم زیادت کرد و آب سیلب
بدل باز دهد یا اندر بیماری که ماده آن سخت بد باشد
و بسیار باشد و طبیعت از حرکت آن هزیمت شود

و حال طبیعت با آن همچون آتش اندک باشد در
زیر هیزم بسیار که فرو میرد یا همچون حال کسی که
وی را گلو بفشارند و اندر وقت بمیرد و در انتها
تب نیز بمیرد هم بسبب آن که طبیعت از ماده
هزیمت شود و بنادر اندر وقت انحطاط نوبت
میرد لکن بدین وقت جز بسبب قوی که اتفاق
افتد نمیرند چون اسهال قوی یا خشم عظیم در جمله
بسبب نوعی از اعراض نفسانی چون غم عظیم و خشمی
و شادی عظیم و آنچه بدین ماند یا بسببی از انواع
دیگر چون طعامی و شرابی بسیار ناموافق و نخست عرق
رنج کنند پس بمیرند و بحقیقت آن انحطاط مزور
باشد و راستین نباشد لکن قوتها ضعیف شده باشد
و حرارت غریزی تحلیل پذیرفته و نبض ضعیف

و آهسته شده بدان ماند که تب اندر انحطاط است
و نه باشند از بهر آنک انحطاط راستین قوتها باز
آرد و حرارت برافروزد و نبض قوی تر شود
و بنظام گردد اما اندر آبله وقت انحطاط بسیار
میرند و بیشتری باسهال میرند و سبب این بسیاری
ماده باشد و تباه شدن که همه اخلاط بعضی بظاهر
تن بیرون اید و بعضی بباطن باز گردد و اسهال
تولد کند و احشا را می رنجاند و می گدازد تا هلاک
کند و علامتهای بد اندر بیماریها دیگر اندر
چشم و بینی و گوش و پیشانی و صدغ پدید آید
و چشم دور اندر شود و گوش همچنین و بینی سرد و
باریک شود و باشد که سبز چشم کبود و یا سیاه شود
و گوش همچنین سرد و تشنج شود و ناخنان کبود

غریزی

و آن چنان باشد که

شود و پوست پیشانی کشیده شود چنانک پوست
چوب تر بگیرند و بچیزی بپیچند و بنهند تا خشک شود
این همه نشان سرد شدن خون است و نشان فرو
مردن حرارت غریزی و نارسیدن باطراف و
باخر چشم سوی بالا شود و سپیدی پدید آید و از جمله
علامتها بد آنست که بیمار بنشیند باز افتد و دستها
فرو گذارد و بیستر بنشیند فرو آید و دندانها بهم
هم ساید و بعضی را باشد که لب زیرین بر جهد
و دندانها پدید آید و چشم گشاده بماند و بعضی
انگشت به دیوار می مالند چنانک کسی گاه بیرون
کند این همه علامتها سخت بد است و نشان نزدیکی
مرگ است تا معلوم باشد تمام شد بخش علی از کتاب
خفی علایی **بخش دوم از خفی علایی علی**

سیاهی

و دم بر کند

که گوشتی بودی

[illegible]

واین علم بهفت مقاله است و در هر بابی

در هر مقالتی نکته که ازان باب مقصود ان نکته باشد

و در بیشتر کتب اگر بجویند نیابند و مقصود اهل این

علم [illegible] کتب [illegible] نکتها باشند

یاد کرده آمد چنانکه مفهوم کردد و چیزی نوشته نماند

هر یکی بشرحی که بدین کتاب [illegible] نامه

مقالت نخستین اندر وصیتهای طبیب را

کوشش بدان باید در علاج طبیب که نزدیک

داشت

بیمار اندر آید پس ازانکه شرطهای دینی و شفقتها

امانت

مسلمانی بجای آورده باشند و چشم و کوش و دست و

زبان از همه ناپسندیده کی نگاه داشته باشند

نخست باید که نوع بیماری و حقیقت آن بداند

بدان طریق که اندر بخش نخستین ازین کتاب

یاد کرده آمده است پس احوال اندر [illegible] احوال

روز دیگر بعضی گذشته بپرسند قوت بیمار امروز

همچو دینه هست یا کمتر یا فزون تر و فردا این را

احوال همی پرسد اگر همه [illegible] حکم کند که بیماری

بنهایت رسیده است و اگر هر روز می فزاید گوید

هنوز در تزاید است و اگر هر روزی کاهد گوید

که بیماری در انحطاط است و باخر رسیده است

تدبیرها درخور آن احوال کند چنانک در بخش

نخستین این کتاب یاد کرده آمده است و

بباید پرسید تا بیمار در هیچ عضو المی می یابد اگر

یابد معلوم کرده که معظم بیماری در ان عضو است

واندر آغاز تب ماده بران عضو ریخته ان عضو را بیشود

قوت دهد بضمادی یا بنطولی موافق صفت

ان ضماد و نطول بگیرند عدس مقشر و سماق

وگلنار و گل سرخ و برگ مورد برابر و بکوبند
و ببیزند و خرقه بدان تر می کنند و بر آن عضو
می نهند و ثفل آن ضماد میکنند و احوال خواب
بپرسد اگر بیمار را خواب می آید بداند که بیمار را
دماغ بسلامت است و اگر خواب نمی آید حال برخلاف
این باشد و از شهوت طعام بپرسد اگر شهوت بر جای
باشد بداند که اعضای غذا بسلامت است
امیدواری زیادت گردد و جایگاه خواب
لایق حال بیمار باید ساخت و شربت و دارو
و خدمتگاران اختیار کنند چنانک باید و اندر
بیماریهای گرم خانه خنک باید کرد و بیمار را
بجامه پوشیده داشتن تا خنکی هوا و راحت
و براحت آن بدل می رسد و تن سرد نشود و

حرارت باندرون تن باز نگردد و اگر بیمار کودک
یا اهل تنعم باشد و یا قوت او ضعیف بود چیزی آرزو
کند متابعت آرزوهای او باید کرد از آن نوع باید
مانند چیزی اندک و بداند که حال قوت اندر بیماری
همچون حال توشه است اندر سفر همچنانک
مسافر توشه نگاه دارد تا سفر بدان تمام کند طبیب
باید که همه عنایت بنگاه داشتن قوت بیمار کند
تا بیماری بدان بپایان رسد و بدین سبب گاه
باشد که طبیب را حاجت آید که بیمار را چیزی
دهد که داند که سبب بیماری بدان زیادت
خواهد شد لیکن بدان بنگرد بنگاه داشتن قوت
مشغول باشد و این چنان باشد که اندر تب
محرقه بیمار را غشی افتد طبیب اندر آن حال

بحرارت نگاه نکنند تا ن بثرات تر و بد بد تا قوت (کنند)
باز آید و همچنین اندر قولنج هر دم هرگاه که دردی سخت
پدید آید طبیب داروی بی‌خبر کننده دهد تا
بیمار از درد بی‌خبر شود و همین بدین طریق عارضه
قوی را زایل کنند پس به علاج واجب باز آید
وانجا که قوت قوی باشد و باستفراغ حاجت آید
هیچ توقف نباید کرد و انجا که قوت ضعیف باشد
نخست علاج ~~قوت باید کرد و~~ پس استفراغ کردن
وانجا که باستفراغ تمام حاجت آید بیک بار بر
طبیعت الحاح نشاید کرد و بتفاریق استفراغ
باید کرد و اگر بیماری خطرناک باشد و ایمن
نتوان بود که قوت چندان پای دارد که ماده
پخته شود استفراغ و علاج قوی باید کرد و

بغذا قوت باید داد

زود

و اگر خطرناک نباشد علاج قوی نباید کرد تا نضج پدید (تا اخیر باید کرد)
آید انگاه علاج قوی باید کرد و اندر بیماریهای
کهن هر چند روزی در علاج فترتی باید کرد تا
هم قوت نگاه داشته می آید و هم بیمار از علاج
آسایش می یابد و طبیعت از پس فترت علاج
را قابل تر باشد و دارو اثر کننده تر آید از بهر
آنک مدت دراز بسبب مداومت علاج طبیعت
با دارو خو کرده باشد منفعت آن پدید نیاید و
هر چند روزی شربتها اگر چه از یک نوع باشد یکی
بدیگر بدل باید کرد تا طبیعت بیک چیز خو کرده
نشود و هرگاه که طبیعت اندر علاج یک راه
می سپرد و هیچ اثر نبیند بضد آن باز باید گشت
و اگر بتحقیق داند که بر صواب است اگر چه

منفعت ...

آن ظاهر دید شود از طریق صواب بر نشاید گردید
و اگر اندر علاج خطایی افتد و از آن خطا چیزی
ظاهر شود از آن طریق دور باید بود و بیش از آنک
اثر ظاهر شود و اگر بیمار زحمتی یابد بدان فریفته
نباید شد و همچنین اگر بر خلاف قیاس عارضه هایل
پدید آید نباید ترسید که عارضه زود زایل شود و
بیمار قوی ترکیب و تن آباد را استفراغ بیشتر
باید کرد و بیمار نازک و لاغر را علاج بتغیر مزاج
باید کرد و استفراغ کمتر و اندر همه بیماریها خوش
دلی بیمار باید جست و با مراد ایشان بباید
ساخت و تدبیر قوت دل باید کرد و بهر چه ممکن
گردد غم و ناخوشی از دل بیمار دور باید داشت
و بعضی را بشارتها داد و امیدها و بعضی را بزر و

و از آن خطا اثری ظاهر شود
از آن طریق زود بر باید گشت
پیش از آنکه اثر قوی ظاهر شود
و اگر چه
بخلاف قیاس

بجواهر و ببدر و مادر و غیر آن و بعضی را بحضور دوستان و مونس او
دل خوش کردن تا شاد شود و دل قوی گردد و اندر
گرمای سخت و سرمای سخت هیچ علاج قوی نشاید کرد
و آنجا که باستفراغ و تغیر مزاج حاجت آید و یک
چیز باشد که هر دو بعضی را نشاید بغنیمت باید داشت
چنانک اندر تب صفرایی آب آلو سیاه و
طبیب تا تواند که علاج بغذا کند بدارو نشاید کرد
و طبیب تا تواند بیک داروی بسیط یعنی ناآمیخته
علاج کند داروی آمیخته نباید داد و طبیب را بداروی ناشناخته
مجهول که مجهولان و پیرزنان دارند و حکایت کنند
و بکار دارند اعتماد نباید کرد

بکار نباید داشت و

مقالت
دوم اندر علاج بیماریهای از سر تا پای و این مقاله هژده

اشاره کرده به

اول اندر بیماریهای سر و بیماریهای دماغ

علاج

سرسام گرم دو نوع است یکی آنک مادهٔ آن صفراء
خالص باشد و دوم آنک صفرا با خون آمیخته
باشد و غلبه خون را باشد اما آنک مادهٔ آن صفرای
خالص باشد این را بلغت یونانی قرانیطس گویند
و بپارسی سرسام گرم و سام بلغت متقدمان آماس است
یعنی سر آماس و این از بهر آن گفته اند که این علت
آماسی باشد اندر گوهر دماغ یا اندر غشاء دماغ
یا اندر هر دو ولیکن قرانیطس اندر غشاء دماغ
باشد و ترجمهٔ قرانیطس هذیانست و سبب این
علت بسیاری صفرا باشد اندر تن و بسیاری بخار
که بدماغ بر آید علامتهاش تب گرم و درد سر و بی خوابی
و هذیان و اختلاط عقل و تشنگی و خشکی دهن
و تلخی وی و درشتی و زردی زبان علاج

(حاشیه: سرسام گرم دماغ — خوانند — و هذیان)

صندل سپید و اندکی کافور بگلاب سوده و سرکه بر
چکانیده می بویانند و خرقهٔ کتان بدان تر میکنند و
بر پیشانی او و صدغ می نهند و پای در آب گرم یا طبیخ بنفشه
و بابونه و مانند آن می شویند و طبع را بحقنهٔ نرم یا بشیافی
که از بنفشه و شکر و سقمونیا سازند فرود آرند صفت
حقنهٔ نرم بگیرند بنفشه ده درم نیلوفر ده درم عناب
بیست درم عدد سپستان چهل عدد بابونه ده درم
همه در یک من آب بپزند تا دو بهره برود بمالند و بپالایند
و هفت درم روغن بنفشه و یک اوقیه شکر سرخ اندر آن
پنجاه مثقال ازین مطبوخ کنند و حقنه کنند و اگر
از حقنه و شیاف مانع باشد ماء الرمانین و شیر خشت
دهند و هر شب دو درم اسبغول اندر جلاب
خام و آب انار ترش می دهند و هوای خانه

(حاشیه: و بخمیر سرکه و گلاب و روغن گل بهم آمیخته می بویانند و بر پیشانی و صدغ او می نهند — گل یا روغن — با طبیخ جماهندی در سرشت)

خوش باید و اندر تاریکی و روشنایی معتدل باید
و دیوار خانه ساده باید نقش و صورت و کتابت
هیچ نباید کرد و نزدیک بیمار برگ بید و نیلوفر و
بنفشه و میوه‌های خوش بوی و خنک باید و شربت
از جهت تسکین حرارت آب تخم خرفه و شراب غوره
و شراب ریباس و شراب حماض و شراب ترنج و شراب زرشک
و شراب انکور و آب کدو و آب غوره آمیخته اند
شکر به نهند و از جهت نرم داشتن طبع شراب
آلو و شراب خرمای هندی و شراب بنفشه و آب
آب میوه‌ها و اگر حرارت بی اندازه باشد پس از آنک
استفراغ کرده باشند قرص کافور دهند و مرزو
که تب گسسته شود پای از بن ران تا شتالنگ
ببندند چنانک از رنج بستن اندکی آگاه باشد

صندل و

زایل

ویک

و یک زمان اندر آب گرم نهند و بمالند پس بگشایند
و بستن از بن ران آغاز کنند و گشادن از سوی
شتالنگ و مزوره از جهت نرم داشتن
طبع از نخود و آلوی سیاه و زرد آلو و خرمای هندی
و از ماش مقشر و اسفاناج و کشک جو بشیر مغز بادام
و مسکه و اندر تنشها برگ چغندر در افکنند و
بشکر چاشنی دهند و از جهت باز ایستادن
طبع آب انار و ناردان و زرشک و آب سیب
ترش و آب آلوی ترش و آب غوره همه بشیر مغز
بادام بریان کرده و اندر تب محرقه درم
سنگ تخم خشخاش کوفته در افکنند صواب باشد
و از جهت تسکین صفرا و خون طفشیل از
عدس مقشر و زیره با عناب در وی پخته خورد

همه

پرند

طفشیل

سرسام خونی این علت را بلغت یونان فلغمونی
گویند علامتها سرخی زبان و رگها ممتلی و
تب گرم و لازم و گرانی سر و درشتی زبان و
نبض سریع و صلب باشد که زبان بکبیر دو نیم شود
نخواهد علاج فرق میان این علاج و علاج
قرانیطس آنست که این علت را نخست فصد کنند
یا حجامت و دیگر علاجها بدان نزدیک باشد
و استفراغ بحقنه قوی تر که با سهال اگر حاجت

و اگر حاجت باشد که طبع فرو بندند قرص
قرص طباشیر و منه صمغ پاک
قرص طباشیر و گل سرخ و تخمه
خرفه [illegible] از هر یک ده درم
[illegible] از هر یک دو درم
حماض و تخم خرفه [illegible] درم
صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک دو درم
بریان کرده [illegible] جمع
[illegible] آب [illegible]

و نیز باشد که بحقنه قوی تر
با مسهل چون نیز حاجت آید

سرسام سرد این علت را لیثرغس گویند و
ماده او بخاری باشد که از بلغم عفن بدماغ بر آید
و سبب آن تخمه و بسیار خوردن طعامهای سرد
و تر باشد چون ماهی تازه و گوشت گاو و باقلی
و خیار پخته و خام و میوهای تر و فقاع و مستی

متواتر علامتها غلبهٔ خواب و فرامشتکاری و
صداع نرم و نبض آهسته و متفاوت و بول غلیظ
و خام و سپید و بسیاری آب دهن علاج
نخست بحقنه تیز یا شیاف تیز بر نهادن پس
قی کردن پس ایارج فیقرا با شحم حنظل مرکب کرده
تیز بر نهادن پس کردن اندر مطبوخ افتیمون
دادن پس هر بامداد گلنگبین با مصطکی و انیسون
رومی دادن و مفاصل بروغن قسط و مانند
آن مالیدن و اگر تب آید کشکاب دادن که
در وی بوده باشد گوهی پخته باشد و سفاخ خشک
و تخم کرفس و بادیان و سعتر و مانند آن در
وی پخته باشند و اگر تب گرم تر باشد بادیان
تر و برگ کرفس تر و قدری نخود اندر وی بپزند

صفت حقنهٔ تیز بگیرند شحم حنظل و افتیمون
از هر یک مشت بسفایج نیم کوفته دو مشت
پودنهٔ کوهی یک مشت بپزند چنانک رسمست
و بپالایند و دو درم بوره اندرانگاه حل کنند و ده
درم سنگ روغن زیت و ده درم پانید بر افگنند
و بکار دارند و شیاف از ترف تراشیده یا از
صابون یا از شحم حنظل و بوره و نمک و پانید سرشته
بنهند و پس از آنکه استفراغها کرده باشد
بخار سرکه که پودنه و حاشا در وی پخته باشد به بینی
او رسانند و بداروهای لطیف کننده غرغره
فرمایند و پلپل و جندبادستر می بویانند تا عطسه
آرد و هیچ وقت نگذارند که در خواب غرق
شود و فلافلی و سجزنیا و مانندان می دهند

ده درم

و اگر دراز گردد و دو دانگ جندبیدستر با انگبین
سرشته بدهند و ضمادی از جندبیدستر و سعتر و پودنهٔ
کوهی و حاشا با سرکه عنصل سرشته بر سر او نهند و
و نطولی از بابونه و پودنه و حاشا و نمام و مرزنجوش
و سداب بکار دارند و موی سر مردم سوخته و با سرکه
سرشته بر سر و پیشانی مالند سود دارد **مالیخولیا**
علتی سودایی است و از بهر آنک گوهر دماغ نازکست
و گوهر روح نفسانی که اندر دماغ است روشن است
و سودا اخلاطی تیره و تاریکست هرگاه که بخار سودا بدماغ
بر آید مزاج دماغ تیره گردد و آن بخار با روح نفسانی
بیامیزد و روح تاریک و تیره شود و از بهر آنک
مردم از هیچ چیز چنان ترسان نباشد که از تاریکی
و از هیچ چیز چنان شادمان و ایمن نباشد که از روشنایی

روشن و شفاف

بسبب انک در تاریکی نیک و بد را و دوست و دشمن
را نتوان دید و نتوان شناخت و اندر روشنایی
بتوان دید و بتوان شناخت بدین سبب مردم
همیشه از تاریکی بترسد و بگریزد پس بضرورت کسی را
که تاریکی از اندرون دماغ او باشد ترسان تر باشد
از بهر انک از تاریکی بیرون بتوان گریخت و از خویشتن
و تاریکی دماغ نتوان گریخت خداوندان این علت
همیشه ترسان و بدگمان باشند و از بهر انک ماده سودا
غلیظ است و سرد و خشک و فعل سردی و خشکی
قبضست خداوندان این علت گرفته و تنگ دل
باشند از بهر انک ماده سودا غلیظ است و مزاج او
سرد و خشک است و چیزهای خشک و غلیظ هر نقشی که
بگیرد نیک نگاه دارد و در وی بماند همچنان هر خیالی

و صورتی که خداوند این علت را افتد بدشواری
از وی زایل شود و این علت بمشارکت معده و سپرز
بسیار افتد و هرگاه که علت بمشارکت معده باشد
خداوند علت از قی کردن راحت یابد و انرا
مالیخولیا مراقی گویند و سبب ان بسیاری سودا
باشد که هرگاه و هر روز از سپرز بمعده براید و در بعضی
معده تقصیری باشد بسبب ان تقصیر یا دما اندر معده
تولد کند و معده منتفخ شود و بر طعام مشتمل نتواند گشت
و قوت دافعه بدان سبب کار خود تمام نتواند کرد
بیشتری از ان سودا اندر معده بماند و گرم شود و بخار
ان بدماغ براید **علامتها** خداوند این علت
بسیار موی و ستبر موی باشد و لون او سبز گونه باشد
و باشد که سخت سرخ باشد یا اسمر و کتف او قوی

تدار اندامهای فروسوی باشد از بهر آنک اندر
تن وی بادها بسیار تولد کند و باد قوت سوی بالا
کند و حرکتها چشم ایشان پیوسته باشد چنانکه پلک
چشم پیوسته برهم می زنند و سخن بشتاب و نامبین
گویند و دل و جگر او گرم باشد و بدان سبب سودای
سوخته در تن او بیشتر تولد کند و دماغ او تر باشد
و بدان سبب زبون و پدید نده بخارها باشد و اندر
احشاء او بادها و قراقر بسیار باشد و بعضی را
بسبب تقصیر لعاب از دهان می رود **علاج**
اندرین علت استفراغها بسیار باید کرد و بیش
از استفراغ شربتها و غذاهای لطیف خنک باید داد
باید خورد و گرمابه و آبزن بکار باید داشت و آسایش
فرمودن و اگر علت دماغی باشد یعنی مبداء علت

بسیار

و بدان سبب شقیق برود عالم باشد

۸۹

از دماغ باشد رگ صافن بگشاید تا ماده از دماغ
فرو آید و اگر مراقی باشد رگ باسلیق باید زد و یا اسیلم
و اگر معده ضعیف باشد در فصد توقف باید کرد و آنرا
که فصد کنند اگر خون سیاه باشد چندانکه حاجت باشد
بیرون کنند و اگر سیاه نباشد نشان آن باشد که هنوز
ماده اندر دماغ و اندر همه تن پراگنده نیست
رگ پیشانی زدن صواب تر باشد و دارو مسهل
نخست ایارج فیقرا دهند و غاریقون و افتیمون
و تخم حنظل با وی ترکیب کرده پس مطبوخ افتیمون
دهند و حب اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا و هر روزی
یا هر سه روز معجون نجاح اندر مطبوخ افسنتین یا مطبوخ
افتیمون باید پنج درمسنگ ~~ایارجه درمسنگی~~ بکوبند و
و بیزند و بسرشند و بدهند و افتیمون کوفته باید نیم

نجاح

می دهند و نیز بگیرند غاریقون
نیم درمسنگ ایارج فیقرا و نمک
نفطی نیم درمسنگ صح

دانه بیرون کرده سرشته باید و مقدار پنج درم
تا ده درم بدهند و افتیمون کوفته منفعت و درمسنک
با سکنکبین سرشته سود دارد و دل را بشراب ریسان
الثور و بمفرح قوت دهد و اکر مزاج سرد باشد دوا
المسک و مثرودیطوس و تریاق بزرک دهند
نافع باشد **صفت مفرح** که با درنج بویه و پوست
ترنج و نارمشک و بهمنین سرخ و سپید و درونج و
زرنباد و قرنفل و مصطکی و قرفه و جوزبوا و قاقله
کبار و زعفران و تخم بادروج و تخم فرنجمشک از
هر یکی دو درمسنک مشک تبتی دانکی و سیاهی هلیله
کابلی حبل درمسنک شیر امله شصت درمسنک
هلیله و امله را در مقدار ده من آب بپزند تا به
نیم باز آید بپالایند و انکبین بر او فکنند و بقوام
آرند

آرند و دارو با بدان بسرشند شربتی دو درمسنک
میخورند و اکر ماده صفرای باشد که ماده را بزن بکار دارند
داشت و استفراغ بماء الجبن بسکنکبین و طبیخ
افتیمون باید ساخت و اندر میانه روزها ایارج
فیقرا با سقمونیا مرکب می باید کرد و یا اطریفل کوچک
می باید داد یا ایارج فیقرا مرکب سود دارد دیگر
بکیرند اطریفل چهار درم سنک افتیمون دو درم
ایارج یک درمسنک همه بسرشند و بدهند و اکر
معده ضعیف باشد کلشکر با عود و با مصطکی دهند
دیو انکی **علاج** جنون هم ازین نوع باید و کم
خوابی را روغن کدو و روغن بنفشه با شیر دختران
آمیخته بر سر می نهند و طبیخ بنفشه و نیلوفر و برک
عنب الثعلب و برک بید و کوک و خشخاش و بابونج

بایدکرده با ماء الجبن

و کشک جو و تراشهٔ کدوی تر بر سر می نهند و شراب
خشخاش می دهند **سبات** این علتی است که بیمار
همچون خفته باشد اگر بیدار کنند زود بیدار شود
از بخارهای گرم و تر باشد و اگر بیدار دیر شود سبب
آن رطوبت غلیظ باشد اندر مقدمهٔ دماغ **علاج**
اما اگر زود بیدار شود ایارج فیقرا و اطریفل کشنیز
دهند و اطراف ببندند و می مالند و طبیخ بابونه می
بویانند و سرکه و روغن گل می بویانند و اگر دیر بیدار
شود بحقنهٔ تیز نخست استفراغ کنند پس با ایارج
فیقرا و غاریقون و شحم حنظل و نمک ترکیب کنند و به
سبیل شب یاره بدهند و بامداد مطبوخ افتیمون
یا معجون نجاح دهند و بامداد دیگر بسرکهٔ اسقیل
غرغره فرمایند و لعوق اسقیل می دهند و نطولی

سازند

از بابونه و اکلیل الملک و سداب و مرزنجوش و نعناع
و سعتر و برگ مورد بجوشانند و آبش بر سر می نهند و
فرفیون و جندبیدستر بروغن سداب سوده بر صدغ و پیشانی
سر طلی میکنند **نسیان** علاج فراموشکاری
بعلاج سبات نزدیک باشد غرغره بخردل و میویزج
و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته با انگبین
سرشته سود دارد و ایارج فیقرا با سکنجبین عنصلی
سود دارد و [illegible] وج و سورنج و زنجبیل پرورده و
و معجون لبان بکار داشتن سود دارد صفت
معجون لبان کندر و وج و سعد و دار فلفل و
زنجبیل از هر یکی دو جزو روغن گاو دوازده
جزو انگبین سی جزو داروها جمله کوفته و بیخته
بروغن چرب کنند و با انگبین بسرشند و ذخیره کنند

وچهل روز اندر میان جو پنهان کنند و بکار دارند
شربتی دو درهم سنگ **سکته** این علتی است که
ناگاه افتد و بیکبار راه بر آمدن قوت روح حیوانی
از دل بسوی دماغ و راه فرو آمدن قوت نفسانی
از دماغ بهمه اندامها بسته شود و همه اندامها یک
بار بماند و حسها باطل شود و حرکت دم زدن و هیچ حرکت
دیگر نماند و سبب این خلطی لزج باشد بلغمی و ثریف و
منفذهای دماغ چند و بسیار باشد که سبب سکته
غلبهٔ خون باشد چنانک همه رگها و شریانها و تجویفهای
دل و دماغ پر شود و شریانها بسبب پری حرکت نتوانند
کردن سکته فرو گیرد و بعضی طبیبان این نوع را
خناق ملبی گویند علامتها گرانی سر و دوار و طنین
و کسلانی اندر اندامها و تاریکی چشم و اختلاج همه

اندامها و در هم سودن دندانها در خواب و امتلاء
رگها و سرد شدن دست و پای و این همه مقدمات
سکته باشد و کفک اندر سکته نشان زیادت شدن
علت و نشان دشواری علت باشد و نشان
سهلی علت آسانی دم زدن باشد اگر دم زدن
بی نظام باشد نشان صعبی علت باشد و آنجا که
شبهت افتد که سکته گرفته است یا مرده پلک
چشم باز کنند اگر مرده باشد حدقه ناپیدا باشد و اگر
سکته باشد حدقه پیدا باشد **علاج** نخست بر
وغ چرب کنند بروغن سوسن یا بروغن یاسمن
یا بروغن دیگر و بایارج فیقرا آلوده کنند و بحلق
او کنند باشد که قی آید پس حقنهٔ تیز بکار دارند
و مهرهای گردن و پشت او بروغن فرفیون

کرم کرده بمالند و تریاق بزرگ یا مثرودیطوس
یا سجزینیا یا انقردیا یا چلد یا حلتیت یک مثقال یا جند
بیدستر و سکبینج اندر ماءالعسل حل کنند و بحلق او فرو
ریزند و موی سر او بسترند و خردل و جند بیدستر با
سرکه کرم کرده بسایند و بر سر او طلی کنند و سداب
و مشک و جند بیدستر می بویانند و زهرهٔ کلنک با آب
مرزنکوش اندر بینی چکانند بسیار سود و قرنفل و
خیربوا و کوزبوا و وج همه کوفته و کرم کرده اندر
خرقه کنند و بر سر او نهند و نمک سوده و کرم کرده
اندر خرقه کنند و بر سر و مقق او نهند سود دارد
و از پس استفراغ کماد با خشک اندر آب کوکرد نشاندن
سود دارد و هرگاه که سکته بگشاید بیست و چهار روز
همین علاج میکنند و طعام نخود آب و شوربا جوجک

وکبوتر

و منفعه ایارج فیقرا و منفذ تانیک و افتیمون و ایارج لوغاذیا محمد جلال

وکبوتر بچه دهند با سعتر و دارچینی و سر با بادام الاصول
دهند با روغن بید انجیر یا با روغن بادام تلخ و
صرع این علتی است که در آن حال اندامها با به
هیآت نمانند و افعال اندامها و حرکت و حس بی نظام
شود و سبب این سده باشد نا تمام اندر منفذ با جزو
مقدم دماغ و بدان سبب تشنج پدید آید و اگر سده
تمام بودی سکته بودی و حس و حرکت همه باطل
شدی و اگر سده نبودی افعال اندامها و حس و حرکت اندامها
بی نظام نکشتی و سبب تشنج آنست که دماغ از بخار
و کیفیت ناخوش که بدو رسد کریز جوید و خویشتن
بدان سبب فراهم کشد همچنانکه معده طعام ناپسندیده
را خواهد که کیفیت ناخوش بدو رسد از خویشتن دفع
کند و خویشتن فراهم آرد و فواق و تهوع کند دماغ

نیز هرگاه که کیفیت ناخوش بدو رسد خویشتن فراهم
گیرد و بدان سبب اندر عصبها و عضلهاء چشم
و روی و دیگر اندامها حرکتهای مختلف و مضطرب
پدید آید و تشنج کند و از بهر این گفته‌اند که صرع
دماغ را بجای فواق است معده را چون معلوم
شد که صرع تشنج است که نخست اندر دماغ افتد
و بدان ماند که عطسه صرع کوچک است و صرع
عطسه بزرگ لیکن دفع عطسه آسانتر است
از بهر آنک قوت قوی باشد و ماده اندک و لطیف بود
و دفع صرع بسبب بسیاری ماده و ضعیفی قوت
همه جوانب باز دهد و تا بخاری و کیفیتی بد و ناخوش
بدماغ نرسد صرع نیفتد و اگر آن بخار پیوسته اندر
دماغ بودی صرع لازم بودی و می بینیم که ناگاه پدید

بسوی پیش می‌باشد

می آید

می آید و زود زایل می شود از اینجا بدانیم که آن بخار
پیوسته اندر دماغ نیست از بهر آنک هر عارضه که
بیکبار پدید آید و زود زایل شود سبب آن ثابت
و متمکن نباشد پس معلوم شد که سبب صرع ناگاه
بدماغ می رسد و مدد آن زود گسسته می شود و
این سبب اندر عضو دیگر است و از آن عضو
بدماغ می رسد و بیشترین اندر معده باشد و اندر
سپرز و اندر اطراف و بعضی آن باشد که صرع بی تشنج
باشد از بهر آنک ماده رقیق و اندک باشد و سخت
بد نباشد بدان سبب تشنج نکند و **علامتها** زبان
مصروع زرد باشد و رگهای زیر زبان او سبز باشد
و از چیزهای که موجب خشم نباشد خشم صعب
گیرد و از اعراض مالیخولیا و نفخ خالی نباشد و

علاج اولا مصروع را خویشتن از گرما و سرما
نگاه می باید داشت و بر کنار آب و بر گذر بادها نشاید
نشست و جماع و مستی و اندر گرمابه دیر ماندن نباید
و از جای بلند فرو نگریدن و اسب تاختن و نظاره
و هرچه چشم را خیره کند و طعامهای غلیظ و شیرینی بسیار
زیان دارد و گشنیز و کرفس صرع را بجنباند و گوشت
بز بسیار خوردن بیم باشد که صرع آرد و پلپل و خردل
و مانند این زیان دارد و جز گوشت تذرو و دراج
و تیهو و گنجشک و سرخی گوشت بره و قلیه خشک
مرغ بریان کرده و اسپیدبا با نخود و دار
چینی و گشنیز خشک دیگر هرچه هست همه زیان
دارد و داروهای گرم اندک اندک و بتدریج باید
داد و اندر حال صرع اندامها مصروع را است

کنند و سخت

و سخت بکشند و نگاه دارند و دماغ او گرم کنند چنانک
اندر علاج سکته گفته آمده است تا زود بهوش
آید و چند بیدستر با حلتیت در ماء العسل بگدازند
و در حلق او فرو ریزند و هر دو شب یا هر سه شب
نیم دینار ~~سنگی~~ مثقال ایارج فیقرا بدهند و استفراغ
بحب قوقایا و حب اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا
و مطبوخ افتیمون کنند و تغیر مزاج بتریاق اربعه
و معجون سیسالیوس و مثرودیطوس و تریاق
بزرگ کنند و اگر دو دانگ تخم حنظل با
مثرودیطوس ترکیب کنند صواب باشد و سلیقا
با آب مرزنگوش در بینی چکانند سود دارد و اگر
صرع معدی باشد قی فرمایند و ایارج
فیقرا پیوسته دهند و این ضماد بر معده می نهند

معجون صرع
بگیرد عاقرقرحا سیسالیوس افتیمون
اسطوخودوس از هر یکی دو درم
غاریقون پنج درم قردمانا حسب
زراوند مدحرج از هر یکی سه درم
حب بلسان فاوانیا از هر یکی
دو درم کوفته و بیخته با سه
چندان عسل معجون کنند شربتی
دو درم

صفت ضماد
بگیرند گل سرخ و سنبل و مصطکی و قشور کندر کوفته
و بیخته بشراب مسکر بسرشند و بر معده می نهند
اگر بخار از اطراف تمی برآید بگیرند پلپل و فربیون
و خردل و عسل بلادر همه بسرشند و بر آن موضع
نهند تا ریش کند **صفت** معجون سیثالیوس
بگیرند سیثالیوس و عاقرقرحا و اسطوخودوس از
هریکی ده درمسنگ غاریقون پنج درمسنگ قردمانا
و حلتیت و زراوند از هریکی دو درمسنگ بکوبند و بیزند
و در سکنگبین که از آب عنصل الخاص و انگبین کرده باشند
بسرشند هر بامداد یک درمسنگ یا یک مثقال بدهند

فالج این تازی است و در لغت عرب فالج حالی
باشد که در نیمهٔ یک چیز پدید آید و حال این نیم از حال
دیگر نیمه جدا گردد نام این علت ازین گرفته اند

وبدین

وبدین نام سستی یک نیمهٔ تن خوانند **علاماتها** نبض ضعیف
و بطی و متفاوت باشد و دلیل اندر بیشتر حالها سپید باشد
و سرخ نیز باشد و سبب سرخی یا ضعیفی جگر باشد یا ضعیفی
گرده یا دردی سخت یا ماسی و هرگاه که عضو مفلوج برنگ
خود و لاغر و کوچک نباشد امیدوارتر باشد و
هرگاه که برخلاف این باشد نشان صعبی علت باشد
و باید برفتن علاج **علاج** اولا تا چهار روز [illegible] یا
هفت روز نگذرد هیچ قوی نشاید کرد و اگر علت
سخت قوی باشد تا چهارده روز لیکن اگر حقنه
سخت تیز کنند روا باشد و ماء الاصول که سخت
قوی نباشد و سکنگبین عنصلی با اندکی زوفای خشک
صواب باشد و از پس چهار روز ایارج فیقرا
و از پس یک هفته ایارج با غاریقون و شحم

علاج

حنظل و نمک هندی دهند پس استفراغ قوی
بحب فرفیون و حب شبطرج و حب قوقایا یا
ایارج فیقرا مرکب باید کرد بطبیخ افتیمون و انیسون
استفراغ ماء الاصول قوی باید دادن در ماء الاصول
العسل حل کرده دادن اگر قوت قوی باشد و
اگر ضعیف باشد گنجشک بریان و دراج و مانند
ان دادن وقتی کردن سخت سودمند باشد
واگر فصل سال و عمر و مزاج بیمار مساعد باشد
اغاز **علاج** بفصد باید کرد از بهر انک مرکب
همه اخلاط خونست واگر مادهٔ بلغمی باشد نخست یک
شربت سجزنیا با مثرودیطوس یا تریاق بزرگ یا انقردیا
با یک سکنجبین یا جاوشیر یا حلتیت اندر ماء
العسل بدهند پس از یک ساعت فصد کنند و

واگر خواهد

در طبیخ کدام با یکی

مثقال سکنجبین

بعضی

٩٨

وبعضی اطبا فرموده اند که هر روز یک مثقال ایارج
فیقرا و نیم مثقال پلپل ترکیب کرده بی عسل بباید
داد تا در معده دیر بماند و اثر ان قویتر باشد و
بعضی فرموده اند که ایارج فیقرا و جند بیدستر نیم نیم
می باید داد از یک درمسنگ تا پنج درمسنگ **لقوة**
این علتی است که اندر عضلهای چشم و ابرو و روی
پدید آید و چشم و ابرو و لب و پوست پیشانی
از هیئت خود بگردد و کوژ شود **علامتها** خداوند
این علت آب از دهن راست نتواند انداخت
و باد راست نتواند دمید و اگر سبب لقوه تشنج
باشد جاستها درست باشد و پوست و عضلهٔ روی سخت و طرنجیده
باشد و اگر سبب استرخا باشد جاستها با خلل
باشد و پوست و عضلها روی نرم باشد و

و غنا اکام فرود او بخته باشد

و بلک چشم فرو سوفته و آمده باشد **علاج** احتیاط است
که تا چهار روز یا تا هفت روز بگذرد علاج نکنند
لیکن اگر طبع خشک باشد بحقنه معتدل طبع فرو دارد
و اگر بالقوه علامتهاء فالج یا علامتهاء سکته باشد
در حال بحقنه تیز یا بمسهل قوی استفراغ کنند
و تا یک هفته بگذرد و استفراغ قوی کرده نشود
جز غرغره و عطسه علاج نشاید کرد و اندر آنکه علامت
فالج نباشد از پس چهار روز ایارج فیقرا دهند
و از پس یک هفته بحقنه نیز استفراغ کنند یا حب
قوقایا یا ایارج فیقرا دهند و گوشت روباه یا گوشت
بلبه یا گوشت کفتار یا گوشت گورخر بپزند
و بکوبند و بر سر و پس گردن ضماد کنند با روغن
زیت و با روغن آبی و بیدونه و زوفا خشک

روز دوم

و حاشا و سعتر اندر سر که بپزند و روی و مهرهای
گردن بان می مالند و خردل بیسه که سوده بود صداع
و رخ مالیدن سود دارد و پیوسته گوز بوا در
دهان دارد و کندر و قرنفل می خایند و زهره
کلنگ با شیر زنان در بینی چکانند و عصاره
چکندر و عصارهٔ مرزنگوش در چکانند که سود دارد
بکیرند بوره سه درمسنگ نوشادر یک درمسنگ
پوست بیخ کبر پنج درمسنگ بکوبند با شکنگبین غرغره
کنند تا چهل روز بگذرد و هیچ داروی در بینی
نشاید چکانید **دوار** سر گشتن را بتازی
دوار گویند و سدر نیز گویند و این علتی است که
چون مردم بر پای مرغم خیزد چشم او سیاه شود
و بیم باشد که بیفتد چنان نماید که جهان گرد

و تاریک

وی میگیرد و سبب خاص بر این خلطی باشد
اندر تجویف دماغ و بد حرکتی بخاری از آن
خلط بر خیزد و اندر منفذهای دماغ بگیرد و
بسیار باشد که خلط اندر معده باشد یا اندر رحم
یا اندر گرده و مثانه و بسبب مشارکت بدماغ
بر آید **علامتها** اگر ماده اندر تجویف دماغ
باشد دوار لازم باشد و اگر از عضو دیگر
بر آید نخست نشان او از آن عضو پدید آید
پس دوار حادث گردد **علاج** اگر
ماده اندر دماغ باشد حب صبر و ایارج فیقرا
و حب قوقایا و حب اصطمخیقون دهند و اگر
بمشارکت معده باشد قی فرمایند و از پس قی
معده را باطریفل لوجک و مصطکی و عود قوت
دهند

دهند پس غرغره فرمایند و عطسه نیز و اندر طعام
گشنیز خشک بکار دارند و اگر ماده صفرا باشد بامداد
و شبانگاه گشنیز خشک بریان کرده بکار دارند
موافق باشد **کابوس** علتی است که چون
مردم در خواب شوند پندارند که چیزی گران
بر سینه او است و او را می فشارد و نفس او
تنگ می شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبیدن
و این علت از خون بسیار افتد مقدمه باشند
یا مقدمه سکته **علاج** اگر خون غلبه دارد
نخست رگ صافن باید زد و پس استفراغ کردن
با ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون مرکب یا
بحب اصطمخیقون یا ایارج لوغاذیا و طبیخ افتیمون
و غذا نه چه لطیفه و اندک تر **تشنج** و گذاز

تشنج سه نوع است یکی آنک عصب و عضله عضوی
ممتلی کردد و عصبها بهم باز آید و کوتاه شود و پهنای ان
پهنای ان زیادت شود و بدان سبب ان عضو
را دراز نتواند کرد دوم آنک عصبها و عضلها
از رطوبت اصلی خالی شود و بسبب استفراغها و
تحلیل که پیش ازان بوده باشد و آنرا تشنج
خشک کویند. سیم در باب صرع کفته آمد است
علامتها تشنج امتلایی بیکبار افتد و تشنج خشک
اندک اندک و از پس استفراغهاء بسیار افتد
علاج اما علاج تشنج امتلایی همچون علاج
فالج است بروغن قسط و روغن بلادر سداب و روغن [illegible]
البدن تکمید کردن بنمک سوده و بهار سینده اندر طبیخ
بابونه و شبث و سعتر و پودنه دشتی و اکلیل

الملک

الملک نشاندن و بخار شراب که بر سنک کرم چکانند
ببینی او رسانیدن و بکیرند روغن زیت کهن
یک رطل بغدادی موم یک اوقیه یکدا ازدو یک
اوقیه یا بیشتر با فربیون سوده برافکنند و
سبهر شد و طلی کنند پس ازان کو بخار تشنه بدو رسانیده
باشد از سنک کرم و تشنج خشک را اندر طبیخ
سه که و بنفشه و خطمی و برک چغندر و برک
کوک و برک کدو نشانند و مهرهای کردن شبث
بروغن بنفشه و شبث روغن کدو چرب دارند
و بنفشه و خطمی کوفته و بیخته اندر موم روغن سرشته
بدیشه و کردن او می مالند نیم کرم و روغن اندر
کدو
بینی می چکانند و کشکاب دهند با روغن بادام و شکر
و روغن کدو و شکر و آب انار شیرین با روغن

بادام و غنی دا

سپرس

بادام و شکر و شوربا بمرغ فربه **علاج**
کزاز همچون علاج تشنج خشک باشد خدر
خفتن و گران شدن دست و پای را تازی
خدر گویند پیران را افتد و کسانی را که آب
سرد بسیار خورند و مقدمهٔ فالج است **علاج** قی
کردن و حقنهٔ تیز بکار داشتن و داروی مسهل
استفراغ کردن و ماءالاصول با روغن بادام تلخ
بکار داشتن و بر طریق علاج فالج رفتن **رعشه**
لرزیدن دست و پای را رعشه گویند پیران
را افتد و کسانی را که آب سرد بسیار خورد و کسانی
که شراب بسیار خورند و پیوسته **علاج**
همچون علاج فالج باشد و باز ایستادن از شراب
و روغن گل با روغن مورد بر سر نهادن

باندکی

باندکی سرکه **صداع و شقیقه** گرم علاج
این همچون علاج سرسام گرم باید کرد بقدر حاجت
صداع و شقیقه سرد علاج این همچون علاج سرسام
سرد و سبات باشد هر دو باب را تامل باید کرد

باب دوم اندر بیماریهای چشم

رمد آماسی باشد گرم اندر طبقهٔ ملتحمه است لیکن
از بهر آنک این آماس از درد و گرانی و خلیدن
خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند
و طبقهٔ ملتحمه طبقهٔ ظاهرترین است از چشم
و گونه این گوشت سپید و چرب است با عضلهای
چشم آمیخته است و همه اجزای چشم بدان پوشیده است
و لجام گرفته و استوار شده بدین سبب آنرا
ملتحمه گویند و گاه باشد که این آماس چنان باشد که

بچشم حدقه پوشیده شود و پلک چشم دشوار بهم
توان نهاد از عظیمی اماس واین کودکان را بیشتر
افتد **علامتها** درد با سوزش نشان مادّه صفرا
باشد و گرانی سر و چشم نشان بسیاری ماده باشد
و سرخی و تری نشان خون غلبه باشد و اگر سخت
سرخ باشد و بدان تری نباشد نشان غلبه صفرا
باشد و اگر تری بسیار باشد و بدان سرخی نباشد
نشان غلبه بلغم باشد **علاج** اگر نشان غلبه
خون ظاهر شود نخست رگ قیفال زنند از آن
جانب که رمد باشد پس طبع را نرم کنند باب
میوه ها و با قرص بنفشه و با حب صبر و با ایارج
فیقرا و حب قوقایا و حب الذهب و اگر
نشان غلبه صفرا باشد بطبیخ هلیله زرد استفراغ

و اگر سرخی و تری کمتر باشد نشان ماده سودا باشد

کنند و بخار ماء بندند و ماء الرمانین و اندر چشم نخست
شیر دختران اندر چکانند یا سپیده مرغ پس
شیاف ابیض در کشند شیر دختران [illegible] تریاک
با سپیده و کباب گوشت تازه و زرده
مرغ و آرد جو و بابونه و بنفشه بهم بسرشند
و ضماد کنند و صبر و صندل سرخ و شیاف مامیثا
و فوفل وضع و اقاقیا و افتیمون در آب عنب
الثعلب و آب کاسنی و آب گشنیز تر و آب
کوک و طبیخ خشخاش بسرشند و طلی کنند درد
صعب را ساکن کند و اگر ماده بلغمی باشد استفراغ
با ایارج و افتیمون و غاریقون و تربد سپید و شحم
حنظل کنند و بطبیخ هلیله کابلی و اگر ماده سودا
باشد با ایارج و غاریقون و افتیمون و تربد و

و با شیاف کافوری با شیر دختران سود [illegible]

پنیر

تخم مرغ و کوکنار جوشانند [illegible]

قیقرا

و مطبوخ افتیمون

شحم و نمک نفطی و شیطرج با ... استفراغ کنند و مر
و عنزروت باب حلبه اندر چکانند و اگر مده دراز
کردد و سرخی و آماس کمتر نشود بباید
دانست که اندر طبقهای چشم خلطها است
توتیاء مغسول و نشاستج با سفیداج می کشند
جز این هیچ علاج دیگر صواب نباشد و
خارش و سوزش و سبل و دمعه را بهی و غوره
و شیاف سماق کشیدن سود دارد خاصه
از پس فصد و حجامت و داروی مسهل
و شیاف احمر در آخر رمدها سود دارد و
گرمابه رفتن و شراب صرف سفید سود دارد
طرفه نکته نقطه باشد سرخ بر سفیدی
چشم پدید آید بسبب زخمی و مانند آن

و آب بحم کتان سود
طلا کنند و طبخ حلبه

علاج نخست رگ قیفال بزنند و از گوشت
و شراب و از شیرینیها پرهیز کنند و کبوتر بچه
بگیرند و به زیر بال او رگ زنند و قطره قطره
خون گرم بچشم اندر چکانند و شیر زنان اندر
چکانند و زرنیخ با آب گشنیز تر سوده اندر چکانند
سبل این علتی است که رگهای چشم پر
خون شود و خارش اندر چشم پدید آید و غطه آرد
و آفتاب نتوان دید و آب بسیار رود علاج
رگ قیفال یا رگ پیشانی باید زد و ایارج فیقرا
بکار داشتن و از گوشت و شیرینی و شراب
پرهیز کردن و به و غوره و شیاف سماق
کشیدن و بسیار ناگفتن و آواز بلند ناکردن
و گریبان نابستن و بالش بلند کردن

جرب این علتی است که چون پلک چشم باز
گردانند سرخ باشد و درشت و ناهموار علاج
رگ قیفال زنند و بر گردن حجامت کنند و پلک
چشم باز گردانند و بنیشتر ناهموار شود و زعفران
سوده بران موضع کشند و پنبه بروغن بنفشه
چرب کنند و بر پشت چشم نهند و ببندند و
هشت ساعت صبر کنند پس بگشایند و روز
دیگر شیاف احمر کشند یا شیاف اخضر یا شیاف
سماق بگلاب سوده در کشند موی افزونی
علاج آن استفراغ کردن با ایارج فیقرا و حب
قوقایا و شیاف احمر لین یا سلیقون کشیدن و موی افزونی
بدار نو ز زهره کرکس و زهره بز و دیگر زهرها
با چند بید سرخ بخون کبوتر بسرشند و شیاف کنند

بتراشند

لین

و بسرشند

و باب دهن مردم حل کنند و بر جای که موی برکنده
باشند طلی کنند و یک زمان صبر کنند پس بشویند
قرحه اندر چشم علامتها اندر چشم درد خلنده و ضربان
و اشک بسیار و بر سفیدی چشم نقطه سرخ یا به
سیاهی نقطه سفید پدید آید علاج بفصد خون
بسیار چند کرت بیرون کردن و غذاها سود
و نرم و لطیف بکار داشتن چون اسفاناخ و کدوی تر
و کوک و خیار [illegible] و شیاف ابیض کشیدن
بشیر زنان سوده اگر ضربان ساکن نشود
شیاف کندری باید چکانید و رفاده بر نهادن
و برفق بستن تا این روز که بگشایند پس شیاف
انبار و اکسیرین بکار داشتن فرود آمدن آب
سبب فرود آمدن آب سردی دماغ علامت ها باشد

بر رفاده دم

پیش چشم چیزی چون دودی یا خطی و نقطه
سیاه می بیند پیوسته لازم استفراغ باید
کرد بایارج فیقرا و حب قوقایا و از طعام ها
سرد و تر و از جماع و از شراب و از امتلا
پرهیز کردن و از پس استفراغ غرغره که رطوبت
از دماغ فرود آرد بکار داشتن و شیاف
مرارات کشیدن و دیگر علاج ها دستکاری است
بگیرد زهره کبک و زهره ماهی شیم و زهره کرکس
و زهره عقاب و زهره کلنک و زهره باز برابر
خشک کرده و دو درم فربیون دو درم شحم حنظل
و یک درم سکبینج همه کوفته و بیخته باب بادیان
تر صافی کرده بسرشند و شیاف کنند و اگر گوشت
سلیخه بکوبند و بپزند و بزهره خرگوش یا زهره

آهو

علاج

که رطوبت از دماغ فرود آرد

صفت شیاف مرارات

آهو بسرشند نافع بود **شب کوری** علاج استفراغ
بایارج فیقرا و حب قوقایا کند پس از وی غرغره
بکار دارد و بگیرد بلبل و دار بلبل و قنبیل همه
راست تا است بکوبند و بپزند و در چشم کشند نافع بود
دمعه این علتی است که اشک پیوسته می
آید و گوشه چشم تر باشد علاج استفراغ بحب قوقایا
جالینوس و اقراص بنفشه و ایارج فیقرا با طریفل
کوچک سرشته و هر بامدادی اندر گرمابه لختی
مقام کردن چندانک عرق کند و بیوردم غرغره
بکار داشتن و هر چه در وی انگبین و خرما
و سیر و پیاز و بادنجان و فلفل و خردل باشد
پرهیز کردن **خارش** و سوزش پلک و گوشه
چشم استفراغ بایارج فیقرا و افتیمون و نمک

علاج

اگر شحم حنظل و غاریقون

هندی و حب قوقایا و غرغره با آب کامه و ایارج فیقرا
و کبب شحم حنظل و از شیر بینی و طعامها
تیز و گرم پرهیز کردن و هر بامداد آب تخم خرفه
و سکنجبین خوردن و بگیرند عدس مقشر و گل
سرخ و انار ترش همه برابر بپزند اندر گلاب
و بکوبند و می فخنج برافکنند چنانک دیگر چیزها
غالب شود و از او چون خبیصی کنند بر سر آتش
و بر چشم نهند نیم گرم نافع بود
شپش که در مژگان پدید آید علاج آن استفراغ
با ایارج فیقرا و حب شحم حنظل و افتیمون و
و غاریقون و نمک نفطی و حب قوقایا و غرغره
باب کامه و با ایارج فیقرا و پاک چشم تا آب شور
شوید و شب یمانی و میویزج و بوره کوفته و

بیخته

بیخته بمیل بر می دارد و بر مژگان می مالد و یک
زمان صبر کنند همه پاک شود انشاء الله تعالی

باب سیم اندر بیماریهای گوش

بباید دانست که از حاستها که ایزد تعالی
آفریده است مردم را و بیشتر جانوران را دو
حاست عزیز است یکی حس لمس و دیگر
حس سمع و هر آفتی که اندرین دو افتد خلل
بزرگ اندر تن باشد از بهر آنک اگر حس لمس نباشد
حیوان از گرما و سرما و چیزی مؤدی خبر ندارد
خویشتن را ازان چیز نگاه ندارد و ازان
نگریزد و بدان سبب هلاک شود و حاست
سمع راه دانش و خرد آموختن است نبینی که
هر کلامی که از مادر بزاید سخن گو نشود و ناقص

خلقه دسورنج هو

بی زبان بماند از بهر انک سخن نشنیده و آموخته
نباشد و بسیار کس باشند که نابینا آیند و با آفت
نابینایی همه چیزها بیاموزند و بدانند و سخت زیرک
و بیدار باشند و همچنین از آفت حس بویایی کی
و از آفت صوت این خلل که از آفت حس
شنوایی باشد نباشد فضل شنوایی بر
دیگر حاسها ظاهر شود بدین سبب تیمار شنوایی
بیش باید کرد. **علامتها** اگر سبب گرمی مادهٔ
صفرا باشد که بدماغ بر آمده باشد از هوای گرم
رنج یابد و همه پوشیده نتواند داشت و گاه گاه
چیزی شنود و اگر سبب مادهٔ غلیظ باشد بخلاف
این باشد. **علاج** صفرا را استفراغ باید کرد باقراص
بنفشه یا بماء الرمانین یا شیرخشت و طبیخ

حس ذوق

از اینجا فضیلت حس

حس

هیچ نشنود

هلیلهٔ زرد و بحب قوقایا جالینوس و برود رمان
اندر گوش چکانیدن نیم گرم. **صفت** آن بگیرند انار ترش
و سر آن بردارند و دانه بیرون کنند و اندر آن دانهٔ یک
انار شیرین یک بیفشارد و آب آن در پوست انار ترش
کنند که دانه بیرون کرده بود کنند و اندکی سرکه
و کندر و روغن گل با آن بیامیزد و بر آتش
نهد تا قوام گیرد و در گوش می چکاند و هیچ چیز دیگر
بهیچ وقت در گوش نباید چکانید همه نیم گرم
باید و اگر ماده غلیظ باشد استفراغ بایارج فیقرا
و شحم حنظل و افتیمون و غاریقون و نمک کنند و بحب
اصطمخیقون و بر و بخور بابونه و روغن بادام
کوهی تلخ با یک قطره روغن گاو اندر چکانند
نیم گرم و شحم حنظل اندر روغن بادام تلخ بپزند

درد عن سودا

علاج

و اندر چکانند در گوش اگر اندر سر و روی
حرارتی باشد و یا درد و ضربانی باشد فصد قیفال
بگشاید و استفراغ با قرص بنفشه و حب صبر
و قوقایای جالینوس و طبیخ هلیله زرد
و خرمای هندی کنند و بگیرند روغن گل ده
درم سرکه سی درم بهم و بجوشانند تا سرکه برود
و روغن را قطره قطره بگوش در چکانند و شیر
دختران اندر چکانند و بخار طبیخ بنفسه بگوش
رسانیدن و اگر درد سخت باشد یک حبه افیون با
شیاف ابیض به روغن گل بسایند و
قطرهٔ سرکه بر افکنند و اندر چکانند و فلونیای
رومی با شیر دختران اندر چکانیدن صواب
بود و اگر ضربان معاودت کند باید دانست

که انجا

که آنجا بثرهٔ هست بباید پزانید بدین تدبیر بگیرند
پیه بط و پیه مرغ خانگی و روغن کنجد بگدازند
و هر ساعت قطرهٔ نیم گرم اندر چکانند چون
درد ساکن شود لعاب تخم کتان و حلبه
و تخم خرو اندر می چکانند با شیر زنان یا با شیر
تا بثره چون پخته شود و چیزی بیرون آید آنگاه
فتیله با انگبین آلوده در گوش می نهند تا پاک شود
پس اندکی زاک سوخته و سوده اندر دمیدن
تا خشک شود و اگر آنچه می پالاید غلیظ باشد
یک درم زنگار اندر سه درم سکنگبین عسلی حل
کنند و اندر چکانند یا یک قطره زهرهٔ گاو و یک
و یک قطره روغن بادام تلخ آمیخته اندر چکانند
و اگر در سر و روی حرارتی نباشد بداند که

و پس از یک زمان سر بیک طرف
میدارند تا روغن بیرون آید
باز اندر می چکانند

سبب رطوبتی است و مزاج سرد باشد بکیرند
سیر خشک و روغن زیت یا روغن بادام تلخ
یا روغن بید انجیر بپزند و اندر چکانند و همچنین
جند بیدستر با روغن بادام سود دارد و
کرمابه با دمان (?) و شراب کهن صرف سود دارد
واکر باد زوی که از سردی باشد طنین و دوی باشد
تکمید کنند بنمک و کاورس کرم کرده و کوش
ببخار بودنه و مرزنکوش و شیح و بابونه و سداب فرا
دارد و اکر درد از زخمی و آسیبی باشد کندر
با شیر نان غرغار کنند تا حل شود اندر چکانند
نیم کرم درد زایل شود **خارش کوش** و حیوانی که
که در کوش تولد کند صبر اندر آب کرم حل کنند
و اندر چکانند و افتیمون رومی در آب بپزند

طبیخ

یا کوشت اندر بود و کرمی

افسنتین

یا اندر عصارهٔ پودینه و اندر چکانند و قطران و
مر و عصارهٔ ترب و عصاره برک شفتالو با اندکی
سقمونیا اندر چکانند حیوان ابکشد و بکیرند شراب
انکوری دو درم انکبین سه درم روغن کل درم
سپیدهٔ خایهٔ مرغ دو عدد همه بیامیزد و نیم کرم
کند و پشم پاره بدان تر می کند و بکوش اندر
نهد و بعد یک ساعت پشم پاره از کوش برباید
هرچه تولد کرده باشد با پشم بیرون آید

باب جهارم اندر بیماریهاء بینی

بوی نا یافتن اکر سبب ان خلط غلیظ باشد
سر کران بود و از صداع خالی نباشد **علاج**
استفراغ با یاره فیقرا و حب قوقایا پس
غرغره کردن و عطسه آوردن و اکر در منفذ

دیران کوش اعتماد کنند

بینی بسته باشد شونیز و زرنیخ سرخ سوده و بوره
کوبی بهم آمیخته دود می کنند و پیوسته بخار سرکه
ببینی می رساند و زهرهٔ کلنگ و شحم حنظل
و خربق سپید راستا راست بهم بسرشند و مقدار
عدسی بروغن مرزنجوش حل کنند و ببینی برکشند
گند بینی علاج اگر ریش و ناصور نباشد شراب
ریحانی می شویند و سعد و سنبل و گل نسرین
و قصب الذریره و قرنفل کوفته و بیخته بر می کنند
و نافع ترین چیزی بول خران است بدان
می شویند **قرحهٔ بینی** قروح بینی بعضی
خشک باشند و بعضی تر نما باشند بر ظاهر
و باطن و بعضی ریشها پلید باشند و بعضی
بواسیر **علاج** ریش خشک را موم روغن

دهن بینی برمکشند

از مغز ساق گاو و روغن بنفشه و موم صافی
طلی می کنند و اگر تره باشد مالیده زرد چوبه
و پیه مرغ و روغن گل بهم بسرشند و بازد طلی کنند
و ریشهای پلید را پیوسته بصابون می شویند
پس سعد و زعفران و مر و مازو و شب یمانی
و زرنیخ سرخ همه برابر کوفته و بیخته اندر دمند
و اگر دردناک باشند سرب سوخته و اسفیداج
و مرداسنگ و روغن گل در هم گداخته
بهم سرشته طلی می کنند **ناصور** ناصور بینی
بگیرند انار ترش تمام رسیده و بکوبند با پوست
و بفشارند و آب بگیرند و بپزند تا غلیظ شود
و اندر سنگوره (ظرف) مسین کنند که یک شبانه روز آن
انار کوفته باشد و آب کشیده دیگر باره بکوبند

نرم و از ان شیاف کنند و بدان اب انار که
پخته باشند و در سکوره کرده آلوده کنند و بر بینی
اندر نهند تا صور بینی را پاک کند بی درد و بی
رنج لیکن به روزگار دراز **خون آمدن**

علاج م

از بینی ببندانند عصاره بادروج یا عصاره
برگ خرفه با اندکی کافور اندر چکانند و نخست
قیفال بگشایند و مقدار خون تفاریق بیرون
کنند و فتیله بسفیدهٔ خایه مرغ کنند و بورهٔ
زرگران بر وی پراکنند و در بینی نهند و
عصاره سرگین خر نافع بود اندر و شراب
عناب و طفشیل و پاچه سماق پخته و پیست
عدس سود دارد والله اعلم بالصواب

اندر چکانند

و ما سندان

باب پنجم اندر بیماریهاء لب و دهان

و دندان

ضعف و حش

و دندان و کام طریق ترقیدن لب علاج پیه مرغ
با روغن بگداز دو نشاسته و مازو کوفته
و بیخته هم اندر هاون کوبد و بمالد تا هموار
شود و طلی کنند و پوست اندرون خایه مرغ
بر زبر نهند و چند روز بگذارند **دمیده کی
دهان** اگر سرخ بود نخست فصد و حجامت
و چهار رگ زنند پس استفراغ بمالدیان
و طبیخ ملیله زرد پس مضمضه برب توت
و طبیخ سماق و عدس و حب الآس و جلنار
و اگر لعاب بسیار رود اقاقیا در آب عنب
الثعلب حل کنند و اگر سپید گونه بود
حضض اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه
کنند و اکنامه دمیده کی سرخ و سپید را سود کند

دکشتا

و سرکه بر چکانند
بدان مضمضه کنند

دهان م

و اگر سخت سپید باشد نمک سوده با انگبین
بسرشند و اندر دهان گیرند و نگه دارند تا تواند
پس سکنگبین مضمضه کنند یا با بکامه و سعد و مقل
و کبابه و عاقرقرحا بکوبند نرم و در اکامه
کنند و بدان مضمضه کنند و اگر سیاه باشد زرنیخ
زرد و سرخ و بوره و شب یمانی و زاج و قلقطار
و کفک دریا و مازو و آقاقیا و نار پوست
کوفته و بیخته با انگبین بسرشند پس اندر خرقه
خرقه بندند و در گل گیرند و در آتش نهند
تا گل بریان شود پس از گل بیرون کنند
و بکوبند و ببیزند و بدهان اندر پراکنند
پس حب الآس و کزمازو ~~و مازوی سبز~~
~~سورنج~~ اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه
کنند

کنند و اگر بسوزاند روغن گل و گلاب اندر
دهان گیرند **خورده شدن گوشت** بن دندان
و سستی دندان و خون آمدن **علاج** نخست
فصد و حجامت و چهار رگ و مسهل و غرغره
و مضمضه بداروهای خشک چنانک اندر علاج
دمیدگی دهان که سرخ باشد یاد کرده آمده است
پس مازو و نار پوست و شب یمانی و قلقطار
و گل سرخ و برگ سرو و کزمازو و سماق
اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و خورده
شدن گوشت بن دندان انجبار کوفته با سکنگبین
بسرشند و بر بن دندان بمالند گوشت
پوسیده را پاک کند و گوشت درست برویاند
ناخوش بویی دهان اگر ناخوش بویی دهن

علاج

از دندانها بود بخلال و مسواک پاک دارد
و هرگاه که طعام خورد نخست چیزی بباید خاییدن
چون سیب و آبی و مغز بادام تا در میان
دندانها گوشت می ماند و تباه میشود و بوی
دهان ناخوش میکند ازین چیزها اندر ماند پس
چون از طعام فارغ شود بخلال و مسواک
پاک کنند و سنونی بکار دارد ازین نوع

گوشت را جای نباشد که باز ماند

صفت سنون بگیرد سعد مقشر و بکوبد
و ببیزند و بشراب ریحانی بسرشند و اقراص
کنند و بر تابه بر آتش خشک کنند چنانک سوخته
نشود آنگه بکوبند و ببیزند ازین سعد یک اوقیه
نمک اندرانی سه درم کفک دریا سه درم
کزمازو پنج درم عود خام پنج حب الآس درم

بریان کرده و پنج درم قرنفل و جوز بوا و سنبل
از هر یک ده درم همه بکوبند و ببیزند و بیامیزند و ازین
مسواک کنند و محرور را بعوض عود و قرنفل و
صندل و فلفل کنند و اندکی کافور بران یار کنند
و اگر ناخوشی از معده بود اطریفل خورد و شراب
افسنتین و نقیع صبر و ایارج بکار دارد و زرد آلو خام
و نپخته و الفواکه سود دارد

علاج درد دندان

با بگرم و سرد نباید خاید اگر تاب سرد ساکن
شود فصد و حجامت کنند و با قراص بنفشه و حصیر
استفراغ کنند و بسرکه و گلاب غرغره کنند
و برگ مورد بجوشانند و پس بسرکه و گلاب بخایند
مضمضه کنند و رگ زیر زبان و چهار رگ بزنند و
عاقرقرحا و اندکی کافور سوده اندر دندان

کند واکر تاب ساکن شود ایارج فیقرا خورند

کند پس عاقرقرحا و پودنه و سعتر و زنباد

وکلنار و شحم حنظل اندر سرکه بجوشند و بدان

مضمضه کنند و سجرنیا و تریاق اربعه و تریاق

بزرک خورند و اندر بن دندان نهند واکر

تاب سرد و کرم ساکن نشود بکاوزن و نمک کرم کنند

کرده و فلفل و حلتیت و سعد اندر بن دندان

کنند و کندم تخم بادیان بخایند سود دارد واکر

دندان کاواک باشد سجرنیا و تریاق اربعه

و تریاق بزرک و شونیز بریان کرده اندر بن

و بابه که سوده اند بهلکر کاواک دندان

نهند اکر که کرم دربن دندان کرم باشد تخم کندنا و بزر البنج

بکوبد را ستاراست و باموم سرشتند و دود

کند

کنند و دهان باز کند تا بوی دود تا دو دندانها

او برسد و بن دندانها پاک شود **و کند شدن** دندان

... بکیرد ... ده درم فلفل چهار درم

حماما چهار درم مازوی سوخته و ساذج هندی از

هر یکی دو درم بکوبد و بیبیزد و بدان مسواک کند

طرقیدن و پوست باز شدن پوست دهان ... اسبستان اندر علاج

دهان می دارد و دانه آبی و لعاب اسبغول اندر

دهان نکه می دارد و لعابش تجرع می کند

وطعام شوربا مرغ و تابیچه فربه و مسکه و خایه مرغ نیم

برشت خورد **سقوط اللهاة** اکر علامات کرمی

ظاهر بود آب عنب الثعلب و آب انار ترش

وطبیخ سماق و کل سرخ و پوست انار و خرنوب

و حب الآس و کل مازو در دهان می کیرد و بدان

علاج ...

علاج بجای ... صعتر و نمک بمالد ... با بادام تلخ

با موم و نمک ... سیاه ... دندانها علاج

... صح ... آن ... علاج ...

... زبان علاج ... سستی دهان

علاج و ... باشد و علاج

... صح

ضفدع و لهاة

آب غرغره و مضمضه می کند و آب تخم خرفه و آب
کاسنی ثه و آب میوه ها خورد و ذرور گلنار
بکار دارد **صفته** گلنار هشت شب یمانی
چهار درم زعفران ده درم نوشادر و کافور
یک درم بکوبند و ببیزند و بکار دارند و اگر
حرارتی نباشد دانگی نوشادر و دانگی شب
یمانی کوفته و بیخته همچون ذرور گلنار بکار
دارد و قسط با نوشادر کوفته در آعسل کند
و بدان غرغره کند **گرانی زبان** سبب
گرانی زبان خشکی با فراط یا تری با فراط
است علامت خشکی آنست که از پس
استفراغ ها با فراط باشد یا تبهای محرقه بود
یا چیزهای تند و قطاع یا چیزهای تیز و خشک

انزریک

خورده باشد و علامت تری علامت فالج باشد
اگر سبب خشکی جگر بود علامت آنست که استفراغ زائد
افتاده باشند تا ماد تبهای سده محرق باشد
و چیزهای تیز و خشک خورده **علاج** آن بشیر خر
و طبیخ حلبه و طبیخ انجیر غرغره کند و مهدهای گردن
و بناگوش به روغن بنفشه می مالند و اگر سبب
تری بود علامات تری و اسباب آن ظاهر بود
علاج آن همچون علاج فالج باشد و استفراغ
بایارهٔ فیقرا و حب قوقایا بکار داشتن و ماء
الاصول این همچون که یاد کرده آمده است و
هر روز بن زبان را بنوشادر و فلفل و عاقرقرحا
و خردل سوده مالیدن **آویختن دیوجه در
حلق** و علامات آن سوزش باشد و آب دهان

غ

اما انرا که سبب خشکی باشد

باخون آمیخته باشد علاج آنست که خردل
و حلتیت با [illegible] سرکه و نمک غرغره کنند و شونیز
و خردل را بپزند و بحلق اندر دمند و اگر بمعده
فرو رفته باشد دارو ماهی گیر [illegible] از روده پاک
کنند بکار دارند و چون [illegible] ببفتند به طبیخ سماق
سماق و بلوط و [illegible] غیر آن غرغره کنند **خناق** اگر
علامتهای [illegible] خون ظاهر شد فصد کنند و حجامت و رگ
زیر زبان بزنند و بر ساق حجامت کنند و در
اول برب جوز و لعوق رمان غرغره کنند
صفت لعوق [illegible] انار ترش و شیرین دو [illegible]
هر دو اندر آب بپزند و بکوبند و بفشارند و آ[ب]
بگشنند [illegible] سوده و مازو کوفته و گلنار
بپخته [illegible] آب انار نهند و بقوام آرند و بدان غرغره
کنند

علاج
علامة
[illegible]

کنند و اگر در صعب باشد بنفشه تازه و شراب غرغره
کنند و روز دوم با آب گشنیز تر و بنفشه با آب
عنب الثعلب و ~~[illegible]~~ و با آب
بادیان که خیار چنبر و بنفشه در وی حل کرده
باشد و اگر ماده بلغمی باشد و صلابتی پدید آید
غرغره به طبیخ حلبه و انجیر کنند و خمیر ترش و
بنفشه در وی حل کنند ~~با خیار چنبر و بدان~~
~~غرغره کنند~~ و بروغن گاو و ~~گداخته غرغره کنند~~
سود دارد و هر گاه که [illegible] ده شود و ریم
برآید آب گندم با روغن بنفشه و با روغن گاو
بیامیزند و غرغره کنند تا پاک شود پس
بطبیخ سماق و مانند آن چیزهای قابض غرغره
کنند نافع بود **باب ششم اندر زکام و**

غرغره کنند

[illegible] خردل با انجیر [illegible] غرغره کنند [illegible] انجیر [illegible] زرد [illegible] اسپند [illegible] انزروت [illegible] و پلپل [illegible] غرغره [illegible] حلبه [illegible] کنند و بحلق اندر دمند

نزله و سرفه و شوصه و ذات الجنب و
ذات الریه و ضیق النفس زکام گرم علامتها
ان از بینی آب رقیق آید و مقدمه منفذ
بینی را می سوزاند علاج شراب خشخاش
دهند و کشکاب با عناب و سپستان در وی پخته
و تخم خشخاش کوفته بمیختج سرشته با جلاب
و باقلی پسر که ته کرده دود کردن و صندل
و شکر و برگ مورد دود کردن و از پس
سه روز فصد کردن و اگر نزله گرد و ماده
بسینه فرود آرد و سرفه آرد بنفشه پرورده
در آب باقلی یا در آب کشکاب یا در آب
شراب زوفا می دهند و حب السعال نیم اندر
دهن می دارد و اندا که سرفه نباشد فصد
نکنند

گرم

نکنند و اندا که زکام و نزله بسیار افتد استفراغ
بحب قوقایا باید کرد و سه بامداد گرمابه سود
دارد زکام سرد و نزله و سرفه علامتها
ماده که از بینی دماغ فرود آید غلیظ باشد و بدشواری
فرود آید علاج کاورس گندم کرده به می نهند
بسر تا حرارت ان بنفوذ دماغ رسد و سنگهاء گرم
کرده اندر شراب انگور و بخاران ببینی می کشند
و قسط و شونیز و عود و لادن هر کدام حاضر باشد
دود می کنند و تخم کتان بریان کرده و کوفته
باندکی فلفل و انگبین سرشته اندک اندک
می دهند و شونیز برکه ته کرده یک شبانه روز
و بریان کرده و کوفته می بوید و بامداد و شراب
زوفا خورد و مصطبه با معجون زوفا اندر کشکاب

انجیر بستی و میویز منقا و تخم بادیان می
پزند و با انگبین می خورد یا معجون زوفا و
گلنگبین عسلی اندر شراب زوفا سود دارد
و سرفهٔ کهن را هر بامداد تخم بادیان اندر شیر
بجوشانند تا بقوام آید و بخورد و طعام سبوس
آب طبیخ گندم با روغن بادام و شکر یا بانید

یا عسل

صفت و انجیر خشک پزند و گوز مغز سود دارد

و اندر سبوسات تخم
بادیان بشیر پزند و
اندر طبخ گندم بادیان
و زیره

شراب زوفا نسخهٔ تمام بگیرند میویز منقا
و انجیر بستی از هر یکی بیست عدد حلبه و تخم
کرفس و تخم بادیان و بنفشه و پرسیاوشان
و زوفا خشک از هر یکی پنج درم بیخ سوس
ده درم زراوند مدحرج نیم کوفته یک درم
فراسیون پنج درم جمله اندر ده من آب

بپزند

بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و هر بامداد چهار
اوقیه تا سه درم معجون زوفا بدهند **صفت**
معجون زوفا بگیرند زوفا و رب السوس
و پرسیاوشان از هر یک ده درم قند دمانا و
فلفل از هر یکی سه درسنگ مغز بادام تلخ
و زراوند مدحرج و تخم انجره از هر یک پنج
درسنگ همه کوفته و بیخته و با انگبین سرشته
معجون کنند شربتی سه درم **صفت**
حب السعال کدرب السوس و فلفل و تخم
بادیان و تخم کرفس و پرسیاوشان و غافت
و غاریقون از هر یکی یک درسنگ مغز بادام
تلخ پنج درم بایید هفت درم بسرشند و حبها کنند
چنانک رسمست و پیوسته اندر دهن می دارند

صفت معجون [illegible]
[illegible]
[illegible] و بیخته [illegible]
[illegible]
شربتی از حب [illegible]
و از حب استوقدس ده درم

بر آمدن خون بسرفه علاج آنست که گل
ارمنی و گل مختوم اندر عصارهٔ برگ خرفه یا
اندر عصارهٔ برگ بارتنگ لسان الحمل می
دهند و تخم لسان الحمل درمسنگ در عصارهٔ
بدهند و در حالی که خون بر آمدن آغاز کند فصد
کنند و اندک اندک خون بیرون بمقدار قوت برون کنند
و برنج پاک کرده و شسته اندر آب بسیار بپزند
تا آب غلیظ شود و مقدار یک درم کندر سوده
با آن بدهند و یک درمسنگ پنیرمایهٔ خرگوش
اندر آن بمزند بدهند پس شربت اقراص و سفوف
الطین و کهربا و سرطان نهری اندر کشکاب
پخته شود دارد و غذا پاچه بره و حریرهٔ از نشاسته دهند

تنگی نفس علاج ریاضت و پرهیز از هرچه
تری افزاید و از خواب بسیار و شربت سکنجبین
از سرکه زیری باید که عنصل و گاه گاه
کشکاب با اندکی فربیون و بنفخنج و حب
الرشاد کوفته مقدار نیم درمسنگ با انگبین و
روغن بادام مقدار چهار دانگ زراوند
مدحرج و پانید سرشته ناهار باید بدهند و چهار دانگ
سکبینج اندر آب سداب حل کرده سود دارد و شراب
زوفا گرم و معجون زوفا موافق بود و حب
السعال گرم سوسته اندر دهان باید داشت و
استفراغ بحب غاریقون باید کرد **صفت**
حب غاریقون بگیرند غاریقون چهار دانگ و نیم
رب سوس نیم درم شحم حنظل دو دانگ کثیرا
نیم دانگ یکشربت نسخه دیگر غاریقون و تربد سفید

از هر یکی درمسنگی رب السوس و ایارج فیقرا
و فراسیون از هر یک دو دانگ تخم حنظل
و عنزروت و صبر از هر یک چهار دانگ شربتی
سه درم **صفت حب السعال** رب السوس پنج درم
فلفل و قردمانا و مغز بادام تلخ از هر یک دو
درم حلتیت یک درم اندر ماء العسل کنند و
و بسرشند و حبها کنند **ذات الریه** و ذات
الجنب و شوصه ذات الریه اماس شش باشد
علامتها تب گرم و تنگی نفس و سرخی رخسار
و گرانی سینه و نفث باکف و ذات الجنب
برسام باشد یعنی اماس عضلها پهلوها و سینه
و شوصه اماس حجاب و عضلها که او آن باشد
یا اماس معالیق جگر و سپرز علامتها تب و دشوار

صفت معجونی که آلات دم زدن را
پاک کند و ادرار بول کند و سپرز را
سود دارد بگیرند مویز دانه بیرون
کرده بیست و پنج درم زعفران و سنبل
و پلپل و دارچینی از هر یک درمی
قصب الذریره و [illegible]
و مثقل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا اماس سعالیه

سعال

دم زدن و درد خلنده **علاج** نخست فصد باید
کرد و ماء الشعیر دادن با شراب بنفشه و روغن
بادام و بر آن اختصار کردن تا چهار روز اگر
نفث آغاز کند اندر ماء الشعیر عناب و سپستان
و مویز دانه بیرون کرده و انجیر بستی و بیخ سوس و بنفشه
می باید پخت و اگر نفث دشوارتر و کمتر باشد
طبیخ زوفا می دهند بدین صفت عناب بیست
عدد سپستان پنجاه عدد و بنفشه پنج درمسنگ
بیخ سوس ده درم بیخ خطمی ده درم تخم خطمی پنج
درم مویز دانه بیرون کرده ده درم کشک
جو ده درم بپزد چنانکه رسم است و با شراب
بنفشه دهند یا با گلاب و شکر و ضمادی از
ازبانونه و آرد جو و بیخ خطمی و بیخ سوس

وبنفشه با روغن بادام و موم صافی کرده بران
موضع میکنند و می نهند و غذا اسبغول اب
باشکر و روغن بادام و اسفناخ بطبیخ عناب
والو سیاه و بنفشه ولسان الثور و بیخ سوسن
وبیخ خطمی و سبستان و ترنجبین و فلوس خیار
چنبر کنند نافع باشد **باب هفتم اندر**
بیماریهای دل دل سرد (سردی مزاج دل) علامتها رنگ روی
همچون رنگ ارزیز باشد و تازگی و رونق
رفته باشد و گرانی و کسلانی ارد **علاج** تنها
ریحانی مقدار معتدل ودواء المسک و تریاق
بزرگ و مثرودیطوس و مبدل المزاج و نوش
دارو بکار دارد و گوارش عنبر موافق باشد
واگر تری غلبه دارد نخست قی فرمایند یا

هیبه

گرمی مزاج دل

مسهل دهند پس این شربتها دهند ~~دل گرم~~
علامت تشنگی و خفقان و راحت یافتن از
هوای خنک و اب سرد **علاج** اگر علامت
خون ظاهر باشد از دست رگ باسلیق بگشایند
و شراب حماض ترنج و شراب سیب ترش
واب انار ترش و آب خیار ترش و قرص کافور
و شراب صندل و کافور و گلاب باعصاره سیب
وانی برسینه می نهند و پیراهنی بصندل و گلاب
الوده پوشند و شربتها و قرصهای خنک همه باشند
زعفران ولسان الثور سازند واگر تب باشد
دوغ ترش سود مند باشد باندکی طباشیر و
کشنیز خشک **سوء المزاج خشک** علامتها خشکی
دهان و تشنگی و بی خوابی و لاغر شدن و بی

چپ
و شیرین
و صندل
ترش
خاصه
اندر دل

طاقتی اندر حرکتها و باشد که سرفه خشک

پدید آید و رنجور شود و نزار اندک و دود

اندک علاج او همچون علاج تب دق باشد شیر

خر و کشکاب و آب انار شیرین همه با روغن

بادام می دهند یا روغن بنفشه و روغن

مغز کدو (دانه و بر روغن بنفشه) اندر سینه و پهلوها می مالند و اندر آب

می نشینند چنانک اندر علاج دق یاد کرده ایم

باب هشتم اندر بیماریهای معده

درد معده گرم علامتهاش تشنگی و راحت یافتن

از شربتهای خنک علاج اگر در معده گرانی

باشد قی کنند با آب گرم و سکنگبین و کشکاب

و از پس قی سکنگبین سفرجلی دهند و شراب

صندل و شراب انار ترش و شراب ریواج

با کمی آمیخته

و شراب لیمو و شراب حماض و اگر ماده اندر قعر

معده باشد قی دشوار باشد استفراغ کنند بطبیخ

هلیله زرد یا بحب صبر و یا بایارج فیقرا و هلیله

زرد راستانه است بهم بسرشند مقدار دو درم

سود دارد و ماء الرمانین سخت موافق بود

خاصه با شیر خشت درد معده سرد علامتها گرسنگی

رود از و د باشد و آروغ ترش و بادها اندر

شکم و تشنگی نبود علاج اگر اندر معده گرانی

باید قی کنند بطبیخ شبت و سکنگبین عسلی

و مانند آن پس چند گرت ایارج فیقرا خورد

و اگر باستفراغ قوی تر حاجت آید حب

اسطمخیقون دهند و هر بامدادی ماء الاصول

دهند با روغن بادام تلخ و کلنگبین اندر جلاب

گرم با گلاب گرم که اندر وی عود و قرنفل و
مصطکی جوشیده باشند با معجونهاء گرم چون کمونی
و فلافلی و سجزنیا و فیدا ذیقون و زنجبیل پرورده
و دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق بزرگ
این معجونها از پس استفراغ بکار دارند و مسهله
وگوارش عود و اقراص گل سود دارد **صفت**
اقراص گل بگیرند گل سرخ سه درم عود خام
و مصطکی و سنبل و اذخر و سلیخه و دارچینی
و افسنتین رومی از هر یک درمسنگی کوفته
و بیخته بشراب کهن بسرشند و اقراص کنند
از یک مثقال هر بامداد یک قرص با گلنگبین
بسرشند و در طبیخ بنفشه انیسون دهند و ضماد وی
از عود و سعد و سنبل و مصطکی و اذخر و افسنتین

و قصب الذریره بعصاره آبی یا شراب آبی سرشته
بر معده می نهند و اگر داروی ها را نخست بشراب
ریحانی ترکنند و آنرا در آتش بریان کنند و
داروها بگوشت آبی بسرشند و گرم بر معده
نهند سخت صواب باشد و روغن مصطکی مالیدن
سخت سود دارد ضعیفی قوت و شهوت طعام
نابودن را **علاج** هر بامداد بریاضت معتدل
و از پس ریاضت گرمابه و مالیدن و ترنج
پرورده و زنجبیل پرورده بکار داشتن و اندر
طعامها سرکه و پیاز سرکه پرورده و سیر سرکه
پرورده و شلغم سرکه شهوت را بجنباند و
شراب بوده تا انار ترش کنند و سکنگبین
سفرجلی و پست جو با اندکی سرکه و آب شهوت

معده

محرور را بجنباند و ماهی تابه شهوت پدید آرد
و بوی بره بریان و مرغ بریان گرم و بوی
نان خانگی گرم شهوت پدید آرد و گاه باشد که
ایارج فیقرا سود دارد. جوع کلبی این
علتی است که مردم را هر ساعت بطعام حاجت
آید و سبب آن اندر بیشتر حالها سردی معده
باشد و علاج و علامت آن یاد کرده آمده است
و باشد که سبب بسیاری سودا باشد که معده برآید
بلغم
و علاج آن فصد باسلیق و اسلیم باشد و گوارش
خوزی بکار داشتن و استفراغ و دیگر علاجها
در باب مالیخولیا باید جست و گاه باشد که
سبب سردی معده نزله دماغی باشد و علاج
آن ایارهٔ فیقرا باشد و حب قوقایا و علاج

نزله چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آمده است
جوع بقری این علت بیشتری پس از
شهوت کلبی افتد و جوع البقر از بهر آن گویند
که این علت گاو را بسیار افتد و این گرسنگی همه اندام
باشد چنانکه همه اندامها بغذا حاجتمند باشند
و معده غذا نخواهد علامتها نخست شهوت
کلبی و اسهال بوده باشد و سبب اسهال رگها
رگها تهی گشته باشند و قوت ساقط شود و گاه گاه
غشی افتد و گاه باشد که سبب غشی بلغمی زجاجی
باشد که فم معده را سستی گرانی کند و مزاج آن
تباه کند و قوت جاذبه را بطریق استرخا از
کار باز دارد و شهوت باطل کند و بدان سبب
اندامها گرسنه بماند و قوت ساقط شود

وعلاج مشکل کردد از بهر آنک تنقیه معده حاجت
اید وضعف از استفراغ باز دارد واین علت
مردم سردمزاج را وکسانی را افتد که اندر سهر
ما بسیار کنند **علاج** قوت را بماء اللحم ونان
که بشراب ریحانی ثرید کنند وببویهای خوش
جون بوی سیب وبوی آبی وبوی مورد وبوی عود و
مشک وبوی مرغ بریان وتیهوبان وبوی
نان خانکی کرم نکاه دارند همه شهوت بدین
تدبیر بدید آید وهم قوت بر جای بماند واکر
حرارتی بدید آید بوی کلاب وکافور وصندل
سود دارد واکر غشی افتد رخسار او بشکنند وموی
صدغ او بکشند وآوازهای قوی ناکاه بسمع
او رسانند جون آواز بوق وآواز جنکی

> وشراب ریحانی که اندکی زیره اندر وی افکنده باشند با حب الآس بکار دارند

جهان سفالی که از بام بیفتد وجون بیدار شود
ماء اللحم با شراب ریحانی در حلق او جکانند
خاصه ~~شرابی که در وی اندکی زیره یا حب~~
~~فرغار کرده باشند وماء اللحم دهند~~ وضماد
از لادن وپشک وسعد وسنبل ومصطکی و
وعود وعنبر وآب برک مورد تر وآب سیب
وآبی بر معده او نهند **آرزوی کل خوردن**
وماننداین سبب این خلطها بد باشد اندر
معده علاج قی باید فرمود وایارج
فیقرا دادن وشراب افسنتین وهر بامداد
مقداری مصطکی وزیره ونانخواه بخاید و
کلشکر بخورد واز پس آن طعام نیز اندکی
بخاید یا کلشکر واکر این عارضه زنان آبستن را

افتد او را قی نشاید فرمود که خود افتد و
باسانی بر آید و از پس قی معده را بکوارش
عود قوت دهند **فواق امتلائی** علامتها
انچه سبب آن مادۀ غلیظ باشد اندر معده
عادتها و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهند
علاج قی باید فرمود بماهی شور و ترب و سکنگبین
عسلی و آب شبث و لوبیا و سرخ و از پس
قی انجدان و جندبیدستر بوییدن و کندر
و راسن و زیره و نانخواه و سعتر و پودنه
خاییدن و اندر طعام بکار داشتن و معده
را بایارج فیقرا پاک کردن پس از آنک
قی کرده باشد و از پس ایاره سنخ نیا و فندا دیقون
و تریاق اربعه و تریاق بزرگ سود دارد

ومیبه

دکمونه

فواق خشک علامتها ~~فواق خشک~~ آنک از خشکی افتد از
پس استفراغ بسیار افتد چون قی با اسراف
و اسهال بسیار و از پس هیضه و طث و مانند
آن و از پس جماع بسیار **علاج** شیر تازه و
کشکاب غلیظ با روغن بادام ~~و شکر با روغن و~~
~~بنفشه و شکر و آب انار ترش شیرین با روغن~~
بادام و ضمادی از بنفشه و خطمی و بیه مرغ
و روغن بنفشه و موم صافی بر نهادهای کردن
و معده نهادن و همه مفاصل بروغن بنفشه
چرب کردن و ماء اللحم دادن و خایه مرغ نیم
برشت و کشکاب غلیظ با روغن بادام
منش گشتن و قی بسیار علامتها آنک سبب
مادۀ صفرایی باشد تلخی دهان و تشنگی پیوسته

باشد و اگر مادّه بلغمی باشد اثر تشنگی و تلخی
نباشد ولیکن دهان پر آب می شود و طعم
دهان خوش باشد **علاج** اگر مادّه صفراوی
باشد قی باید کرد بسکنگبین و طبیخ شبت و اگر قی
نتواند کرد ایارج فیقرا و سقمونیا باید داد و
از پس استفراغ آب انار ترش و شیرین
دادن و شراب غوره و ضمادی از صندل
و لادن و سک و گل سرخ و کافور و آبی
و آب سیب و آب برگ مورد تر بر فم معده
نهادن و اگر مادّه بلغمی باشد قی فرمایند و ایارج فیقرا
بسکنجبین عسلی سرشته دهند پس شراب
پودنه و میبه بکار دارند و پوست سنگ
دان مرغ آنکه اندرون سنگدان باشد

سکری و آب گرم

از سنگدان جدا کنند و پاک بشویند و یک زمان
بنهند تا خشک شود بکوبند و ببیزند و با مصطکی دخیر بوا برار
و قدری شکر و سفوف کنند و بخورند و محرور را
سنگدان با گل سرخ و شکر دهند سود دارد **هیضه**
علاج هرگاه که حس آن بیابد که طعام اندر
معده تباه می شود قی باید کردن و معده را
پاک کردن و اگر قی دشوار افتد معده را
گرم دارند و روغن مصطکی و مانند آن
طلی کنند و پوست سمور بر معده فرو بندند بپوشند
و بتکلف خواب کنند و بخسپند و طعام نخورند
و به گرسنگی کمونی خورد و اقراص عود
و مردم محرور را ضمادی از صندل و گل سرخ
و کافور و مورد و آبی و سیب بر معده نهند

گرم کرده
و مانند آن گرم کرده

از پس آن که قی کرده باشند ضمادی از آرد
جو و نان خشک با آب برگ مورد بسرشته [margin: در معده نهند]
و آب انار و آب سیب ترش کوهی و آب
آبی ترش سود دارد و آبهای مدیفه را
اقراص کنند و اقراص راسن و اقراص
حب الاس باز دارد و من فلونیا رومی
دادم باز داشت فی الحال **صفت**
اقراص عود بگیرند قرنفل و کبابه از هر یکی
یک درمسنگ مصطکی و سنبل از هر یکی درم
و نیم ~~یک درمسنگ~~ عود خام چهار درمسنگ
شکر چند و زن هر شربت یک مثقال با شراب
سیب یا با گلشکر **صفت** اقراص راسن
که خواب آرد و هیضه ساکن کند بگیرند قرنفل

ده درم سک یک درمسنگ خرفه دو درمسنگ
راسن یک درم و نیم مصطکی و افتیمون و پوست
بیخ لفاح از هر یکی یک درمسنگ و نیم این جمله [margin: اقراص کنند]
ده شربت باشد بخواباند و هیضه را ساکن
اماس معده بیشتر از غلبه خون باشد یا از
صفرا علامتها تب گرم و درشتی زبان و تبش
گشتن و اگر صفرا ~~غلیظ تر~~ [غالب تر] بود دهان تلخ باشد
و تشنگی صعب اگر اماس خونی باشد نخست
رگ باسلیق زنند و آب انار دهند و ضمادی
از صندل و فوفل و آبی و سیب و آب مورد تر
و تراشه کدو و ترو برگ خرفه و کوک و کسنی تر بر
معده نهند و غذا باز گیرند و بر کشکاب اقتصار
کنند و آب شراب بنفشه و شراب نیلوفر و

شراب انار دهند و از پس چهار روز آب
کشنیز و آب عنب الثعلب دهند جوشانیده
و صافی کرده و چهار درسنک فلوس خیار چنبر
در وی حل کرده و یک حبه زعفران و از
پس هفت روز آب کرفس و آب بادیان
با این شربت بیامیزد و اگر طبع نرم باشد
بجای فلوس خیار چنبر قرص طباشیر دهند
و ضماد از پس هفت روز از بنفشه و خطمی و برگ
عنب الثعلب و بابونه و آرد جو و بیخ سوسن
و اکلیل الملک سازند و با موم روغن سرشته
و لختی زعفران ترکیب در ضماد حلبه و لعاب
تخم کتان و سنبل و سعد زیادت کنند و اگر
آماس کهن کرده اند تا ضماد مقل و اشق و

کنند و با خو

تخ

تخم کرنب و مصطکی و حب البان زیادت
کنند: و اقراص [illegible] سنبل دهند و غرغره
از ماش مقشر سازند و حسو از آرد جو باقلی
و سبوس آب صفت بکیرند قماح الاذخر
و سلیخه و کل سرخ و ریوند چینی و قصب الذریره
و سنبل از هر یکی سه درم مصطکی دو درم اشق
یک درم شربت یک مثقال با میبختج و کلنکبین
بخورد و اگر بدان حاجت آید که پخته شود اشق
کند پس از آن کی تب را زایل کرده باشد
و در دسا کن کرفته و اماس مانده شیر تازه می دهند
هر ساعت و طبیخ انجیر و لعاب تخم کتان و لعاب
حلبه از هر یکی ده درم بهم آمیخته و چهار درم
خمیر ترش و دو دانک زعفران و دو دانک

اقراص سنبل

و سر

صبر در وی حل کرده و اگر هنوز تب می آید
خمیر ترش و فلوس خیار چنبر اندر آب گرم
می دهند و بجای آب جلاب دهند و هرگاه که
سهر کرده باشند و اماس فرو نشسته و ریم پدید
آید ماء العسل بجلاب می دهند و هرگاه که پاک
شود بگیرد کندر و دم الاخوین از هر یک پنج
درم گل سرخ و گلنار و کهربا از هر یک دو درم یکدرم
گل ارمنی سه درم جمله بکوبد و ببیزد و شربت
تا یک مثقال با رب سیب یا رب آبی
با صمغ خورند

بثرها که در معده پدید اید علامت
تشنگی صعب باشد و دهان نیز دمیده شود علاج
دوغ ترش سود دارد و با یک درم طباشیر
و یک درم بزر الحماض می دهند بامداد

و باقی علاج دهان دمیدگی باشد باب نهم اندر
انواع اسهال اسهال صفراوی علامتش
سوختن اندامها باشد و تشنگی و هنوز زرد و
باشد که تب آید علاج اقراص طباشیر با رب
آبی ترش بامداد و شبانگاه اسبغول بریان
کرده و گل ارمنی و صمغ عربی با رب آبی و آب
سرد و اگر تب نباشد دوغ ترش پالوده
با طباشیر و بزر الحماض از هر یک یک درم و غذا
عدس مقشر اندر آب پخته سه بار و آب از وی
ریخته چهارم بار با آب غوره یا با آب انار ترش
مغز بادام بریان کرده و یا چه بره بسماق
پخته صفت قرص طباشیر طباشیر و سماق
از هر یکی پنج درم تخم حماض بریان کرده گل دو درم

حرارت و براز رقیق
دهند هم
و گل ارمنی
سود دارد
و جبره
و کوارش سماق سود دارد

تخم خرفه بریان کرده و جلنار از هر یک سه درم
صمغ بریان کرده شربتی دو درم سنگ و خوردن
سود دارد **صفت** نوعی دیگر سماق بیست درم
و جفت جو و خرنوب شامی از هر یکی هفت
درم بشراب سیب ترش یا بشراب آبی بسرشند
اسهال صفرا و بلغم علامتها اندر براز پدید آید
علاج سماق و حب الاس و گرمازو و شک
از هر یکی یک درم هلیله زرد پنج درم پیچ کرس
سنبل همه کوفته و بیخته و دو درم حب الرشاد کوفته
بریان کرده شربتی دو درم با آب گرم بدهند
و تخم خشخاش سفید و کندر از هر یکی راستا
راست نرم بکوبند و مقدار یک کف با
یا شراب آبی بدهند اسهال کهن باز دارد

هشت درم

گوارش سماق

و کعک بغدادی و پست سیب

با شراب مورد یا شراب [illegible] و دو درم تخم [illegible] و یک درم انیسون هر دو بریان کرده و باز پوست کوفته و بیخته نیم درم دم الاخوین [illegible] آهنگران بدهند [illegible] بود

شراب مورد [illegible]

اسهال بلغمی علامتها [illegible] کوفته [illegible]

و کندر

[illegible] علاج [illegible] دو درم حب الرشاد [illegible] بریان کرده

و کندر رومی و زعفران و سندروس و
افیون راستا راست بکوبند و حب کنند
شربت نیم درم سنگ **حب دیگر** بگیرند
و دارچینی و افیون و جند بیدستر بدانه حب
کنند همچون فلفل شربتی هفت حب و کودکان
دو یا سه حب **اسهال بلغم و صفرا** را دو
درم بیان الحمل و یک درم انیسون هر دو
بریان کرده و باز پوست کوفته و بیخته نیم درم
دم الاخوین این یک شربت در آب آهن
گداخته بدهند **اسهال سودایی** علامت
مزاج سودایی سودا داشتن طعامها جرب است
علاج رگ باسلیق یا اسلیم بزنند از دست
چپ و بگیرند انار دانه بریان کرده

اسهال بلغمی باز دارد

نرا

درم بهمن سرخ بریان کرده و دو درم تخم
شاه‌سفرغم بریان کرده و دو درم سنک و رزن باد
بریان کرده یک درم کهربا و دو درم شربتی سه
درم سنک باکباب جکر شراب مورد اسهال
خون علاج اقراص کهربا و رب آبی دهند
و دو درم طباشیر اندر شراب مورد دهند و دو
درم تخم لسان الحمل بریان کرده و در آب لسان
الحمل یا در آب شراب آبی و دو درم سنک
حب الآس و دو درم سنک تخم کشنیز و گل
هر دو درم کوفته و بیخته سفوف کنند اسهال
خون را خداوند بواسیر آید دارد و طعام اندر
همه انواع یا بچه دهند و کاروس پوست کنده
یا ازان پرند کنند و برنج بشیره بادام پخته و کوشت

از تخم بالکه کرده

و اروند کم مرغ بیمرشت

بریان کرده

تذرو

تذرو و کوشت کبک به ترشی سماق و انار دان
بریان کرده سود دارد زحیر علاج زرده
خایه مرغ نیم‌بر و روغن گل بیامیزند و مرداسنک
مغسول و صمغ عربی و اسفیداج بدان بسرشند
وطلی کنند و حمولی سازند و شیاف زحیر بکار
دارند و مقلیاثا دهند و اگر تب نباشد نان اندر
شیر تازه تر کنند سود دارد و اگر سبب
زحیر سرما باشد حب الرشاد باب گرم دهند
و کوکرد با بیه بز بسرشند و دود کنند چنانک
رسم است و بکیرند کوز مغز بادام بریان کرده
سه درم سنک نانخواه یک درم کنند نیم درم
بکوبند و سفوف کنند و به خشت و تابه کرم
نشستن سود دارد و بر ارزن و نمک گرم

خام

کرده نشستن

وتولد کرمها قولنج با

باب دهم اندر انواع قولنج اماس

علامتها تب گرم و تشنگی و احتباس علاج
اگر قوت قوی باشد نخست رگ باسلیق
زنند و اگر حاجت آید رگ صافن نیز زنند و آب
کسنه و آب عنب الثعلب و آب کاکنج و
آب آلو با فلوس خیار چنبر و روغن بادام
می دهند و اگر درین شربتها قدری سقمونیا
حل کرده دهند صواب باشد و بکشکاب و روغن بابونه
حقنه کنند و ضماد از بنفشه و خطمی و آرد جو بابونه
و اکلیل الملک و موم و روغن بنفشه بر شکم می نهد
قولنجی که از خلطی غلیظ باشد علامتها درد و
گرانی باشد و اسباب تولد خلط غلیظ از
از پیش رفته باشد و علامت باد غلیظ درد عظیم

دوم حاجت

و باد غلیظ هم
اما علامت خلط غلیظ هم

باشد

باشد و بدان ماند که روده را بمثقب سوراخ
میکنند علاج حقنه تیز و شیاف تیز صفت
حقنه تیز که قولنج بادی و بلغمی بگشاید بگیرند تخم
بادیان و تخم کرفس و انیسون و تخم شبت از
هر یک سه درم در آب بپزند و بپالایند و
هفت درم بوره نان و ده درم بانید در وی حل کنند
و ده درم روغن کنجد یا معصفر با وی بیامیزند
و حقنه کنند صفت حبی که قولنج بگشاید
در حال بگیرند سکبینج ده درم شحم حنظل ده درم
سقمونیا ده سه درم و دو دانگ سکبینج را با آب
سداب حل کنند و داروها بدو بسرشند و حب
کنند شربتی دو درم و تا نخست بحقنه و شیاف
راه کشاده نکنند داروی مسهل ندهند و

کنند یا

ثقلی

تیز

صفت شیاف که قولنج بلغمی و بادی را بگشاید بگیرند شحم حنظل و بوره ارمنی [illegible] سقمونیا [illegible] کنند [illegible]

رنجه

اگر غثیان دارد سفرجلی مسهل دهد یا معجون
الراحه **صفت معجون** الراحه بگیرند مصطکی
و قرنفل و زنجبیل و بلبل و دار فلفل و جوز
بوا از هر یک دو درم کوفته و بیخته سقمونیا نیم
درم همه را در جلاب حل کنند که از آب آبی
و شکر ساخته باشند و بسرشند شربت دو درم
صفت حبی که زودتر از همه اطلاق کند
بگیرد شحم حنظل دو درم سقمونیا یک درم مصطکی
نیم درم گشنیز دانگی یکدم انیسون نیم درم
باب کرفس حب کنند شربتی یک درم تا مثقالی
نوعی دیگر قولنج است که از آن ~~تولد کند~~ که در
روده‌ها کرم تولد کند و تندی ثفل روده‌ها بمزند
تا بدان سبب طبع خشک شود علامت

وقرنه
غلیظ
تولد کرمها
افتد که

تولد

تولد کننده کرم آنست که گاه گاه اندر ثفل کرم ظاهر
شود و اجابت بی درد و بی خلیدن باشد و رنگ روی
زرد و تیره شود و قوت ضعیف و خداوند علت
زود گرسنه شود از بهر آنک هر چه بود کرمها فرود آید
کرمان بخورند و روده‌ها را گزیدن گیرند و بدان
سبب گرسنگی و پیچش ناف و دغدغه و غثیان
پدید آید و لا خواب و بیداری بترتیب نباشد
و در خواب دندانها بهم می ساید و از دهان
لعاب رود **علاج** بگیرند ترمس و برنگ
کابلی مقشر و سیر حسن و قنبیل از هر یکی پنج درم تربد
سپید محکوک پانزده درم بکوبند و ببیزند
و پنج درم شیر تازه بدهند و نیز بگیرند برنگ
کابلی مقشر هفت درم خرما و گوز مغز از هر یکی هفت

شیح و
از این جمله با هم
ترکوسنگی

درم هر یکی هر سه بکوبند و بهم بسرشند و شبانگه
بر گرسنگی بخورند و بخسبند بامداد کرم کدو دانه
را پاک کند و پس از ان یک شربت ایارهٔ فیقرا
بدهند اندر شب دیگر و پس از ان استفراغ نیک
بیفتد هر بامداد پنج درم اطریفل بخورند بناشتا تا ماده
تولد کرمان را پاک کند باذن الله عز و جل و
بگیرند صبر و زهره گاو و آب پودنه را راستا
راست و پنبه پارهٔ بدان تر کنند و بر دارند کرمان
خرد پاک کنند و کودکان را باید برگ شفتالو
کوفته بر شکم ضماد کنند و زهره گاو و قطران و
و بیه گوزن و سعتر و ترمس بهم بسرشند و بر ناف
طلی کنند و شونیز بسرکه بسایند و طلی کنند

استفراغ

باب یازدهم در بیماریهاء مقعد

بیرون

بیرون آمدن مقعد علاج گل سرخ و نار پوست
و مازو و برگ مورد و خرنوب در آب بپزند
و دران آب بنشینند پس گلنار و مازو و نار پوست
و صدف سوخته و اقاقیا و شب یمانی و اسفیداج
همه کوفته و بیخته بران موضع بر اکنند و ببندند چنانک
رسمست و خداوند مزاج سرد را داروها اندر
شراب قابض بزند و مرزنگوش زیادت کنند
و اگر مقعد بیرون اید و ریش باشد بشراب
قابض که داروهاء قابض در وی پخته باشند
بشویند و سرب سوخته و شسته بگیرند ده درم
گل سرخ و سماق از هر یکی پنج درم مر دو درم
و نیم بکوبند و ببیزند و بدان موضع بر اکنند و
ببندند **شقاق** طریق درین بیماری شرح را شقاق

کویند کاه باشد که سبب آن خشکی مزاج باشد
وکاه باشد که رکها ممتلی کردد ودهنهای رک
بط قد علاج اکر سبب امتلاء رکها باشد تاماس
رک باسلیق یا صافن یا بض بزنند یا بمیان
هردو سرین حجامت کنند واکر اماس وحرارتی
باشد سپیده خایهٔ مرغ وروغن کل اندر هاون
سرب بسایند تا سیاه شود وطلی کنند ومرهم کافور
بکار دارند واکر حرارت قوی نباشد مرهم مقل
بکار دارند ومغز ساق کاو با خمیر چوب پیند و
مرهم کنند خداوند مزاج خشک را سود دارد
خارش مقعد اکر سبب خارش کرم خورد
باشد علاج آن یاد کرده آمده است واکر سبب
کرم نباشد خارش سوزان باشد مقدمهٔ باسور

علاج رک باسلیق باید زد وبمیان دو سرین
حجامت کردن وبمطبوخ افتیمون استفراغ باید
واز طعامهای سوداییی پرهیز کردن وان موضع
را بروغن مغز زردآلوء تلخ که مقل را در وی
حل کرده باشند چرب کردن **بواسیر**
سبب این علت غلبهٔ خون سودا باشد علامتها انچه
از خون کرم وصفرا باشد یا خلیدن یا سوختن سخت باشد
وانچه از خون غلیظ باشد خلیدن وسوزش کمتر
باشد لیکن کرانی بیشتر بود وباد وباسور بادی غلیظ
باشد باقراقر اندر شکم وناف پدید آید وکاهی
بجانب زهار وخایه وقضیب فرو داید وکاهی
بپشت ونیف وکتف برآید وکاهی اسهال خون اید
وکاهی شکم باز کیرد ودردی قرار همچون درد

قولنج تولد کند و گاهی درد اندامها پدید آید و از
مفاصل و زانو هنگام برخاستن و بنشستن آواز
همی آید اندر ابتدا بتازی فرقعه گویند علاج اگر خون
صفرایی باشد نخست رگ باسلیق بزنند پس
بمطبوخ هلیله و سپستان و عناب و آلوی سیاه
و خیار چنبر استفراغ و اطریفل کوچک و اطریفل
اوسط بکار دارند و اگر خون روان باشد
و غلیظ باشد و بی درد باشد و بوقتی آید باز
نشاید داشت الا که قوت ضعیف می شود و
گاه که خواهد که باز دارند اقراص دهند و
معجون خبث الحدید و حب مقل ببین صفت حب مقل
بگیرند ~~پوست هلیله~~ ~~...~~ هلیله کابلی بریان
کرده به روغن گاو سی درم کهربا پانزده درم مقل ازرق

کند

معلوم

جهل

جهل و پنج درم مقل را در آب کنند تا حل شود و داروها
بدان بسرشند و حب کنند شربت به یاندازه دو
درم و اندر طبیخ داروهای قابض نشینند بگیرند
مازو و گرمازو و کندر رومی و اقاقیا و سفیدآب
را ساراست کوفته و بیخته و ان موضع را بتابند
بشوید و این دارو به بهر او طلی پر کنند و ببندد
و اگر باسور بدان گونه باشد هم نخست رگ
زنند پس مطبوخ افتیمون دهند و **علاج** اصحاب
سودا بکار دارند و هلیله پرورده سخت موافق باشد
و اگر دردناک باشد بگیرند موم و دیاخلیون و روغن
گل و اندکی زعفران و اندکی افیون همه اندر
بیکجا بسرشند و می نهند و بابونه و اکلیل الملک
و اندکی زعفران بلعاب تخم کتان بسرشند و بر نهند

قوی

و اگر باسور ... باشد و درد
سخت کند و اندر ...
... زنند صح

و روغن زرد آلوی تلخ و روغن کدو مان شتر طلی
کنند پس بگیرند آب پیاز خام و پشم پارهٔ بدان
تر کنند و بخویشتن بر دارند و یک زمان صبر
کنند گشاده شود و درد ساکن شود و نیز بگیرند
شحم حنظل و مغز بادام تلخ راستا راست بکوبند
و ببیزند و شیاف کنند و هر ساعت یکی بنهند تا اثر

یک ساعت یک شیاف بنهند

صفت داروی که باسور را خشک کند و
بریزاند بگیرند مار افعی از جایگهی که از آب
دور باشد و سر و دنبال او بیفکنند و شکم او پاک
کنند و بشویند و بپزند تا مهرا شود و سر با تیلیه بکوشید
دارند پس روغن زیت بر افکنند و می
جوشانند تا آب برود و روغن بماند آن روغن
نگاه دارند و طلی می کنند خشک کند و بریزاند بادن

الله

الله عز و جل اهرز می گوید باسور را بروغن
زیت چرب کنند و اشنان سبز کوفته و بیخته
برو می پاکنند خشک کند و بریزاند **صفت**
داروی که باد باسور را بشکند بگیرند هلیله سیاه
و بلیله و امله و شیطرج هندی و عاقرقرحا و
نوشادر و فلفل و دار فلفل و تخم گندنا و مقل
راستا راست همه بکوبند و ببیزند مقل را باب موبز حل
کنند تا حل شود و دارو ها بدان بسرشند شربت

و حب کنند

سه درم

باب دوازدهم اندر بیماریهای جگر

جگر گرم علامتها تشنگی بسیار و حرارت اندر
جانب راست و موضع جگر بود علاج رگ باسلیق
زدن و سحرگاه آب تخم خرفه و سکنگبین دادن
و چاشتگاه کشکاب بروغن بادام دادن و از

پس چهار روز یا هفت روز آب کشنیز و آب
عنب الثعلب دهند و طبع را بآب میوها نرم دارند
و بفلوس خیار چنبر اندر آب کشنیز گداخته و
شراب انار و آب انار و شراب آب زرشک
سود دارد و اگر طبع نرم باشد اقراص طباشیر
دهند و ضمادها از صندل و گل سرخ و تراشه
کدوی تر و آب کوک و آب عنب الثعلب
و آب برگ مورد با مقداری دارچینی و مصطکی
حالی بکند ارسند و بر جگر می نهند (بروی کنند) **جگر** سرد را
علامتها زبان سپید بود و رنگ روی رصاصی
و بول غلیظ سفید باشد و اشتها طعام زود دیر
آید ولکن دشوار گوارد و بباید دانست که اسهال
غالب با بسیاری شهوت نشان سردی جگر

باشد

باشد و با سقوط شهوت نشان گرمی و ضعف جگر
باشد **علاج** اما جگر سرد را ماء الاصول دادن
با روغن بادام تلخ و روغن فستق و دو دانگ
جگر گرگ خشک کرده و کوفته و دانگی ریوند چینی (یک درم گلکلس سرشته)
با سه درم سنگ شکر با گلنکبین سخت موافق باشد
خاصه اگر سه بامداد بدهند از بهر آنک از جگرهای
جانوران هیچ معتدل تر و با جگر مردم ملایم تر
از جگر گرگ نیست و اگر سه شب بوقت خواب
ناشتا دهند صواب باشد (سود دارد) و شیر شتر عرابی (بزرگ)
اخلاط سرد را باسهال و ادرار بول پاک کند
و سده بگشاید خاصه اگر شیر با اندکی بول شتر
دهند و ضمادی بر نهند بدین صفت بگیرند
مصطکی و صبر و افسنتین از هر یکی دو درم گل

سرخ پنج درم عود خام و سنبل و مشک از هر یکی
سه درم زعفران یک درم با موم و روغن مورد
بسرشند و بر جگر نهند

باب سیزدهم اندر بیماریهای سپرز

درد سپرز گرم علامتها
حرارت اندر جانب چپ باشد و تشنگی غالب
باشد و دلیل رنگین **علاج** رگ باسلیق
زنند و اسلیم از دست چپ و آب کاسنی و آب
بادیان هر دو بهم آمیخته دهند و آب عنب الثعلب
و آب کرفس از هر یکی ده اوقیه بهم آمیخته می
دهند و استفراغ بداروهای مسهل اصحاب سودا کنند
و ایارج فیقرا و غاریقون از هر یکی یک مثقال
حب کنند و بدهند دو درم غاریقون با ده
اوقیه سکنگبین سخت سودمند بود و آب

سبزی

سبزی کدو و آب برکشید و آب بید که بتازی غرب
گفته اند هر کدام حاضر باشد یک اوقیه صافی
کرده و با سکنگبین می دهند و برگ بید و کدو
خشک کرده اند رسانیده و در سنگ شکل سفوف کنند
چند روز بامداد می دهند درد و آماس زایل
شود باذن الله عز و جل **درد سپرز سرد**
علامتها گرانی باشد بیشتر و تشنگی نباشد و دلیل سخت
رنگین نباشد علاج ماء الاصول با روغن بادام
طلخ چهار دانگ تریاق اربعه در وی حل کرده
می دهند و پنج درسنگ افتیمون سوده با یک
اوقیه سکنگبین سپرز زایل کنند و افتیمون و
پوست بیخ کبر از هر یکی ده استار است کوفته
و بیخته و با سکنگبین شش سنجه پنج درم تا پنج مثقال

مقدار دو درم کوفته دهند

سخت سودمند باشند و اشق را بسرکه حل کنند
و مغز بادام طلخ کوفته و برگ سداب خشک
کوفته از همه یک راستا راست بسرشند و بر
سپرز نهند و ببندند و انجیر بسرکه بپزند و
خردل کوفته و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته
بهم بسرشند و ضماد کنند و تغضاره یا قدحی از چوب
گز بپزند و طعام و شراب اندران غضاره
و قدح خورند در مدت چهل روز سپرز را
بگدازاند ~~و سپرز را گرم کند و پاک کند~~ باذن الله عز و جل

سرد را و گرم را بگدازد و پاک کند

باب چهاردهم اندر یرقان

یرقان زرد بباید دانست که یرقان علتی است که رنگ
چشم و رنگ همه تن زرد یا سیاه کند اما
یرقان زرد از افزونی صفرا باشد که اندر

منفذها زهره افتد و یرقان سیاه از سپرز افتد و شرح
آن اندر کتاب ذخیره یاد کرده آمده است
علامتها اندر یرقان زرد تشنگی غالب باشد
و دهان تلخ و بول سخت رنگین باشد و کفک
بول رنگ بول دارد **علاج** اگر یرقان سخت
محکم باشد هم رگ باید زد و هم مسهل دادن اما
رگ باسلیق باید زد یا رگ اسلیم از دست
راست و مسهل طبیخ افسنتین رومی و هلیله
زرد و عناب و اجاص و خرمای هندی و تخم کشوث
و تخم کسنی و بیخ سوسن و غاریقون و غافت
و شاهتره باید ساخت و اگر مسهل سبکتر باید
فلوس خیارچنبر اندر آب کسنی کفایت باشد
و ماء الجبن عجب نافع باشد و هر بامداد سکنگبین بدوری

می دهند با آب کشنه و از پس سکنجبین بچهار
ساعت کشکاب دهند و اندر کشکاب بیخ کرفس
و بیخ کبر و تخم کشنه و بیخ کشنه آنچه حاضر باشد اندر
می بزند و کلاب با روغن بادام و شکر دهند
و اگر تب باشد هر بامداد سکنجبین ساده دهند
با آب تخم خرفه یا آب کشنه و آب انار ترش
شیرین موافق بود و اندر آبزن نشستن صواب
باشد و هم اندر آبزن دو اوقیه ترب و یک اوقیه
شراب ریحانی و نیم درم بوره نان در وی حل
کرده بدهند زردی فرو دارد خاصه اگر هم
در آبزن بول کند و یک استار بدک خجند را خشک کرده
و کوفته و بیخته اندر جلاب یا در ماء العسل بدهند
اگر یک درم روناس کوفته و بیخته با زرده

و بیخ بادیان و

و کشکاب با روغن بادام و شکر
دهند و اندر کشکاب تخم کشنیز
... در افکنند

خایه

خایهٔ مرغ نیمبرشت بدهند یا چهار درمسنگ
بسیاوشان اندر طبیخ انیسون بدهند یرقان و
زردی را سود دارد باذن الله عز و جل
یرقان سیاه خداوند یرقان سیاه رگ
باسلیق یا اسلیم زند از دست چپ و استفراغ
بماء الجبن کند و تدبیر گشادن سده و استفراغ سودا کند
سود دارد **باب پانزدهم اندر انواع استسقا**
استسقا سه نوع است لحمی است و سبب این
مادهٔ بلغمی باشد که با خون اندر همه رگها بگذرد دوم
طبلی است و سبب آن ماده بادناک باشد که اندر همه
احشا بماند [illegible] و سیم زقی است و سبب آن
مادهٔ آبناک باشد که اندر فضاء شکم گرد آید
و اصل همه نقصان هضم است و فارسی استسقا

آب خواستن و سبب آب خواستن ضعف
جگر باشد و عاجزی از دفع کردن و سبب ضعیفی
آب که بدو رسد از خویشتن دفع نتواند کردن
و باندامها فرستادن نتواند تا بدان سبب
همه تن تشنه ماند و از جگر آب خواهد بی آنک
جگر را بآب حاجت باشد و همچنانک جوع بقری
گرسنگی همه اندامها است بی آنکه معده طعام خواهد
استسقا تشنگی همه اندامها است بی آنک جگر
آب خواهد از بهر آنک جگر ضعیف باشد و
آب را باندامها نتواند فرستادن آب که خورده
باشد در جگر بماند و جگر را سده کند و آن آب
بترشح اندر فضاء شکم جمع آید و مزاج همه احشا
تباه کند و بدان سبب بمشارکت علت همه احشا مستحکم

سبب

شود

شود و چگونگی ترشح از کتاب ذخیره باید جست اما
استسقاء که سبب آن گرمی جگر باشد چنان باشد
که بسبب گرمی جگر رطوبتها گداختن گیرد و
اندر اغذیها تولد کند چون ادرار بول و عرق
بسیار و اسهال خون و افراط طمث و بدان
سبب خشکی تولد کند و بسبب خشکی رطوبت
اصلی که مدد حرارت غریزی است تحلیل پذیرد
و بدان سبب آن قدر حرارت که باشد ضعیف
گردد و هر گاه که حرارت غریزی ضعیف باشد
جگر ضعیف شود و کیلوس را خون نتواند کرد
باستسقا ادا کند علامتها اما علامت طبلی
آنست که ناف بیرون آید و شکم بدان گرانی
نباشد و بلمس همچون مشکی باد اندر دمیده

[illegible] زقی آنست که شکم گران باشد و بلمس چون [illegible]
باشد و علامت

واگر دست بروی زنند آواز طبلی آید و علامت
لحمی آنست که اندامها آماسیده شود و هر گاه که
انگشت بر نهند و اعتماد کنند در وی نشیند
و جای انگشت پدید آید و یک زمان بماند
و رنگ روی و اندامها برنگ زندگان نماند
و بیشتری را طبع نرم باشد علاج زقی بهترین
علاج تشنگی کشیدنست و گرسنگی و از دیدار
و بکار داشتن آن باز داشتن و هر دو سه
روز قی فرمودن و هر بامداد ریاضت معتدل
فرمودن و اندر گرمابه خشک عرق آوردن
و اندر ریگ گرم نشاندن چنانک سر او را
از آفتاب سایه باشد و تن اندر آفتاب
و ریگ گندم و تدبیر ادرار بول کردن باید و اندر

آب ح

آب

آب دریا نشاندن و آب معدنیها چون گوگرد
و آب زاک و انجا که آب دریا نباشد نمک
اندر آب کنند و چند روز اندر آفتاب نهند
بجای آب دریا باشد و استفراغ بحب غاریقون
کنند صفت آن بگیرند غاریقون ده درم
عصاره غافت و ریوند چینی از هر یکی دو
درم شکر طبرزد ده درم سنگ حبها کنند هر بامداد
یک درم بدهند و اگر اسهال بسیار باز گیرند
و شیر شتر اعرابی با اندکی بول آن شتر سود
دارد و انجا که شتر اعرابی نباشد شتر را علف [illegible] برند
آرد جو [illegible] خمیر کرده تخم کرفس و تخم بادیان صح درم
در وی سرشته تا شیر او سود مند گردد و طعام
او نان بریان کرده باشد و خمیر نان نیک

گردد صح
دیگر ح
هر روز
بدهند

خاسته باید واندر خمیر کند و تخم بادیان و تخم
نانخواه سرشته هر روز مقدار ده سیر ازین
نان را تب او کنند و اگر ازین نان اندر نخود
اب ترید کنند شاید و بوی روغن شیر بخت
با روغن بادام یا روغن فستق و ترب
خام و پخته سود دارد لیکن خام نافع تر و اگر
بیمار از گوشت صبر نتواند کردن تذرو و
گوشت کبک و گوشت گنجشک دهند
بریان کرده یا در نخود آب پخته و اگر بضرورت
آب دهند با اندکی شراب بیامیزند یا آب انار
کنند و اگر حرارتی و تبی نباشد هر بامداد
برگ کرنج و برگ کسنی کوفته و فشارده
و کفک برداشته و پالوده با اندکی شکر دهند

علاج طبلی شکم را بنکمید گرم دارند بسبوس
و نمک گرم و ارزن و مانند آن و پوست سمور و
روباه بر شکم پوشیده دارد و ماء الاصول
دهند یا معجون فنداديقون و پیوسته زیره و
کندر می خاید و طعام نخوداب باید علاج
لحمی قی و ریاضت معتدل و دما غرغره
و معده را بایاره فیقرا پاک کردن و اندر آب
دریا و اندر معدنها نشستن باب شانزدهم
اندر بیماریهای گرده و مثانه و اعضاء تناسل
آماس گرم اندر گرده علامتها تب لازم و تشنگی
و گرانی اندر گرده علامتها و دشواری برگشتن
از پهلو بدیگر پهلو و باشد که غثیان رنجه دارد و
باشد که زبان سیاه شود علاج فصد باسلیق

وکشکاب با روغن بادام و شکر و کم خوردن
آب و حقنه نرم کردن و خیار چنبر اندر آب
کاسنی دادن و اندر ماء الجبن **اماس سرد**
اندر گرده علامتها تشنگی نباشد و گرانی بیشتر
باشد و کسلانی و علامتها بلغم ظاهر شود باشد
علاج قی فرمودن و شراب تین خوردن
و گلنگبین دادن و حقنه از حسک و برگ
کرنب و برگ چغندر و برگ خطمی و سبوس
و مویز و انجیر بستی و پرسیاوشان و تخم خیار
و خربزه و روغن کنجد ساختن ساختن و ضماد
از تخم کتان و حلبه و تخم خطمی و شبت و بابونه
و اشق و علک البطم ساختن و از بیرون
پیه بط و پیه مرغ و مغز ساق گاو گداخته و

اندکی

اندکی مقل و داتیا اندر وی حل کرده مالیدن
و طعام سبوس آب با عسل و روغن بادام (بر داد)
بول خون و سوزش آب تاختن علامتها
اگر بول خون از گرده باشد خون با بول آمیخته
نباشد لیکن فسرده باشد و پاره پاره بود و
از غثیان خالی نبود و اندر نواحی گرده
المی باشد و گاه الم اندر میان پشت باشد
و بر آنها فرو آید و گاهی بمیان دو کتف و
اگر از مثانه باشد خون با بول آمیخته باشد
و رقیق باشد و از خلیدن مثانه و سوزش
خالی نبود **علاج** فصد باسلیق و از همه چیزها
شور و تیز و تلخ پرهیز کردن و کشکاب و شربت
بنفشه و شراب خشخاش خوردن و اگر

با بول سوزش و حرارت بنود بگیرند قطر البول
و تخم کرفس و انیسون و مو و فو و راسن
و تخم خیارین و تخم خربزه و تخم کدو از همه
برابر بمی بیخته بسرشتند شربت دو درم با ماء الشعیر
العسل و جبلغوزه و تخم خیار و تخم خربزه برابر بکوبند
و اندر می بخته بسرشتند و بکار دارند سوزش و قرحه
را سود دارد و تخم خیار و شیر زنان با شیر خر
قرحه مثانه را سود دارد و سوزش ببرد و
قرص کهربا خون آمدن باز دارد و اقراص
کاکنج قرحه و سوزش را سود دارد و نسخه
اقراص از قرابادین کتاب ذخیره توان یافت
سلس البول بیرون آمدن بول باشد بی خبر
و مراد مردم و سبب ان سردی مزاج باشد مستی

مثانه

مثانه بود علاج قی کردن و در آب گوگرد نشستن
و روغن سداب مالیدن و مثرودیطوس و
سنجرنیا خوردن و ماسکة البول بکار داشتن
صفت ماسکة البول بگیرند کندر و حب الآس
و تخم محلب مقشر و سعد و خولنجان و قرفه و وج و
راسن برابر کوفته و بیخته بمی بخته بسرشتند شربت
بامداد و شبانگاه سه درم و گفته اند گوشت
روباه بریان کرده نجاحیت سود دارد
دیابیطس علتی است که سبب ان گرم شدن
مزاج گرده باشد علامتها تشنگی و بی صبری از
آب و بیرون آمدن اب در حال که خورده شود
هنوز رنگ نا کرده دیده **علاج** آب انار و آب
تخم خرفه و شراب غوره و گلاب و بیک

(حاشیه:) مصحح
(حاشیه:) مصحح
(حاشیه:) بادین
(حاشیه:) و دیگر قرابادینها صح
(حاشیه:) و روغن قرصول
(حاشیه:) مصحح
(حاشیه:) همه باقراص طباشیر
(حاشیه:) طلب و صحت جو

بیند تر و برگ مورد تر کوفته بر نهادن و اگر
این بر که‌ها نباشند صندل سفید و صندل سرخ
و فوفل و اندکی کافور بگلاب سوده و قطره بر که
بچکانند و طلی کنند و بوقت خواب اسبغول را
خیار بترش با شکر و شراب غوره و اقراص
طباشیر و سرکه و گلاب و روغن گل بر موضع گرد
مالند و ضماد طحلب وقت جو ابی
کوفته و طعام دوغ ماش مقشر با اسفاناج و
خوره کشک جو و غوره و مانند آن و بیشو **عسر البول**
باز گرفتن بول را اسر گویند و دشوار آمدن را
عسر گویند و اسباب آن یا زخمی و سقطه باشد
یا ضعف قوت دافعه یا بادی غلیظ یا چیزی اندر
مجری بول گرفته شود خون فسرده یا سنگ

ترشی و مزوره
دهند و سماق و زرد آلوی ترش ترش
و خرما هندی و طفشل ادعدس تمر
با آب غوره و مانندان دهند

علاج اگر سبب اندر مجری بول گرفته شود چون
سنگ و خون فسرده زخمی و سقطه باشد رگ
باسلیق بزنند و در آبزن نشانند و روغن
گل می مالند و بقاء بول تا طیر بیرون کنند و اگر حرارتی
باو ی باشد آب عنب الثعلب و تخم خرفه
دهند و بحقنه نرم استفراغ کنند و اگر سنگی در
مجری بول مانده باشد علاج آن در جایگاهش
یاد کرده شد آید و اگر خون فسرده اندر مثانه
باشد شبت تمامی اندر سرکه بخار کنند یک
شبان روز بپالایند و شکر بر افکنند و قوام
دهند و هر بامداد بدهند و داروهای که سنگ
مثانه را بریزاند سود دارد و اگر سبب
بادی غلیظ باشد ماء الاصول دهند با روغن

خاز

پیدا نخیزد و اگر سبب ضعیفی قوت مثانه باشد در آب گوگرد
نشانند ~~نشینند~~ و در آب را زیانج حل کنند و با
حلیل فرو چکانند و زهره گاو و زهره بز و نمک
آب تلخ اندر چکانند و تشش که در جامه مردم
تولد کنند با حلیل اندر نهند بول گشاده شود
سنگ و ریگ که اندر گرده و مثانه علامتها ریگ
اندر بول پیدا شود و اندر بن قاروره رسوب
کند و مجری بول را بخراشد و بسوزاند و گرانی
کند و آب تاختن زود دیگر تقاضا کند و آنچه از گرده
باشد زرد باشد و آنچه از مثانه باشد سفید
بود و خاکستر گون علاج بابزن فاتر اندر نشستن
و گرم گاه و مثانه را بروغن گرم چرب کردن
و از طعامها غلیظ پرهیز کردن و تخم خیار

با ماء و عسل یا دادن [illegible] باید داد
و بوره ارمنی در آب
آنچه جامه تبه
تولد کند
در روغن نشست

و خیار

و خیار بادرنگ و تخم خربزه و حجر الیهود و آب
بادیان و تخم کرفس و حب القلب و معجون عقرب
دهند و آب ترب کوفته و فشارده مقدار ده
درم سنگ سه روز بدهند مثانه را از ریگ
پاک کند **جرب مثانه** علامتها بیرون
آمدن بول با دغدغه بود و رسوب وی همچون
سبوس باشد علاج کشکاب با روغن بادام
خوردن و طعامهای نرم و چرب خوردن و لعاب دانه
آبی و شیر زنان و روغن گل حقنه کردن
در حلیل فرو چکانیدن **فتق** علامتها هر
وقت که بنشیند باز خسبد ناپدید شود و قرار
کند تیره و ده فرو آمده باشد **علاج** از حرکتها
و کارهای سخت پرهیز کند و از پیش آواز

مقدار دو دانگ اندر آب تخمها مسحوق
با ده درم شکر تازه آمیخته
م
و آن بادی باشد که
و اگر بی قراری باد کرد
آن بیم که ... فرو آید
باشد
طعام خوردن

بلند کردن زبان دارد و چیزی گران
بر ندارد و پیوسته بسته دارد و اگر بشود

ان موضع را

واگر بدشواری بجای باز رود سبث پخته
نیم گرم بر نهند و بران بهم فشارد تا بجای
باز شود و چون بجای باز شود این ضماد
بر نهند **صفت** گوز السرو و سعد و مازو
و نار پوست و کندر و مرزنجوش و سریشم
کفشگران سریشم ماهی بسرشند و بر نهند

و نانخواه همه برابر

بر نهند و ببندند و بگذارند تا خود بیفتد و دیگر باز بر
می نهند تا سخت شود و از طعامها بادناک
و از میوه تر پرهیز کند و کمونی بکار دارد
و اکلیل الملک وارد گندم و زرده خایه
مرغ همه اندر سپیخج خبیص کنند و بر نهند

اماس

اماس قضیب و خایه اگر نشان حرارت باشد
رگ باسلیق بگشایند و مطلب و آرد جو
و گشنیز تر و آب گشنیز بر نهند و اگر حرارتی
نباشند و صلب باشند آرد باقلی و حلبه و
بابونه و پیه مرغ و پیه بط اندر سپیخج خبیص کنند
و بر نهند و اکلیل الملک وارد گندم و زرده
خایه مرغ همه اندر سپیخج خبیص کنند و بر
نهند و ضمادها که اندر کتاب ذخیره اندر
اماس پستان یاد کرده آمده است اندر
این باب سود دارد **ریش قضیب**
و خایه قی کنند و رگ باسلیق زنند و از طعامها
تیز و شور پرهیز کنند و صبر و کندر و عنزروت
و گلنار و مرداسنگ بسایند و بر وی پراکنند

و ماش خورند

خارش قضیب و خایه هم قی کند و رگ
باسلیق زند و از تیزها پرهیز کند و بر روی
رانها حجامت کند یا دیوچه افکند و اشنان
بسرکه تر کرده هر روزی در گرمابه بدان
بشوید و همچنین بگل [illegible] بسرکه تر کرده بشوید
اگر بسوزد صبر و مورد و روغن گل با سپیدهٔ خایهٔ
مرغ طلی کند بر بالا شدن خایه از آب
سرد و از هوای سرد پرهیز کند و هر روز یک
ساعت در آب گرم نشیند خاصه در آب
گوگرد بسیاری مذی و ودی بگیرد
فرفیون و جندبیدستر و سعد و قسط و
عاقرقرحا و دارفلفل کوفته و بیخته و اندکی
تنبی بروغن سداب اندر کند و بر [illegible]

بوابو

و خایه

و خایه و حوالی آن می مالد و قی کند و از طعامها
تری فزاینده پرهیز کند و کمونی و دواءالمسک
بکار دارد ضعف قوت مباشرت علاج آن
مردم محرور هرچند که داروی گرم بشبیه
خورند اندر آن کار ضعیف تر بود و لیکن
اگر دوغ تازه و جغرات تازه و از باقلی
و نخود خام مطبوخ کرده قوت تمام حاصل
آید و اندر بعضی باشد که تخم خرفه و بوی
کافور خداوند آن قوت باشد که عجب دارند
و قلیه نرگسی که اندر روی باقلی و اندکی
زنجبیل باشد و کند و بسیار خداوند مزاج
معتدل را سخت سود دارد و هر و [illegible]
دانگ انگور دانگ بنج زرده خایه سود دارد

بخورد بسیار قوت دهد

گرز و سارو

[illegible]

واین باب از کتاب ذخیره باید خواند واز
انجا طلب کردن باب هفدهم
اندر بیماریهای زنان بسیاری خون
حیض اسباب ان یا بسیاری خون باشد اندر
اندر تن یا گرمی ان یا قرحه اندر رحم علامتها
انچه از بسیاری خون باشد نبض عظیم و رنگ
روی سرخ و تازه تازه باشد و تن قوی باشد
علاج فصد و طعام از سماق و نار دان
و عدس مقشر و با بچه بره و گوشت گوساله
و شربت اقراص کهربا و حمول از پشم پاره
که با ب ماز و تر کنند و بسرمه الوده کنند
و انچه از گرمی و تیزی خون باشد ضعیف باشد
و خون رقیق علاج تسکین حرارت

و تیزی

بشربتها

بشربتها خنک و غذاها غلیظ چنانکه اندر
این باب یاد کرده آمده است از عدس
و با بچه و مانند ان و انچه از قرحه باشد
خون عفن و گنده باشد علاج رگ باسلیق زدن
با نبض و بماء العسل و طبیخ حلبه و اقراص کا
و بنادق البزوری دادن باز ایستادن
خون حیض بی وقت اسباب ان یا کمی خون
باشد اندر تن و یا غلیظی و سردی چون و
با فراط فربهی علامتها علامت کمی خون است
که پیش از ان استفراغها بوده باشد چون
رعاف و عرق آمدن و مانند ان و تن
لاغر و ضعیف و لون زرد باشد علاج
اندر ابزن نشانیدن و غذاها معتدل و

و رگ صافن
کنج
و رنگ زردی

قوی دادن چون ماء اللحم و زردهٔ خایهٔ
نیم برشته و شادکامی **علامت** غلیظیِ
خون و سردی او انست که اندامها را
بلمس سرد باشد و فربهی از پایه باشد نه از
گوشت **علاج** غذا نان گندم و لطیف
و اندکی خورد و ریاضت و سکنجبینا و کمونی و فلافلی
و معجون وج دادن و اندر طعام زیره
و نانخواه و انگشت دو خردل و انگدان بکار
داشتن **اختناق الرحم** سبب آن نا افتن
مرد باشد علامتها حالی پدید اید همچون
صرع ولیکن اضطراب [illegible] و این علت را
کفک و تشنج نباشد **علاج** مباشرت و دغدغه
و عطسه آوردن بکندس و [illegible] فلفل و

معتدل کند هر روز بگرمابه

و دارچینی

صرع با کفک و تشنج د

غیران و بوی نیلوفر و بنفشه و صندل و کافور
سود دارد **رخا** علامت حالی باشد
همچون حالی آبستنی و **علامتهای** آن نباشد
علاج بهتر آنست که ماء الاصول با روغن
بادام تلخ و روغن بید انجیر دادن و استفراغ
با یارهٔ فیقرا با غاریقون مرکب و حب منتن
و مانند آن **حمل نا پذیرفتن** آنچه از جهت
زن باشد سبب فربهی نا فراط و غلبهٔ سردی
و تری باشد یا گرمی و خشکی مزاج یا باد غلیظ
علامتها این حال اسباب پوشیده نیست
و بسیار جای یاد کرده آمدست علاج
اگر سبب گرمی سردی و تری و باد غلیظه
باشد ماء الاصول نیز و روغن بادام تلخ و

هیج ٩

غ

روغن بید بجیر و استفراغ بحب سکنبینج و حب
منتن و سجزنیا و دواء المسک دادن و شیم
پاره به روغن بلسان الوده یا بروغن [illegible]
بخویشتن بر داشتن و بخور اب و قلیه
خشک باتوابل چون فلفل و دارچینی و
مانند ان و اگر سبب گرمی و خشکی باشد
علاج تکاب بروغن بادام و اب تخم
خرفه و آب انار و لعاب بذر قطونا
و شکر بکار دارد و طعام قلیه کدو و
قلیه خیار و اسفاناج و مانند ان دشوار
زادن علاج چون وقت ان نزدیک
آید هر روز یکبار بابه شدن و در ابزن نشستن
و شکم و پشت بروغن بادام و روغن [illegible] مالیدن

نعالیه مکس آلود

غذا

سودا
ونه تنها

شود یا
سر تنها و حب دادن و در حال دشواری
زادن خرما و حلبه بپزند و مقدار صد درم
آب آن بدهند بار روغن بادام و یک مثقال
غالیه اندر شراب ریحانی بدهند و عطسه
ارند بفلفل و کندس و بینی بگیرند تا عطسه
باز کرده و قوت فروبوی کند و اگر مشیمه
بماند با بچه بمیرد بکرند و بپزند و جاوشیر و کوکرد
راستا راست بزهره گاو بسرشند و زیر
دود کنند مشیمه و بچه مرده جدا شود
آماس و ریش رحم علاج همچون علاج اماس و قرحه
مثانه بود خارش رحم سبب اکثر رطوبتی
این رطوبتی باشد گرم و شور علاج آن
همچو علاج جرب مثانه بود رگ باسلیق

شرین بتعارلی بدو دهند

م

زنند و بر زیر ران حجامت کنند و حلبه و
تخم کتان اندر ماء العسل بپزند و پشم پاره بدان
تر کنند و بخویشتن بر دارند **کمی شیر**
اگرچه منی و خون و شیر هر سه بصورت مخالف اند و تولد
هر یک اندر موضع عضوی دیگرست اسباب
کمی و بیشتری هر سه یکسان است هرگاه که
مزاج جگر معتدل بود و غذا اندر کیفیت و کمیت معتدل باشد خون
نیک و تمام تولد کند و هرگاه که بر خلاف
این باشد خون بد و اندک تولد کند و شیر
و منی کمتر تولد کند از بهر آنک تولد هر دو
از خون نیک بود پس هرگاه که غذا کمتر
باشد شیر اندک باشد غذا بصلاح باید
آورد و تدبیر باعتدال باز آوردن مزاج
جگر

جگر باید کردن و غذاها موافق فرمودن علاج **اگر** شیر زرد باشد یا رقیق
سکنجبین ساده و آب انار ترش و شیرین و
آب تخم خرفه باید خورد و طعام غوره داده از گوشت
بزغاله و گوساله و مرغ مصوص و زیرباو مانند آن
اگر غلیظ باشد سکنجبین بزوری دهند و ماهی
شوروقی فرمایند و طعام نخوداب و انکامه
و ترب و مانند آن و اگر اندک باشد کشکاب
باروغن بادام و کنجد بشیر و خطمی شوربا بشلغم
و کندنا و اسفاناج و مانند آن و کنجد اس کرده
اندر شراب ریحانی بمالند و بپالایند و
آن شراب بدهند و پستان بز و پستان
گوسفند سود دارد **اماس پستان**
علامتها گرمی و سردی چند جای معلوم

شده است علاج اگر اماس گرم باشد
سرکه با آب گرم بیامیزند و تکمید کنند و نخست
رگ باسلیق زنند و سکنگبین و گل و روغن
هم بیامیزند و آرد باقلی با آن بسرشتند و ضماد
کنند و اگر اماس سرد بود بابونه کوفته و
بیخته اندر آب بادیان و کرفس بسرشتند
و ضماد کنند باب [illegible] اندر اوجاع
مفاصل و نقرس و دوالی و داء الفیل اوجاع
مفاصل و نقرس گرم سبب وی ضعیفی عضو
[illegible] باشد و بسیاری خون [illegible] ماده و فراخی
منفذها و رگها علامت آنکه ماده گرم باشد
آن عضو سرخ باشد [illegible] گرم باشد علاج اگر ماده
خونی باشد نخست رگ زنند لکن در

اوجاع مفاصل رگ اکحل زنند از هر دو دست
و اندر نقرس و درد اندامها فرو سوی رگ
باسلیق [illegible] زان جانب که درد بود و تنها
خنک دهند پس داروی مسهل دهند و اگر
بمسهل دفع نتوان کرد و اندر رفتار و ره نضج
پدید آید دفع کنند و موضع درد اندر آب
گرم یا آب سرد یا فاتر بنهند تا درد بیارامد
و داروهای مسهل با سورنجان و سناء مکی
و قنطوریون هر سه بدهند با آنچه مناسب [illegible] کنند
اما خاصیت سورنجان آنست که خلط سرد را
با اسهال از مفاصل دفع کند و منفذها و رگها
بسته کنند و قوت دهد تا خلطی دیگر اندر منفذها
گذر نتواند کرد و بمفاصل باز نتواند ریخت

وبیشتری دارو ها اگر چه خلط را دفع کند
منفذ ها را گشاده کرده اند و اخلاط دیگر باره
هم بدان جایگاه باز شود لکن سورنجان با
این خاصیت ~~است~~ که معده را زیان دارد و
از جهت ان با داروها که معده را قوی کند
بکار باید داشت چون زیره و زنجبیل و فلفل
و صبر و سقمونیا باید داد تا اسهال بقوت باشد
و بسیار خوردن سورنجان عصبها را سخت
کند و بدان سبب هر گاه که بسیار خورده باشند
مفاصل نرم باید داشت بموم روغن و بپیه
بط و پیه مرغ و مانند ان و از پس داروی
مسهل با درا رمشغول باید بود تا ماده اوجاع
از رگها دفع شود اما داروی مسهل بدا

ترکیب

ترکیب حبان باید کرد که صفرا و بلغم را دفع کند
که استفراغ چون بلغم را تباه کند در حال سود
دارد لکن دیگر باره بجنبد و رطوبت دیگر
باره بکند از دو بدان عضو باز آید صفت
مسهل بگیرند سورنجان یک درم بوزیدان
یک درم ماهیزهره دو دانگ تربد یک درم و نیم
زنجبیل و زیره کرمانی و سقمونیا از هر یکی دانگ
و نیم و مقل دانگی حب کنند چنانک رسمست
و بدهد این جمله یک شربت است اندر دو
اوقیه جلاب صفت مسهل دیگر سورنجان
و هلیله زرد و تربد از هر یکی چهار دانگ
و نیم انیسون و مصطکی و شحم حنظل و سقمونیا
و مقل از هر یکی دانگی و نیم صبر نیم دانگ حب

از هر یکی دانگی

مقل دانگی

کنند و ببندند و ضمادها نخست رادع بر نهند پس
مرکب و محلل صفت ضماد رادع بگیرد
طحلب و کرنده کشند یا بزر قطونا و به سرکه تر کنند
و بر نهند یا کلم بید سماق و نار پوست و پوست جو
بشراب بسرشند و بر نهند و اگر درد سخت
باشد بگیرد زعفران و افیون به آب بساید
و با موم روغن بسرشند و طلی کنند و لوبیا
در آب بپزد و بکوبد و ضماد کنند هم تحلیل کند
و هم درد بنشاند و اماس بپزد و اگر ماده
صفراوی باشد بمطبوخ هلیله زرد و خرما
هندی استفراغ کنند و تکمید لایق ان سازد
اوجاع مفاصل و نقرس سرد علامتها عضو
درد مند هم رنگ تن باشد و گرم نباشد و گرانی

بشیر

نکند علاج قی فرمایند و ماء الاصول دهند
با روغن بادام [illegible] و روغن بید انجیر و گلنگبین
و استفراغ بحب سورنجان و حب شیطرج کنند
و حب منتن و طعام نخود آب و شوربا با او مانند ان
حمص و [illegible] بشراب و بروغن زیت بپزند
و طلی کنند و اگر حاجت آید اشق با حمص
یار کنند و آنجا که محلل باید فرفیون بروغن
سوسن بپزند تا [illegible] بساید و طلی کنند و سرگین
گاو ضماد نافع است و مقل و پیه گداخته
عرق النسا علامتها درد طولی دردی باشد
که از سر بن فرود آید تا زانو گاهی تا قدم
و خنصر علاج همچون علاج اوجاع مفاصل و نقرس
قی کردن و طعام کمتر خوردن و ازپس

بپختد و دهند و ضماد اماس نوع بارد صفت ضماد بگیرند
با مردعی باکمیش
ضماد محلل است

طعام حرکت ناکردن و هر بامداد ریاضت
سود دارد و خداوند این علت را و خداوند
اوجاع مفاصل و نقرس را شراب نشاید خورد
و هر گاه که شفا یابد تا چهار فصل سال بر وی
نگذرد بشراب معاودت نشاید کرد علامتها
رگهاء غلیظ بر ساق پدید آید و ... باشد سبب
آن فراخی رگها باشد و طعامهاء غلیظ خوردن
و از پس طعامها حرکت کردن و این علت
حمالان و پیکان را بیش افتد علاج قی فرمایند
بدارو تا که سودا و بلغم را برارد و رگ
باسلیق زنند و استفراغ بماء الجبن و مطبوخ
افتیمون و مانند آن کنند و هر هفته یک باره
قی وا دهند و غاریقون و افتیمون ترکیب

دوالی

امتلاء

کنند

کنند و از پس طعام هیچ حرکت نکنند
داء الفیل علتی است که همچون سبب آن
دوالی باشد قدم و ساق پای غلیظ گردد
همچون ساق پیل لکن این ماده بر خلاف
ماده و علت دوالی باشد از بهر آنک ماده
دوالی عفن نباشد و بدان سبب متقرح نشود
علاج همچون علاج دوالی باشد و پس از آنکه
استفراغ کرده باشد خاکستر چوب کوز و حلبه و
سرگین بز و تخم ترب و تخم جرجیر و بیخته بروغن
زیت سرشته طلی کنند نافع باشد مقالت
سیم در تب و آبله و حصبه و مانندان بباید دانست
که تب حرارتی است غریب در دل بیفروزد
و با هوایی که در تجاویف دل است که طبیبان

همچون سد

و ماده این علت از عفونت
خالی نباشد و متقرح شود

و چوب کوزنه

کوفته

اندر روح گویند و با خون اندر رگها بود
و اندر همه تن پراکنده شود و همه تن را گرم
کند به حالی که مضرت آن در فعلها طبیعی
پدید آید و فعلهاء طبیعی شهوت طعام و شراب است
و هضم آن و قوت برخاستن و نشستن و
رفتن و خفتن و غیر آن اما گرفتن و گشادن
تب چنان باشد که مادهٔ افزونی در تن گرد
آید و حرارتی غریزی از هضم آن عاجز ماند و از آن
ماده بخاری غلیظ پدید آید و روح را اندر شریانها
تا بدان سبب دشواری گذر تواند کرد و
بدشواری دم تواند زد و بدان سبب گرم شود
و گرمی آن بدل باز دهد و از دل شریانها
باز آید و اندر همه تن پراکنده شود تب پدید

طعام

کند

آید و از بهر آنک سوء المزاج گرم در عضوی
پدید آید شریانها و روح آن عضو را و هوای
آن را گرم کند و این حال تب آن عضو باشد از
بهر آنک شریانها از دل رسته است هر گاه که
روح و شریانهاء عضوی گرم شود گرمی آن
اندک اندک بدان باز دهد و هوایی که در تجویف دل
است آن حرارت غریب را و آن سوء المزاج
را قبول کند و باز اندر اسم اندر رگها شریانها به همه تن
باز دهد و گرم کند و بدین سبب دل همچنانک مبداء
حرارت غریزی است مبداء غریب گردد
و از بهر این گفته اند که تب حرارت غریب است
که اندر دل برافروزد و با روح و خون که
اندر شریانها است اندر همه تن پراکنده

١٩ ارث

شود و تب پدید آید و هرگاه که تن از خلط بد
پاک شود حمی یوم تولد کند و اگر خلط بد
باشد حرارت اندران آویزد تبی بدان
خلط منسوب است تولد کند و بسیار بود تن
چنان باشد که بخاران ماده که هوای
دل را که روح است و خون را که اندر
است غلیظ و گرم کرده باشد و تب آورده و میل
بنظام تن کند از بهر آنک گرم باشد لطیف گردد
و تحلیل پذیرد و تب گشاده شود و انواع
تبهاء خلطی که از عفونت اخلاط باشد چهار است
خون و صفرا و بلغم و سودا ولیکن از بهر آنک
عفونت اخلاط اندرون رگها باشد یا بیرون
رگها انواع این تبها بشت شود چهار آنک

از بهر آنکه اخلاط چهار است

یا در

اخلاط اندرون رگها عفن گردد و چهار
آنک بیرون رگها و با این همه تب ها ترکیب
افتد و انواع آن بسیار است و این معنی
از کتاب ذخیره باید جست **حمی یوم** علامتها
اندرین تب تکسر تن و گرانی و دردسر باشد چنانکه
اندر انواع تب باشد هیچ نباشد و اگر
صداعی و تکسری باشد لازم و قوی نباشد
و تفاره و نبض خوب باشد علاج هرگاه که فاتر
شود اندر آخر تب ابزن و گرمابه فرمایند
و آب مایه صافی صواب باشد و زود تدبیر
غذا باید کرد از فروج یا گوشت بزغاله یا گنجشک
جو و اسفاناخ یا غوره و مانند آن پختن
تب دق بسیار باشد که حمی یوم بدق

را با یکدیگر

و گرانی

بنفشه

و نمک

باز کرد و تبهای دیگر بسبب درازی و
مدت و خطای بیمار و خطای طبیب بسیار
بدق باز کردد و نادر بود که تب دق بابتدا
پدید اید علامتها نبض صلب باشد و دقیق
و متواتر و ضعیف و موضع رگ و حوالی آن
گرمتر از جای دیگر باشد و بیمار از حرارت
تب سخت آگاه نباشد و چشمها دور اندر
شود و پوست پیشانی به استخوان کشیده
آید و کتفها برآمده و بینی باریک شود و
رونق و تازگی لون برود و هر گاه که غذا
خورده آید حرارت ظاهرتر شود چون چراغی که روغن باد [illegible]
برافروزد و نبض قویتر شود و این در
نشان حلت است علاج تا قوت

سر از بگرمان

بر جای

بر جای باشد و استخوانها بگوشت پوشیده باشد
و قبول طعام نباشد امید وار تر باشد اما هوای
خانه و بستر بیمار خنک باید داشت و گرمابه
خوش و آب فاتر و روغن مالیدن سود دارد
و شیر زنان و شیر خر دادن و براندامها دوشیدن
و شراب خشخاش و کشکاب که در وی کدو
و سرطان تازه جوشیده باشد با روغن
بادام و شکر و لعاب اسپغول بنفشه دادن
و اندر کشکاب یا از پس کشکاب قرص
کافور و شراب صندل دادن و طعامهای
که تری فزاید باید خورد چون قلیه کدو
و قلیه خیار و اسفاناج و ماهی تازه کوچک
و خایه مرغ نیم برشت و مزوره از کشک

چو ماش مقشر و بایچه اندر کشکاب پخته
و دوغ تازه و مانند ان و بنفشه و نیلوفر
و برگ بید شسته و میوه های خوش
بوی و گل تازه و شاهسپرغم سرد کرده می
بوید و اندوه و خشم و اندیشه از خود دور
دارد و آب کدو و آب خربزه هندی و آب خیار
تنش و اب انار شیرین یا بروغن بادام
سود دارد **تب مطبقه** سبب این تب
عفونت خون باشد یا گرمی و بسیاری
خون علامتها رنگ روی و رنگ چشم
سرخ باشد و رگها ممتلی باشد و طعم دهان
شیرین و حرارت تب حرارتی باشد همچون
حرارت کسی که از گرما به بیرون اید **علاج**

مر باداد

و رهانه

بی لرز

فصد باید کرد و خون مبلغی وافر در خور قوت
و عمر و فصل سال بیرون کنند و پس از چند روز
بمطبوخ هلیله استفراغ کردن و تسکین دادن
بسکنجبین ساده **تب محرقه** سبب این
تب صفراء سوخته باشد از اندرون رگهای
همه تن یا از اندرون رگهایی که نزدیک
دل و جگر و فم معده است و تولد بلغم شور
از رطوبت رقیق باشد که صفراء سوخته
بیامیزد علامتها وی حرارت تب لازم
بود و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و تشنگی
عظیم و زبان درشت یا سیاه یا زرد و در روز
بحران اندر آغاز تب فراشا کنند و اندر
اخر عرق کنند **علاج** اندر تسکین حرارت

یا عفونت بلغمی شور باشد که
یا ضعف امتحنه باشد

انرا گرم کند

به تنفس

مبالغت باید کرد و هوای خانه خنک داشتن
و تن بجامه تنک پوشیدن تا نسیم هوای سرد
بدل بیمار می رسد و حرارت تحلیل می شود
و می پذیرد و باید زود باز نگردد و سکنگبین
ساده و شراب غوره و ریواج دادن و
حرارت دل را بشراب صندل و شراب
حماض ترنج و قرص کافور سکنجبین دادن
و بعوض غذا آب خربزه هندی و آب کدو
و آب خیار تر نش و کشکاب رقیق دادن
و اگر باستفراغ حاجت آید بعلوس خیار چنبر

طبخ

اندر خرمای هندی حل کنند و بدهند **تب**
غب خالص این تبی است که یک روز
باشد و یک روز نباشد علامتها درازی

ساعت

مدت تب هفت ساعت باشد و بیشتر دوازده
ساعت و کمتر چهار ساعت و هرچه از دوازده
بگذرد چهارده ساعت شود یا بیشتر بدان
اندازه از خلاصه دور باشد و اگر تدبیر
صواب باشد هفت نوبت بیش

نوبت این تب

نباشد و باشد که بچهار نوبت بگذرد و بسیار
که بسبب لطافت ماده یک نوبت بیش نه آید یا
دو و باقی یا باسهال صفرا یا بعرق بگذرد
علامتها نبض عظیم و قوی و مختلف باشد و
قاروره سرخ و ناری و رقیق باشد و هرگاه که
در آغاز تب باشد تنگ بلرزاند و زود ساکن
شود و بباید دانست که سبب هرگاه در آغاز
تبها پدید آید حرارت تب است که رطوبت

و اول این تب لرزانتر
از دیگر تبها باشد

را که باید بکدازد و به عضلها همی ریزد تا به
آنار رطوبت محسوس کردد و سبب این که پیش
از تب اگر چه این رطوبت اندر تن باشد سردی
این محسوس نباشد است که این رطوبت اندرین
ساکن باشد اجزاء هم اجزاء او خو کرده باشند هر حال
هر دو جزوی که در یک جای با یک دیگر دیر
بمانند آشنا به و خو کرده کی پدید آید پس
هر گاه که این رطوبت از حالی بشود و از جای
بجای حرکت کند هر جزوی از وی که از قرارگاه
خویش بجنبد و مجاورت و خو کرده کی همه
اجزای با همه اجزای رطوبت بکردد و هر
جزوی از تن خبر سردی این جزو که با آن رطوبت
خو کرده نباشد بیافتن کیرد سرما محسوس

شود

هر اجزای که اکنون حال میکردد و [illegible] میشود [illegible] باید

بیکدیگر [illegible] ایشان بحالی

اجزای

شود و لرزه پدید آید **علاج** هر بامداد
سکنگبین سرد کرده دهند با شراب با شراب
ریباس یا شراب آلو و روز نوبت در آن
حال که سرما و لرزه پدید آید سکنگبین با آب
گرم بدهند تا قی کند و ماده صفرا بر اندازد
و اگر قی نکند تشنه نیع و حرکت این حرارت
عزیزی لختی کم شود و ماده تب را بکدازد
لرزه زود ساکن کردد و هر گاه تب
کم شده شود اندکی گشاده شود گشاب
دهند و روز دیگر که نوبت تب نباشد
آب انار ترش و شیرین دهند با تخم کوفته
افشارده و شکر بر کنند تا هم حرارت را
ساکن کنند و هم قوت شکر و تخم صفرا را دفع

قی

حرکت کند

آن

کنند یا شراب آلو و هندبا یا شراب گل مکرر
یا سکنگبین ساده کرده یا آب میوه ها آمیخته و ساده
کرده یا آب خرما و هندبا و کاسنی و خیار و خیار چنبر
و مقدار از یابنده در سنگ کلات گداخته یا لوح
یا مقدار درم بذر قطونا [illegible] آب گل [illegible]
آب آلو و شکر و مزوره از آب غوره
یا از آب آلوی سیاه یا از خرما و هندبا یا
از نیلوفر یا از کشته زرد آلو یا از کشک جو
همه شیرین مغز بادام و اگر با تب صداع و تاسه
باشد طبع را بحقنه نرم کردن [illegible]
یا شیافی که از بنفشه و شکر و سقمونیا و تدبیرها
دیگر همچون تدبیر تب محرقه باشد **شطر**
الغب این تب غب غیر خالصه است

با اندکی

بنفشه پرورده اندر

مجیب

سازند

از

از جمله تبهاییست که از ترکیب صفرا و بلغم
تولد کند و کمابیش هر یک را چگونگی ترکیب
اندر احدی نتوان نهاد از بهر آنک گاهی
بلغم تر و بسیار تر باشد و گاهی رقیق تر و
اندک تر و گاهی صفرا بیش باشد و گاهی
صفرا سوخته باشد و گاهی صفرا نا سوخته و گاهی
هر دو از اندرون عروق باشد بدین سبب
تبهاء مرکب را هر یک را نامی خاص نیست
مگر شطر الغب و غب غیر خالصه ایست
که نام نهاده شطر الغب اگر چه صفرا و رطوبت
باشد لکن هر دو بهم آمیخته باشد چنانک
چون یک چیز [illegible] بدین سبب نوبت
هر یک جدا باشد و آن روز که نوبت حرکت

از بن دو ماده

غلیظ

و گاهی از بیرون عروق
و گاهی یکی از اندرون عروق
باشد و یکی از بیرون

که اجزاها نهاده اند علامتها
فرق میان شطر الغب و غب غیر خالصه
آنست

صفرا باشد تب گرم تر و آشفته تر آید و
و روز دیگر که نوبت حرکت رطوبت
باشد تب آهسته تر و دراز تر آید و اما
غب غیر خالصه هم صفرا و هم رطوبت
باشد لکن هر دو ماده آمیخته باشد چون یک چیز
گشته بدین سبب فعل هر یک جداگانه
پدید نتواند آمدن و بسیار باشد که شطر
الغب و غب غیر خالصه که اندر تب یک
نوبت دو بار یا سه بار سرما و لرز اشتداد پدید
آید و باز گرم کند و علامت تب و غلبه
هر خلطی از اعراض و احوال تب توان
دانست علاج طریق صواب اندر
علاج این تبها آنست که تدبیر طبع نرم کردن

اندر

و تدبیر قی و تدبیر ادرار بول و تدبیر گشادن
بول مسام و عرق آوردن و پاک کردن تن
از ماده تب فزون آید تدبیر تسکین حرارت
کند و این تدبیرها بچیزها سبکتر و لطیف تر کند
و بدان طریق که آسان تر باشد و استفراغ قوی
پس از پدید آمدن نضج کند و اندر اعراض
تب نگاه می کنند و بدفع ماده غالب بیشتر کوشند
اگر حاجت افتد تا تسکین حرارت بیشتر باشد
سکنگبین ساده دهند و اگر نضج دیر باید بزور
تخم کشنی و تخم کشوث و بیخ کسنی کنند و با
جلنجبین تخم خیار و خیار بادرنگ دهند و اگر
به لطیف رطوبت نیاز آید تا حاجت بیشتر باشد
کشکاب دهند و اندر کشکاب نخود و تخم بادیان

ازانکه باعراض

وسعتر و زوفاء خشک و نعنع و سنبل و انچه
در خورد باشند در افکنند و پیش از کشکاب
سکنکبین ساده دهند یا سکنکبین بزوری
بمقدار حاجت کنند و آب بادیان و کلشکر
در وی کداخته و سکنکبین ساده عسلی و
شراب غوره و کلشکر با سکنکبین سرشته
همه شربتها موافقست و ترتیب شربتها
و اندازه آن بر طبیب باشد که بحکم مشاهده
تصرف می کند و می فرماید و هرگاه که نضج
پدید آید استفراغ کنند برفق و کلشکر کداخته
با سکنکبین آمیخته موافق باشد و شراب
و شراب افسنتین صواب باشد و نیم درم
غاریقون با نیم دانک سقمونیا اندر شراب

این جو

نذیر

سنند با نیم
درم صح

کل

کل بکدو یا کلشکر سرشته مسهلی لطیف و سبک
باشد و اگر باستفراغ قویتر حاجت افتد معجون
خیارشنبر دهند و از پس استفراغ قرص کل دهند
صفته بگیرند کل سرخ کوفته و بیخته ده درم
سنبل سه درم اصل السوس و تخم خیارین و تخم
کسنه از هر یکی چهار درم شربت یک مثقال و اگر
صفرا و بلغم برابر باشد بگیرند کل سرخ ده درم
مصطکی یک درم سنبل دو درم تخم کسنه پنج درم
شربتی یک مثقال با کلشکر تبهاء بلغمی هرگاه
حرارت غریب اندر رطوبت طبیعی اثر کند
عفونت در وی پدید آید نا طبیعی شود و تب
بلغمی تولد کند علامتها سرما و لرزه قویتر باشد
و پاینده تر از سرماء دیگر تبها باشد و گاه باشد

٤ درم

درم تا یک

دهند

(بسیار) که بنداز د که در میان بد میلی بد نفست
و دیگر گرم شود و این (نوع) تب هم از بلغم غلیظ
باشد که اندا بلغم زجاجی گویند و طعم دهان ناخوش
و فهم معده ضعیف و شهوت باطل باشد و تاسه
و غثیان باشد و غشی بسیار افتد و نبض
ضعیف و صغیر و متفاوت باشد و قاروره
رقیق و سپید باشد تا خر سرخ و تیره شود

علاج مدت یک هفته سکنکبین عسلی دهند
و کسکاب که در وی تخم بادیان و نخود پخته
باشد یا ماء العسل که در وی زوفا پخته باشد
و از پس یک هفته قی فرمایند خاصه در آغاز
تب و قی به سکنکبین عسلی و آب گرم
فرمایند و از پس قی گلشکر دهند با مصطکی

و انیسون

و انیسون و طبع را بگلشکر مسهل نرم کنند
یا ده درم گلشکر گداخته با سی درم سکنکبین
بیامیزند و بدهند تربد و مصطکی بسایند (و زنجبیل)
کوفته و بیخته و بشکر چند وزن هر سه شربت (هر شب از)
یک مثقال تا دو درم طبع نرم کند و سودمند
باشد و تبهای بلغمی بعضی باشد که با آن سرما و
لرزه نباشد و گاه ریدن آن ظاهر نباشد
و مانند تب دق باشد اندر علاج این نوع تبها
بزاننده و لطیف کننده چندان دلیری
نشاید کرد که اندر تب بلغمی از بهر آنک
بیم باشد که ماده لطیف گردد و بدماغ بر آید
و سرسام تولد کند خاصه اگر صداع باشد
یا دماغ ضعیف باشد صواب آن باشد که

از کلاب شکر و سکنکبین ساده اندر کند زند
با سکنکبین که اندر وی اندکی بیخ بادیان
و سعتر پخته باشد و این تصرف بحکم مشاهده
توان کرد و بقراط از بهر آن گفت
الحمی فی المشایخ لینه ولا تغتر فیهم الحمی ولینها
ولا یقدم علی العلاج الا بعد الاحتیاط و
التثبت و اگر دماغ قوی باشد استفراغ بلغم
بشحم حنظل باید کرد و دارا ریحا والاصول
و از پس استفراغ قرص کل دادن **تب**
ربع علاج روز نوبت روزه دارد تا
از طعام و شراب باز دارند خاصه از آب
سرد و اگر در آغاز قی تواند کرد صواب باشد
و روز دیگر پس از روز نوبت شوربا نخود و شبت

بزیادة التسخین

تب

و گوشت گوسفند پخته با نخود و شبت و
روز دیگر که فردا روز نوبت خواهد بود
نخوداب و مانند آن با زیره با روغن گاو یا
روغن بادام و مانند آن و اگر نخود و مرغ
خانگی و اندرین دو روز که تب نباشد بامداد
کلاب شکر با سکنکبین سرشته می دهند و بعد
از آن بچند ساعت کشکاب دهند با نخود پخته
و تا اثر نضج پدید نیاید استفراغ قوی نکنند و پدید آید
دیگر همچو کنند تدبیر تب بلغمی باشد و تنها ء
خمس و سدس و سبع و غیر آن همه برین
قیاس باشد **آبله و حصبه** بباید دانست
که آبله و حصبه هر دو یک جنس اند و هر دو
از جوشیدن خون تباه باشد و لکن ماده

بجوزه مرغ خانگی با
در روز نوبت هیچ چیز نخورد
و اندر آغاز نوبت قی کند

آبله خونی باشد گرم و بسیار و میل بتری دارد
و مادهٔ حصبه خونی باشد صفرایی و اندک
و میل بخشکی دارد و بدین سبب است که بثرهای حصبه
کوچک است و از پوست بر داشته
نیست و از بهر آنک حصبه از خون تباه
تر باشد کشنده تر است و جوشیدن خون
در تن مردم گاهی طبیعی باشد و گاهی ناطبیعی
و عارضی و آنچه طبیعی باشد جوشیدن خون
کودکان باشد از بهر آنک خون کودکان
خام است همچنانکه شیرهٔ انگور خام و خون
جوانان همچون شیره پخته و رسیده است
و خون پیران همچون شیره که قوت او
رفته باشد بهر که خواهد شد پس همچنانک

میل

شیرهٔ

شیره خام بطبع اندر خم بجوشد و دردی و کف
از وی جدا شود و شیره پخته و صافی جدا
ماند خون کودک را چاره نیست از
آنک در تن او بجوشد و خامی بگذارد
و قوام دیگر گیرد و از بهر آنکه ممکن نیست
که چیزی گرم و تر پخته شود و قوام گیرد
تا بجوشد و همچنانکه طبیعت واجب
کرد که دندان شیر بیفتد و دندان دیگر
قوی تر پدید آید واجب است که خون اندر
تن کودک بجوشد و فضلهٔ غذا اندرتن که
از خون حیض یافته باشد و فضلهٔ غذاها
مختلف که از بی تدبیری کودکان در تن
ایشان جمع شده باشد از خون ایشان

جدا شود بدین سبب است که کودکی باشد که
او را آبله بر نیاید لکن از بهر آنکه مزاجها
و بنیتها و هوای هر موضع و قوت هر تن یکسان
نیست و بعضی را اتفاق چنان افتاده باشد که
مادر او را حمل از پس پاکی حیض بوده باشد
تا بدان سبب مادهٔ تولد فرزند پاکیزه تر
باشد و فرزند تن درست تر آید و آفت
آبله بدو کمتر رسد و بعضی را حمل وقت
دیگر افتاده باشد و مادهٔ تولد فرزند با اخلاط
بد آمیخته باشد و فرزند نا تن درست تر آید
و آفت آبله بدو بیشتر آید بدین سببها
بعضی را زودتر آبله بر آید و بعضی را دیرتر
و بعضی را سلامت تر و بعضی را خطرناک تر

اتفاق

بیمارها

و بعضی را کمتر و بعضی را بیشتر

بدین قیاس احوال طبیعت واجب چنان کند که
جوانان را آبله بر نیاید مگر جوانی را که در کودکی
آبله بر آمده نبود یا اگر بر آمده باشد اندک بوده
باشد یا مزاج او گرم و تر باشد و غذاهای گرم
و تر بسیار خورد تا خون او با رطوبت
آمیخته باشد و گرم شود بدین سبب ممکن
است که اندر کودکی آبله بر آمده باشد اندر
جوانی باز بر آید هر چه ازین نوع باشد جوشیدن
خون او عارضی باشد و مردم پیر را آبله نباشد
مگر وقتی که هوا گرم و بد شود و مردم بسیار را
در آن شهر بر آید تا هوای بد و بخار نفس
ایشان در او اثر کند علامتهای آبله تاسهٔ
عظیم باشد و با درد پشت و درد سر و گرانی

همه تن وسستی وماندگی وترسیدن در خواب
وسرخی چشم ودمعه وخارش بینی وبعضی را
سرفه ودرد گلو وتنگی نفس وگرفتگی آواز پدید آید
وآبله سپید یا سرخ یا زرد واندک پراگنده
امیدوارتر باشد خاصه آنچه بتمامی بیرون آید
وزود پخته شود وآنچه پهلوها دارد ودرهم
پیوسته باشد وبنفش باشد یا سبز یا سیاه وپیسانه
وشکم بسیار باشد ودیر بیرون آید ودیر پخته
شود واگر نخست آبله برآید پس تب آید سخت
بد باشد واگر آبله برآید وتب کسارده نشود
هم بد باشد **علاج** هرگاه که در شهر آبله
بسیار آید کسانی را که آمده نباشد فصد یا حجامت
کنند واز گوشت وشیرینی وخرما وانگبین پرهیز کردن

خطرناک باشد

وتاب میوها طبع فرو آوردن وچون آبله
پدید آید هوای خانه معتدل باید داشت
وتن بجامه پوشیده داشتن وجرعه جرعه آب
سرد دادن وصندل وکافور بویانیدن
وسرکه وگلاب ببینی بر می کشد وآب کشنیز تر
یا تغنیع سماق یا عصارهٔ تخم انار ترش واندکی
کافور بجنبانند اندر چکانیدن تا مازو بگلاب
سوده اندر چشم چکانند واگر حلق گرفته شود تمر
هندی آب غرغره کنند با آب یخ وغذا پست جو
یا پست عدس آمیخته اندر آب انار ترش
یا اندر آب غوره واندکی شکر وطفشیل
با آب غوره یا سرکه وشیر مغز بادام واگر اندر
حلق درشتی باشد پست اندر جلاب

سود دارد

وکشکاب که از کشک جو و عدس مقشر پزند
و خداوند حصبه را شربت لعاب اسبغول
و لعاب دانهٔ ابی و نیشکر و کشکاب رقیق
و آب کدو و آب خربزهٔ [illegible] و آب تخم خرفه
و آب غوره و آب ریواج و آب انار ترش
آمیخته می دهند **مقالت چهارم**
اندر آماسها و ریشها و جراحتها آماس گرم
علامتهاء آماس گرم سرخ باشد و گرم و
با ضربان و سوزش باشد علاج فصد و حجامت
و استفراغ و مطبوخ ملیله یا ماء الفواکه یا با
اقراص بنفشه و طلی با صندل و فوفل
با آب عنب الثعلب و شیاف مامیثا و حضض
و زعفران و اندر آب گشنیز تر و با خمیر

لون آن
سرخ کنند
و در میانه

آرد

آرد جو با آب گشنیز تر و کشتی و اگر صلب شود
گشنیز تر بکوبند و با روغن گل بسایند و چون مرهم
کنند و طلی کنند و اگر بسبب زخمی و سقطه باشد
صندل سرخ و زعفران را بسا راست با آب گشنیز تر
سوده طلی کنند و پشم پاره به روغن چرب
کنند و بر نهند و در ونشانند **آماس سرد**
علامتهاء این آماس سرد و گردان [illegible] و گرم نباشد
و هم دیگر جای باشد علاج شب یمانی اندر
سرکه حل کنند و سرکه با آب بیامیزند و پنبه پاره
بدو تر کنند و بر نهند و ببندند و به روغن [illegible]
بمالند و پنبه با آب خاکستر چوب رز یا خاکستر
چوب بلوط تر کنند و بر نهند و تدبیر استفراغ
رطوبت کنند **خنازیر** علاج استفراغ

آماس
گشنیز تر
اگر حاجت آید

بلغم کند و پرهیز از طعام غلیظ بسیار و مرهم
دیاخلیون بر نهادن **سرطان**
علاج سرطان مالیخولیا است و آنچه طلی
باید کرد بهترین آنست که صبر و اسفیداج
و صلایه سرب بر یکدیگر بسایند با آب
گشنیز تر طلی کنند تا **طاعون** اماسی باشد
گرم سرخ یا سبز یا سیاه و با سوزش صعب
و خفقان و غشی علاج دل را بشراب
صندل و شراب حماض ترنج و قرص کافور
قوت دهند چنانک در علاج دل گرم یاد
کرده آمده است و آن موضع را بیا زنند
و خون اندک اندک بمحجمه بیرون
کنند و هیچ طلی نکنند سرد بکار نگاه دارند

خون علاج

عنبر

پیوسته تا مدتی بگذرد بی رنج

داخس

داخس اماسی باشد که در بن ناخن
پدید آید علاج نخست فصد کنند و بزر
البنج و افیون سبز که سوده طلی کنند و بزر
قطونا سبز که بر سر نهند و خرقهٔ تر با آب
سرد کنند و بر سر آن نهند و هر زمان تر
می کنند و سرد می کنند و باز تر می پوشند
و اگر همه روز انگشت اندر آب سرد نهاده باشند
دارند و اگر درد ساکن نشود انگشت
در روغن گرم کرده می نهند **دمل** علاج
فصد و حجامت و استفراغ بطبیخ هلیله و
نخست چیزی که بر نهند بزر قطونا سبز که
نیم کرده بر نهند و از پس سپید روغن خشک
و آرد گندم اندر آب و روغن بپزند و بر نهند

و بزر قطونا

کرده

آب

صورتها

وخردل بابونه حبیل یکوبند و باروغن تخم کتان
بسرشته و بنهند و تخم مرو و تخم کتان کوفته
با بیه کین کبوتر و خمیر بسرشته و بنهند زودتر
بزاند **بثرا** سبب بثرا بسیاری خون
صفرایی باشد یا بلغم شور علامتها انچه خونی
باشد حرکت ان بروز باشد و سرخ بود و انچه
بلغمی باشد حرکت ان بیشتر بشب باشد
و هم رنگ همه تن باشد علاج انچه سرخ باشد
باب غوره طلی کنند و اب غوره خورند
و چون ساکن شود رگ اکحل زنند و طبع
را باب میوه ها و خرمای هندی نرم کنند
و دوغ ترش و آب انار و قرص کافور
سود دارد و اگر مدت آن دراز گردد دو

درم

دکرم و سوزان

سکنگبین
درم هلیله زرد و دو درم ایارج فیقرا
بسرشته بدهند بلغمی را نخست رگ زنند
پس بگلشکر مسهل طبع را نرم مجیب کنند
وایارج فیقرا با تربد و غاریقون و نمک هندی و
افتیمون و شحم حنظل ترکیب کنند و بدهند و گرما
سود دارد **جمره و نمله و نار فارسی و**
کاورسه این همه از جمله بثرها و اما سهای
گرم باشد اما نمله بثرهای خرد ~~و اما سهای~~
باشد در هم پیوسته می گردد و پهن باز
می شود و با خارش و سوزش باشد همچون
سوزش گزیدن مور و بعضی باشند که یک
بثره باشد و باشد که بثرها هم گرم و
سوزان و زرد و سیاه شود و تو ی نکته

باشد چون ثولول اما
جمره بجیم بثرائی باشد

دارد **اتش فارسی** بثرها باشد بد آب
ورقیق با خارش و سوزش صعب گاورسه
بثرها خرد باشد و میل بصلابت دارد
از بهر انک مادهٔ ان بلغم غلیظ باشد علاج همه
بیک دیگر نزدیکست نخست تسکین صفرا
کنند باب غوره واب انار و مانند ان پس
فصد کنند پس بمطبوخ هلیله یا تمر الهند ماهین
استفراغ کنند و صندل و فوفل و شیاف
مامیثا و اسفیداج ارزیز وگل ارمنی باب
کشنیز تر واب عنب الثعلب طلی کنند یا گلاب
واندکی سرکه طلی کنند و **جمره را** پس از فصد
و استفراغ انار ترش اندر سرکه بپزند و
بکوبند و بر جمره جرقه طلی کنند و بروی

نهند

نهند و اندر شبان روزی سه بار تازه
کنند **گاورسه** و گاورسه را بهمین معالجه
ترتیب کنند لکن استفراغ بمطبوخ هلیله
کنند واز تربد وافتیمون خالی نگذارند
گر و خارش که هم خشک باشد هم تر علاج گر
خشک بکرمابه خوش اب و نشستن باب
چکندر واب سپید وارد نخود و استفراغ بماء
الجبن و بکیرند تخم الیواج و مغز زرد آلوی
تلخ از هر یکی ده درم نمک و سیماب کشته
از هر یکی یک درم بکوبند و بیزند و بیامیزند
بسرکه و بجوزات و گنجد آس کرده جمله بسرشند (تر کنند)
و اندر گرمابه طلی کنند سه روز و اگر تر باشد
فصد کنند و بطبیخ شاهتره استفراغ کنند

چهار درم
وبگیرند کندس یک درم زراوند طویل خبث
الفضه سیت درم زرد چوبه یک درم نیم
شانزده جو
وسیماب کشته یک درم بکوبند وبیامیزند
وبسرکه تر کنند وبروغن گل حل کنند وطلی کنند
درگرمابه باید رانوباب **سعفه وشیرنه**
علاج اگر سعفه خشک باشد رگ پس گوش بزنند
وآن خون در سر مالند پس مرهم سرخ طلی کنند
ورگ قیفال زنند پس گردن حجامت
کنند وبگیرند کشنیز خشک سوخته وسفال تنور
کهن وحنی همه بکوبند وبا سرکه وروغن گل
طلی کنند واگر تر باشد هم فصد کنند وحجامت
واستفراغ بمطبوخ هلیله وبحب قوقایا کنند
وبگیرند رودی سوخته دو وقنبیل از هر یکی
یک

یک درم زراوند طویل وقلقطار وصبر
از هر یک یک درم همه بکوبند وبسرکه طلی کنند
در روغن گل
قوبا علاج صمغ وکثیرا وهلیله زرد کوفته
بسرکه حل کنند وطلی می کنند واگر سخت قوی بود
استفراغ کنند بمطبوخ افتیمون یا بماء الجبن
وبگیرند مازو می ناسفته اندر سرکه وبول گاو
بپزند تا مازو نرم شود وبسایند وطلی کنند
وآمازو وکثیرا ودخمین بسرکه طلی کردن
سود دارد **سوختن آتش** در حال سپیده
خایه مرغ با روغن گل طلی کنند پس مرهم
اسفیداج بنهند وبگیرند اسفیداج ارزیز
ومرداسنگ زرد از هر یکی سه درم صبر یک
درم زراوند طویل دو درم با موم وروغن

کل سرشند و طلی می کنند **ریش بلخی** علاج
فصد و استفراغ صفرا و تسکین حرارت
بشراب غوره و شراب زرشک و شراب
ریواج و قرص کافور و طلی و مرهم سفیداج
(حاشیه: و شراب لیمو)
ریشهای پلید علاج دردی روغن
زیت و شب یمانی و انگبین راستا راست
مرهم سازند طلی کنند ریش پلید را پاک
کند و خشک کند **صفت** مرهمی دیگر بگیرند
مس سوخته و زنگار و نمک اندرانی راستا
راست با روغن مورد و موم چندانک
کفایت باشد مرهم سازند و بکار دارند
(حاشیه: جراحت)
جراحت که تازه باشد و راست افتاده
باشد اولیتر آنست که لب آن فراهم گیرند

و بگذارند

~~١٧٩~~

و بگذارند که چیزی درمیان جراحت افتد
چون موی یا روغن و غیر آن و خشک بند
کنند و اگر جراحت ناهموار باشد و زاویه
دارد بشکافند و تشریح کنند پس علاج کنند
و داروهای تر دور دارند لیکن ذرور
خشک بکار دارند **صفت** ذروری
بگیرند اسفیداج ارزیز و دارسنگ از
هر یکی جزوی و مازو نیم جزو بسایند و بکار دارند
(حاشیه: از هر یک)
و اگر جراحت بر سر افتاده باشد زراوند
مدحرج اندر شراب پخته و خشک کرده بکار
و کوفته و بیخته ~~تر کنند~~ و خمیر خشک کوفته و بیخته
(حاشیه: سود دارد)
سود دارد **صفت** ذروری دیگر که خون باز دارد
بگیرند صبر یک جزو و قشور کندر دو دم

الاخوین و عنزروت از هر یکی نیم جو بکوبد

و بلیه دو بکار دارد افتاده باشند زراوند

مدحرج اندر شراب پخته و خشک کرده و

کوفته و بیخته تر می کنند و خمیر خشک کوفته

سود دارد سرکین اسب و سرکین خر سوخته

و ناسوخته خون باز دارد **خار و پیکان**

که اندر عضو بماند علاج زراوند مدحرج

کوفته و بیخته با انگبین و بیخ نی سوخته کوفته

و بیخته با انگبین سرشته بر نهند خار و پیکان

بیرون آرد **مقالت پنجم اندر ~~علاج~~** شکستگی استخوان

اندر علاج شکستگی استخوان و کوفتگی

و فشاردگی و بیرون آمدن بندها از جای

خویش هرگاه که ازین نوع آفتی رسد

و اگر جراحت بسر هم

طریق ما

سرشته برنهند خار و پیکان بیرون آید

در حال فصد کنند اگر مانعی نباشد و اگر مانعی باشد

محجمه بر ابر ان موضع بر نهند و خون را بجانب

دیگر کشند و طبع را بحقنه نرم کنند یا آب میوه ها

کنند و شیره و دیطوس بر دهند با ریوند چینی در

جلاب حل کرده و غذا اشکاب و اسفاناخ

و ماش مقشر بروغن بادام اما اگر الم بمعده

رسد سکنگبین ساده دهند تا کهربا و بسد

از هر یک نیم مثقال و بگیرند سیب پاک کرده و با

گلاب پخته پنجاه درم گل سرخ ده درم مصطکی

و اقاقیا و برگ مورد و سنبل از هر یکی پنج

درم کوزالسرو و زعفران و صبر از هر یک

یک مثقال درم آب لسان الحمل سرشند

و بر معده نهند و ببندند و اگر الم بجگر رسید

باشد بگیرند زیوند چینی ده درم روبناس
ده درم گل مغسول وطباشیر از هر یکی پنج
بکوبند و ببیزند و شربت یک درم با سکنگبین
دهند دیگر بگیرند صندل سفید و گل سرخ و بنفشه
خشک از هر یکی پنج درم آرد جو سه درم زعفران
یک درم کافور نیم درم بگلاب و روغن
گل بسرشند و بر جگر نهند و اگر حرارت کمتر
باشد بگیرند گل سرخ پنج درم مصطکی و سنبل
و دارچینی از هر یکی دو درم برگ مورد
سه درم لادن دو درم لادن بروغن
خیری یا بروغن یاسمن حل کنند و داروها
بدان بسرشند و بر جگر نهند **شکستگی و**
از جای بیرون آمدگی اندامها علاج آن

کشند

کشیدن سخت چندانک بجای باز شود و درست
کردن و بستن لکن کشیدن برفق باید
چنانک درد عظیم تولد نکند و آزرده نشود
و عضو را بروغن گل چرب کنند و برگ مورد
کوفته و بیخته بروی کنند و ببندند و تا سه
روز نگشایند و اگر آسیب در عصب آمده
باشد ضماد بروغن نرگس یا بروغن سوسن
بسرشند و نخست بشراب تر کنند پس بروغن
بسرشند و روغن شبت گرم کرده و روغن
بابونه و روغن سذاب گرم کرده پیوسته
بر می چکانند و داروهای شکستگی از این
نوع باشند و چنین سازند بگیرند مغاث
و ماش مقشر از هر یکی ده درم صبر و خطمی

مغا

سپید و اقاقیا از هر یکی پنج درم گل ارمنی بیست درم
همه کوفته و بیخته بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند
و بکار دارند و اگر بچیزی گرمتر حاجت آید
مرزنکوش و اکلیل الملک و راسن و برگ
سیر و ~~[illegible]~~ زیادت کنند و اگر از بستن دردی
پدید آید بگشایند و آسایش دهند و باز برفق
ببندند **مقالت ششم اندر داء الثعلب**

زینت و آرایش ظاهر تن

علاج استفراغ بایارج فیقرا یا شحم حنظل و غاریقون
و افتیمون چند کرت کنند و اگر کسی را امعا
ضعیف باشد شحم نتوان داد بطبیخ افتیمون
استفراغ کنند و بایارج فیقرا و معجون نجاح
بکار دارند و خداوند مزاج گرم را اطریفل
کوچک و طبیخ هلیله زرد دهند و پنج کره
مدامی باید

بزنند

بزنند و ایارج فیقرا در روی حل کنند و بدان
غرغره فرمایند و عاقرقرحا و فرفیون بزهرهٔ
گاو بسرشند و طلی کنند و پیاز نرگس مالیدن
سود دارد **سبوسه** علاج خطمی سوده
وارد نخود بسرکه تر کنند و بدین موی طلی
کنند و یک ساعت صبر کنند پس بشویند و اگر
زهرهٔ گاو و شحم حنظل با آن یار کنند قوی‌تر
باشد و زودتر پاک کند باذن الله عز و جل
دراز کردن موی باب چغندر و آب
نخود می‌شویند و صبر اندر آب برگ مورد
تر بیند و طلی کنند و یک زمان صبر کنند
پس بشویند و پیوسته موی را با هلیله و
هلیلهٔ سیاه می‌شویند و روغن مورد و روغن

آمده بکار می دارند **کلف** علاج رگ قیفال زنند
و بمطبوخ ملیله و افتیمون استفراغ کنند
و ایارج فیقرا بکار دارند و زرنیخ زرد با آب
کشنیز تر بسایند و طلی کنند و تخم ترب و مغز بادام
تلخ و آرد باقلی و مغز تخم خربزه همه کوفته
و بیخته و آب معصفر سرشته طلی کنند پس
از انکه از گرمابه بیرون آمده باشد **بهق**
علاج بمطبوخ ملیلها و افتیمون استفراغ
کنند و اطریفل کوچک و معجون نجاح بکار
دارند و بکبیتر تخم و دیناس و کندس و شیطره
و تخم حنظل و مازریون و خربق سپید و
خردل و سقمونیا راسا راست بکوبند و
بیزند و بسرکه طلی می کنند اندر گرمابه با

نزد

نزد آتش یا در افتاب **برص** علاج
قی کردن و بایارج لوغاذیا یا بمطبوخ
افتیمون استفراغ کردن و اطریفل ماثان بدو
بکار داشتن و طلی کردن بدار و باد
قوی تر بدین صفت دار مقوی بگیرند
مازریون و خربق سیاه و فلفل و بوره
راستا راست بسرکه بیزند و نطرون و
و ذراریح و سوختن آهن و کف دریا
کوفته و بیخته در وی افکنند و بسایند
تا چون غالیه شود و در افتاب طلی کنند
و چندانک تواند صبر کند پس بشویند و اگر ابله
کرده دانند افکنند و آب بیرون کنند **صفت**
طلی دیگر سطرح و نیل و غوره و شب یمانی

کنند و صبر کنند تا خشک شود
تا دو معاودت کنند

و مغزه و دردی خمر خشک کرده همه بکوبند
و ببیزند و بسرکه بسرشند و بکار دارند و
لختی فوه دیگر در آب بپزند و بپالایند و
این دارو ها را بدان آب فوه حل کنند
و طلی کنند بیست روز تمام رنگ این طلی بماند

رنگ روی روشن کردن بگیرند
آرد باقلی و آرد نخود و آرد جو و نشاسته
و کثیرا و تخم ترب کوفته و بیخته نرم اندر
شیر تازه بسرشند یا اندر کشکاب به اول
شب طلی کنند و بامداد با آب گرم بشویند (و همه شب صبر کنند)
و اندرین آب سبوس گندم و بنفشه خشک
پخته باشند و یا لوده و شیر تازه و بیه مرغ
و بیه بط و مغز استخوانها و انار شیرین

و زرده خایه نیم برشت و انجیر خشک و
و ترب و کنند تا اندکی انگیزد و اندکی سیر
و زعفران اندر طعام خوردن رنگ
روی را روشن کند و تازه کند و برافروزد

بوی اندامها و بوی عرق خوش کردن

ملیون و حرشف و زرد آلو و نعنع و آب آلو (ان)
نیمو خوردن و شراب ریحانی بوی عرق
و بوی همه اندامها خوش کند و معجون انوش
دارو که مفرحست بوی دهان و بوی همه
تن خوش کند و بوی عرق ببرد و رنگ روی
را صافی کند و معده را قوت دهد و طعام
بگوارد و پیش از طعام و بعد از طعام (و آنرا)
شاید خوردن و روا باشد

طرقیدن پاشتنه

پای از خاک و غبار نگاه دارد و بگیرند
مازوی کوفته و بیخته نرم بروغن سرشند
بر سرشند و با پنبه بکوبند و بسرشند و
در کفتکی کنند و کاغذی بر روی آن نهند
تا دارو خشک شود و این ~~دارو و غیر این~~
آن وقت بکار دارند که پای اندر گرمابه
شسته و مالیده و پاک کرده باشد **مقالت**
هفتم اندر علاج زهرها اول کسانی را که
دشمنی باشند و تهمت آن باشند که ایشان
را چیزی زیان کار دهند طریق احتیاط
سه است یکی آنک اندر جایگاه تهمت
طعام و شرابی که طعم او سخت قوی باشد
نخورند مثلا چیزی که شیرین یا سخت ترش

صمغ

دردی

جای

باید احتیاط کنند و

یا سخت

یا سخت تیز یا سخت شور باشند دست باز [نخورند و]
کشند از بهر آنک طعم چیزهای زیان کار
و بوی آن اندر چنین طعامها و شرابها پوشیده
توان کرد طریق دوم آنک آنجا که این [داشت]
تهمت باشد نا خورده حاضر نشود از بهر آنکه [بود]
دو کار است یکی آنک شهوت طعام پدید
آید و چیزی زیان کار دهند طعم و بوی
آن بسبب دریافت طعام و رغبت بدان
بر مردم پوشیده گردد دوم آنک چیزهای
زیان کار اندر حال گرسنگی و تشنگی زود
تر اثر کنند و اندر رگها بکسند و قوت
آن زود بدل رسد و اگر طعام و شراب
خورده باشد قوت آن نخست بدل نرسد

طعام دیر آ.

و دارو دیگر جا نماند
زود بگذرد

و بد طعام آید نیست و ضعیف شود و از بهر
آنک رگها ممتلی باشد زهر گذر نیابد و بدل
نرسد و باشد که اندران طعام که او خورده
باشد بوده باشد که قوت آن با قوت زهر
باز کوشد و مضرت ان دفع کند طریق سیم
آنک بر سبیل احتیاط اندر خانه خود چیزی خورد
که مضرت زهرها دفع کند و قوت انرا از دل
باز دارد **صفت** داروی که از جنس غذا
باشد و مضرت بیشتر زهرها باز دارد و
در وی مضرتی نباشد بگیرند مغز گوز پاک
کرده شش درم برگ سداب خشک و نمک
درشت از هر یکی درسنگی انجیر خشک چند
دیگر چیزها بده و بتوان همه تن همه بکوبند

حرزی

فصد کنند بحجت

نکه

و بسیار شند

۱۸۷

و بسیار شند شربتی چند یک گوز و گوشت قدید راسو
بتازی اورا ابن العرس گویند بخاصیت
مضرت بیشتر زهرها از تن دفع کند و تریاق
بزرگ و تریاق اربعه و مثرودیطوس
و تریاق ثمانه و تریاق الطین همه بیش از ان
و پس از ان دهند که مضرت زهرها را دفع
کننده است لکن باشد که مزاج هر شخصی
بهر وقتی ان معجونها احتمال نکند و هنوز
مضرت نابوده مضرتی بر خویشتن نهاده باید
کرد و اگر کسی ازین معجونها بخورد و حرارتی
در وی پدید آید آب یخ و روغن گل می باید داد
بسیار و قی فرمودن اما قانون علاج زهرها
آنست که هر گاه که حس آن بیابد که زهر داده اند.

در حال قی کنند پیش از آن که قوت زهر
در تن اثر کند و آب نیم گرم و روغن شیر
بخت می خورند بسیار و قی می کنند و
حاجت آید طبیخ بنفشه شبث و بوره و اندکی
روغن بسیار قی تمام بیاید بسیار آرد و هر گاه که
قی تمام کرده باشند شیر تازه خورند بسیار
و اگر باشیر قی آورند سخت نیک باشد و اگر شیر
حاضر نباشد مسکه گداخته و روغن گاو گداخته
بجای آن باشد و لعاب تخم کتان و پیه
بط گداخته سخت سودمند باشد و شراب
شیرین سود دارد و اگر در خواب شود نباید
گذاشت بهر حال و تدبیری که ممکن گردد
بیدار باید داشت و اگر طعام خورند بسیار

باید

اگر قی نکنند

باید خورد تا بسیاری طعام بر آن چیز
غلبه کند باشد که معده ممتلی گردد و قی
کردن آسان شود واما داروهایی که
از بهر گزیدن جانوران زیان کار باشند
تریاق بوسنجه گویند مضرت گزیدن افعی را
باز دارد و شراب انگوری که افعی در آن
افتاده باشد و سپرده مضرت گزیدن همه
جانوران زیان کار دفع کند و مقدار
دو درم سنگ تخم ترنج چندانه زهرها جانوران
است و بیخ انگدان پادزهر همه زهرهاست
و داروهایی که طلی کنند نفط سفید آکه سیر
خام و پخته با روغن گاو سرشته و چند باد
سیر با روغن زیت سرشته و عصاره

شیر لاعیه که است که انرا

سداب و عصارهٔ بودنه جویباری و عصارهٔ
کندنا و زهره گاو و سیر و نمک و سکنجبین
بهم سرشته ضماد کردن باد زهرها جانوران را
زهرهای
بتعویذ کردن
ببتور ایدگیجانه و دعا
گزندا ست و این مختصر بیش ازین احتمال
نکند و داروهای دیگر از کتاب ذخیرهٔ
خوارزمشاهی باید جست میمون و فرخنده
والله اعلم بالصواب
بر خداوندش بحق رب
العالمین والحمد لله حق
حمده کشیدا

عدد اوراق ۱۸۸